# سوادکوهی تباران نام‌آور




به کوشش محمد تقی لطیفی شیردار



انتشارات مبعث
بابل : چهارسوق ، پاساژ خاتم الانبیاء
تلفن همراه : ۰۹۱۱ ۱۱۱ ۵۴۲۹
شابک : ۱ـ ۲۰ ـ ۷۰۹۵ ـ ۹۶۴

# سوادکوهی تباران نام آور



به کوشش محمد تقی لطیفی شیردار

عنوان کتاب: ............................. سوادکوهی تباران نام آور

مؤلف: ............................. محمد تقی لطیفی شیردار

طرح جلد*: ............................. مرتضی درزیانی عزیزی

امور تایپ: ............................. جواد ذکریاتتاج، جلال ذکریاتتاج

............................. سید محسن ایمنی آذری، مرتضی درزیانی عزیزی

ناشر: ............................. انتشارات مبحث، تلفن: ۰۹۱۱۱۱۱۵۴۲۹

چاپ: ............................. قم

تاریخ انتشار: ............................. ۱۳۸۰

نوبت چاپ: ............................. اول

تعداد صفحه: ............................. ۱۲۸

تیراژ: ............................. ۲۰۰۰ جلد

شابک: ............................. ۹۶۴ـ ۷۰۹۵ـ ۲۰ـ ۱

قیمت: ............................. ۹۵۰ تومان

* عکس روی جلد مربوط به برج لاجیم می باشد.

"کار ما بازجویی تاریخ کارهای باستانی مردم روزگار و دریافتن مرز کشورهای تباه گشته است و نسب و نژاد پادشاهان دیده از دیدار روزگار فرو بسته است. ما در پی گفتار مردگان و آثار پیشینیانیم."

ماتیو ارنلد

# فهرست مطالب



| عنوان | صفحه |
| --- | --- |

# بسم الله الرحمن الرحیم



"الحمدالله الذی نور قلوبنا به انوار محبت العلویه و جعلنا من المتمسکین بولایت المرتضویه و الصلوه و السلام علی اشرف البلیه ابالا اکوان نبأ علیه وام الامکان بقابلیه محمد . آله القریشیه سیما بقیه الله منهم و اللعن الدائهم اجمعین الی یوم الدین"

**پیشگفتار**

به نام آنـکه نامش گشته مشهود همه عالم از او گردیده موجود
همه عرش و همه کرسی همه لوح همه دنـیا همه عقبی موعـود

خدای را ستایش که توان داد به من شاکر باشم و خادم به خلق الله تا قادر گردم ذره‌ای از نعمات بی حد و حصرش را که به این کمترین مهربانی نمود پاسخگو باشم، و بر فرستاده او درود باد که پیامبر (ص) رحمت است و پیشوای پیشوایان و چراغ هدایت است و برگزیده گوهر نهاد کرامت و سر دودمان اصالت. و درود بر همه دودمان او که روشنی وجودشان زداینده ظلمتها و دست آویزهاست و مشعلهای فروزان دیانت که تا سپیده صبح نور می‌پراکند.

فکر نگارش و تدوین این کتاب پیرامون زندگی سرآمدان نامی منطقه از سوی نگارنده به سنوات پیش باز می‌گردد، ولی تحقق این آرزو، وقت و مجالی کافی و امکاناتی بسیار جهت مطالعه و مصاحبه نگارش می طلبید که آن زمان فراهم نبود، از سویی به دفعات، فرزندان منطقه از گروه های گوناگون جامعه که علاقه‌مند به مطالعه تاریخ زندگانی پربار و آموزنده این بزرگان گذشته سرزمین خود بودند خواستار منبعی جامع و متقّن و مطمئن به زبان فارسی و قلم روز در این خصوص می شدند تا آنان را از رجوع به منابع و مآخذ گوناگون بی‌نیاز کند. این احساس نیاز و ابراز علاقه افراد مذکور، آن امید کهن را دائماً در ذهن نگارنده تجدید می کرد. تا بدان جا که نگارنده از اوائل اردیبهشت ماه یکهزار و سیصد و شصت و هفت خورشیدی اقدام به تحقیق در این راستا نموده‌ام و قاطبه تلاشم در بهره‌گیری از اسناد دسته اول بوده به گونه‌ای یا توسط خود شخص در شرح احوالش قلم زده بود یا حداقل به یکی دو واسطه از اعقاب او جمع‌آوری شده بود. لیکن جدای استفاده از منابع دسته اول از آثار مکتوب محققان معاصر غفلت نشده و هر جا که تحلیلی قابل توجه، نکته‌ای لطیف، برداشتی تازه و مطلبی دلنشین یافته شد از آن بهره گیری به عمل آمده است مضافاً این که هماهنگ با تحقیق کتابخانه‌ای تحقیق میدانی نیز مورد توجه بوده و

نسبت بدان اهتمام وافر داشته‌ام، دیدار از محل تولد احیاناً محل زندگیشان، مدفنشان، مکان تحصیلشان، اماکن فعالیتشان به عمل آمده.

دفتری که پیش رو دارید بیانگر کوششی است ساده، در راه شناسایی بزرگانی که در قصبات دور افتاده این سرزمین‌ها زندگانی کرده‌اند، عقیده اکثر نویسندگان بر این است که آنچه از همه تاریخ‌ها تاریخی‌تر است، همانا تاریخ اجتماعی و فرهنگی است که اشخاص بزرگ سازنده آن هستند که نتیجه آن بر حول مردم یا مردمان دور می‌زند و ریشه‌ای به درازای عمر بشر دارد و نمایانگر جهت و جهش و ارزش حاکم بر انسان‌ها می‌باشد چرا که تاریخ گذشته طومار بازی است در برابر طومار بسته آینده، به وسیله این طومار باز، باید بخش بسته را گشود و خطوط حرکت آینده را ترسیم کرد، و از زندگانی گذشتگان، درس‌هایی فراوان آموخت.

به نقص کار اعتراف دارم و خاضعانه آرزو دارم که این دفتر لیاقت خدمت به فرهنگ این مرز و بوم را پیدا بکند امّا نیک و بد این کار و داوری بر آن با بزرگان فرهنگ می باشد.



در این دفتر نظر بر این است که به جغرافیای تاریخی منطقه سوادکوه بپردازم مضافاً کسانی هم که مسکن آباء و اجدادیشان در سوادکوه بوده شاید در طی چندین دهه از منطقه کوچ نموده باشند و در اقصی نقاط سرزمین ایران حتی خارج از ایران زیست داشتند و دارند و به نحوی در عرصه‌های گوناگون علمی، دینی، سیاسی و غیره نامی شده‌اند، یادی شود. بودند و یا هستند بزرگانی که یا در منطقه و یا در خارج از منطقه حضور داشته‌اند و دارند که ان‌شاءالله در دفترهای آینده سعی بر این است که به دنیا معرفی گردند و دیار فراموش شده را به همگان معرفی نماییم و اما چرا در میان مناطق فراوان البرز مرکزی فقط به سه منطقه سوادکوه، بابلکنار و لفور بسنده شده. پاسخ اول اینکه نگارنده خود از اهالی منطقه بوده و قسمت وسیعی از زندگی‌ام در منطقه بابلکنار و سوادکوه گذشت و می گذرد لاجرم در برابرحس تعصب محکوم و تسلیم شده ام، دوم این که این سه منطقه در یک محور جنگلی واقع گردیده‌اند و به صورت مناطق ییلاقی و قشلاقی می باشند که از دیر زمان عموم مردم این نواحی اساس اقتصادشان را با توجه به خصوصیات جغرافیایی دام تشکیل می داد. به تبع فصل سرما را در دامنه‌ها که همان مناطق بابلکنار و لفور بوده باشد اقامت می‌گزیدند و فصل گرما را بنا به اقتضاء دامپروری به ییلاقات سوادکوه کوچ می کردند.

وجود یک چنین روند زندگی آداب و رسوم مشترک فی‌مابین ساکنان این مناطق الزامی را بوجود آورد تا در جهت اشتراک تباری و فرهنگ حیطه کارم را اختصاص به نام آوران این سامان دهم. ان‌شاءالله با امید این که برای سایر مناطق البرز تحقیقاتی مفصل‌تر انجام دهند.

از آن جایی که تحصیلاتم در علم تاریخ است و قدری ناچیز از عمرم به تلمذی در پای درس علما حوزه اختصاص یافت و هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر به خدمتگزاری اشتغال دارم نوعی وظیفه در خود احساس کردم تا با سعی و تلاش، غبار فراموشی را از چهره‌های تابناک بزرگان این خطه در عرصه علم و دین و سیاست بزدایم و فرض می‌دارم بر خود که در تهیه کارم از دوست فرهیخته و ادیب خود جناب آقای حجت‌الله حیدری سوادکوهی که در این کار همکاری نزدیک داشته‌اند سپاسگزار باشم و همین طور از خاندان تاریخی باوندیان مازندران خاصه آقای کوروش باوند که مطالب ارزنده‌ای را تهیه و در اختیارم نهاده‌اند تشکر کنم. از معاونت دانشجویان محترمه خانم شبنم کشمیری و منیژه خالقی قدردانی می‌نمایم و در پایان از استادان و صاحبنظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری و راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود حقیر را در اصلاح چاپ بعدی کتاب یاری دهند.

سالک طریق معرفت

محمد تقی لطیفی شیردار

**مقدمه**

کیـــله اوباش امّا روش بکـــش تا ش انتی کیله صد اندون نیه
کیله ویشار شه اندون باخته زنـــده‌ها ر مرده پشتیـــبون نیه

به گمان من مردم لفور ( لپور ) و بابلکنار، بندپی و مردمان میان رودخانه‌های بابل و تالار تا حدود مرز جاده قائمشهر ـ بابل الآن مردم ( سفیحه اومیدوارکو و لفور و حدود ملک مازیار ) ابن اسفندیار اند. این مردم از نظر زندگی، اصطلاحات، باورها و بسیاری از دقایق زندگی به هم نزدیکند. خاصه اینکه نام لپور و لپر در گذشته ودر زبان مردم لفور بابلکنار و بندپی بود. و منظور از لپر مردم مناطق شمالی لفور خاصّه بابلکنار بود. و کلمه ایرآباد ص ۱۵۴ ابن اسفندیار نیز احتمالاً تحریف همین کلمه ( لَپِرْ ) است. مرکز حکومت اسپهبدان قارن‌وند را روستای مرزی درّه کنونی لفور در مرز بابلکنار ذکرکرده اند. واژه قرآن تالار ( قارن نپار ) و مرزی درّه ( مازیار درّه ) خود معرّف این است که قارن وندان در آن حدود چقدر نفوذ داشتند. مردم بابلکنار در مناطق ییلاقی سوادکوه نیز رفت و آمد دارند و داشتند و هنوز ارتباطات فامیلی برقرار است و در چند نسل بالاتر این ارتباط مشخص و رنگ‌دار می گردد. دسته های بالم، جورسرایی، هفت تایی، درزی، قراقونی و اسپو و پاشا و . . . از گونه‌های ارتباط اولیه به شمار می آید. شباهت زندگی و زبان و حتی لباس و شیوه کشاورزی و دامداری و ییلاق و قشلاق کردن و مجاورت و ازدواج و . . . همبستگی و وابستگی و ارتباط نژادی و فامیلی مردم این نواحی را با نواحی دیگر سوادکوه نزدیکتر می کند.

لفور از زمان فریدون رونق داشت و در حدّ لفور به ماوچ‌کوه دختر ایرج زندگی می‌کرد. و امروز هم این ماوچ‌کوه بنام ماچه‌کوه و ماس کوه و مازکوه که در غرب روستای لاکوم سوادکوه قرار دارد و در ارتفاع تقریباً شرق گردنِ سر معروف است. و نیز اومیدوارکوه به گمان این‌جانب همین ارتفاعات جنگلی تِرِزْ در غرب شیرگاه کشیده تا زیراب است. و مردم اومیدوارکوه نیز همین مردم بابل‌کنار، بندپی شرقی، شیرگاه شمالی و مردم مناطق سمت جنوبی جاده قائم‌شهر به بابل باید باشند. و اگر نه سفیحه اومیدوارکوه و لفور و حدود ملک مازیار ص ۷۵ بین این دو ارتفاع و دامنه های آن نباشد کجا می توان هزار پاره دیه دست و پا کرد؟

ارتفاع وِسو در منطقه ییلاقی سوادکوه که ماوچ کوه را در خود دارد و اومیدوارکوه که مرتع جنگلی انبارکوه هنوز در این دامنه نام دارد ( نگارنده بارها از آن گذشت و از املاک عمّ پدری اینجانب بود ) می توان بر صحت این نظر دلالت کند. این دو ارتفاع بر بسیاری از مناطق مازندران، خاصه بابل، قائم‌شهر و ساری و . . . اشراف دارد. از دیرباز این منطقه مورد توجه اسپهبدان مختلف بود، چه قارن وندان که صاحب واقعی آن بودند و چه آل باوند و . . . مردم این منطقه مردمی سلحشور، متکی و متعهّد به عهد و پیمان و مأمن متواریان و اسپهبدان شکست خورده و پناهنده گان بی کس و یار بود. و ما خوب می‌دانیم این مازندران بود خاصّه منطقه سوادکوه که بنام استقلال مردم ما را پس از حمله اسکندر گجستک و اعراب و مغول تا زمان صفویه حفظ کرده بود. لذا حیف است که نام بزرگان و نام آوران این منطقه مردخیز به دیار فراموشی سپرده شود. یا اثری مثل ( اوقات الحسن فی احوال بنوقارن نوشته رستم بن قارن ) لذا از تبار این مردم جوانی علاقه‌مند و متعصب و با رگ و ریشه‌ای بنام استاد محمّد تقی لطیفی شیردار تصمیم گرفت تا آنانی را که نامی درکتابها دارند و یا خدمات‌شان در جایی نیامده است در کتابی بنام سوادکوهی تباران نام‌آور ثبت کند و به دست علاقه‌مندان فامیل دهد تا دیگر و دیگری برخیزند و این راه را ادامه دهند. وی این اندیشه را نخست با عنوان یک همشهری و بعد به عنوان یک فرد علاقه‌مند و سه دیگر فامیل تباری و آخر اینکه ممکن است علی‌آباد شهری باشد. با این‌جانب در میان نهاد که این‌جانب میزان علاقه و دلبستگی‌ام را با تقدیم همه یادداشت‌ها و شرح حال‌ها و کتاب و اسناد و مدارک و مطالب و در نهایت همکاری و معرفی به افراد فاضل فامیل و استادان دانشگاه به این عزیز نشان دادم و این همه توان و قدرتم بود، تنها راه نشان دادن میزان قدرشناسی و قدردانی و تشکرّم از این عزیز محقّق. می‌دانیم که این منطقه ( سوادکوه، بابل‌کنار، بندپی و آمل و . . . ) از زمان انوشیروان به قارن پسر سوخرا هبه شده بود. لذا بسیاری از مردم (سوادکوه، آمل، بندپی به خصوص طوایف زیادی از لفور و بابل‌کنار قارن وندند) استاد لطیفی که همّ خویش را صرف شناسایی و جمع آوری مدارک و شرح حال کرده اند خود از این طایفه‌اند سعی کرده اند تا با جمع آوری اطلاعات، تلاشهای علمی، هنری، اجتماعی، دینی آنان را که اندک اندک رو به فراموشی می رفته اند بارز سازد و نام آنان را بر پیشانی بلند تاریخ بنویسد. اگر چه نام‌آوران زمان چندان علاقه‌مند به ذکر کاری که

در راه خدا می کرده‌اند نداشتند. برای مردم خدمتگذار این دیار کتاب چندانی در دست نیست و آن چه که هم بر جای است فقط نامی است و یک سطر تعارف بی ذکر فعّالیّت. استاد لطیفی در این زمینه نیز با بدست آوردن مطالب تازه نسبت به تکمیل آن شرح حال‌ها اقدام کردند. گاه نامی برجاست و جز این هیچ و متاسفانه سندی و مدرکی بدست نیامده است. جای شکر است که تلاشها و فعّالیّتهای این استاد جوان و پر شور ما در اندازهای امیدوار کننده تهیه گردید و تقدیم محضر اهالی دانش شده است. تالیف یک اثر، بر اساس اسناد و مدارک کتابخانه‌ای با همه مشکلات و دشواریهای تهیّه کتاب و سند و مدرک و مطالعه و معضلات نگارش و . . . این اثر بر اساس اسناد و مدارک کتابخانه‌ای با همه مشکلات و دشواری‌ها جای امید باقی می‌گذارد که روزی اثری یا نوشته‌ای یافته آید تا اگر نقصی رفته اصلاح شود. امّا در مراجعه و مصاحبه و اخذ شرح حال و آمار آثار مساله فرق خواهد کرد. یافتن کسانی که اطّلاعاتی دقیق‌تر به موضوعی دارند یا در جریان موضوعی بودند زمانهای درازی را می جوید، مسافرت به گوشه و کنار کشور برای یک عضو هیئت علمی دانشگاه که ساعات موظّفی را باید طی کند آسان نیست اگر دقت و وسواس محققانه نیز در کار باشد مدارک کتابخانه‌ای موجود نیز چندان خالی از اعتماد نیست و جای شبهه برجاست. استاد لطیفی خوشبختانه با اطّلاع از این مسائل و جمع آوری اطّلاعات تازه نسبت به رفع شُبهه و نقص بعضی از شرح حال‌های مکتوب نیز اقدام کرده است. توفیق این برادر عزیز را در تالیف آثار مهمتر دیگر از پیشگاه خداوند بزرگ خواستاریم.

حجت الله حیدری سوادکوهی

# بخش اول

# سوادکوه

**۱- مرحوم حاجی میرزا صفا روح الله روحی ـ : رضا قلی خان سوادکوهی:**

حاجی میرزا صفا طیب الله رحمه پسر مرحوم محمد حسن خان فرزند محمد خان ابن داود از مردم سوادکوه از ولایات ایالت طبرستان می باشد. والده آن مرحوم از اهالی سمنان بود. در سال ۱۲۱۲ هـ.ق متولد شده و در نهم رمضان المبارک ۱۲۹۱ قمری در سن ۹۰ سالگی در گذشت، که برای تحصیل علوم، عازم عتبات عالیات گردید.[۱] مدتی در آن اماکن فیض مواطن، ساکن و در خدمت مرحوم مبرور شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اعلی الله و بعضی علمای دیگر به تحصیل علوم ادبیّه و دینیّه و الهیه مشغول بودند. ضمناً به خدمت بزرگان در آمد. و در جوارشان و با برخورداری از محضرشان به تهذیب اخلاق پرداخت.

پس از چند سال در سلک درویشی عازم طواف بیت الله الحرام شدند، سالهای سال در خطّه حجاز چند گاهی در مکّه معظمه و گاهی در مدینه و زمانی در طائف اقامت می گزید.

و در آن دیار به ریاضت نفسانی و قطع و ترک لذاید حیوانی اشتغال داشتند. مدتی نیز در بلاد مصر و سودان و سایر نقاط افریقیه و از آن پس چندی نیز در شامات و شهر دمشق و بیت المقدس به کار سیاست و ارشاد طالبان راه حق پرداخت هادی کوشایی بود که با تلاش پیگیر اش موفق به راهنمایی چندین هزار نفر از مذاهب مختلف به مذهب طریق حق شد. چند صباحی در دارالسعاده استامبول به نشر مکارم اخلاق و ترویج طریقه حقه دینیه، پرداختند. تا بدان جا که خلق کثیری با هدایت آگاهانه شان از تیه گمراهی به شاهراه شرح الهی واصل شدند. جماعت انبوهی در حلقه ارادت ایشان در گوش کشیده و از دور و نزدیک از پرتو وجود ایشان استفاده می نمودند. مدت اقامت طولانی اش در عثمانی با جمعی از وزرا و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا، محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان، عالی پاشا وزیر امور خارجه، ضیا پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن و . . . رفاقت

۱- تاریخ تهاجم فرهنگی غرب نقش روشنفکران وابسته ـ میرزا حسین خان سپهسالار ـ تدوین مؤسسه فرهنگی قدر ولایت چاپ ۱۳۷۷

داشتند و نوشته اند که در تمام مدت عمر تأهل اختیار نکرد[1]. لیکن معظم دائماً از پیرایه و زیور و زینت و خود بینی و خود پسندی و جاه و مقام عاری بودند و به هیچ کس و هیچ جا اُخت نمی شد ودر کمال آزادی روزی چند و هر کجا اقامتی می فرمود و زود بدرود می کردند.

دلبستگی و علائق با خلایق هویدا نگردد و هیچ گونه سرمایه ای جز توکّل به خدا و توشه ای جز عنایت و توجه به حق نداشت و معتقد نبود.

در مقام شامخ این ابرمرد مولوی علیه الرحمه چنین در قالب نظم فرمود:

در زمین می شد چو مه بر آسمان شیروان را گشته روز روشن روان
در مقامی مسکنی کم ساختی کم دو روز اندر دهی انداختی
گفت در یک خانه باشم گر دو روز عشق آن مسکن کند در من فروز

---

عزه المسکن احاذها انا انقلی یا نفس ساخر للغنا
لم اعود خلق قلبی بالمکان کی یکون خالصا فی الامتحان

میرزا صفا به هیچ امکان در سر تا سر حیات زاهدانه اش تأهل نفرمود. مجرد سفر نمود و سیر آفاق و انفس نمود و هدایت خلق.

۷۹ بهار از عمر گرانقدرش در طلب مرضات حق و ارشاد سالکین طریقت صرف نمود. در اواخر عمر به پایتخت کشور، تهران مراجعت نمودند، که مقارن با صدارت مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم بود. میرزا حسین خان سپهسالار در مدتی که در استانبول به عنوان سفارت اقامت داشت به خدمت میرزا صفا در آمد و از مریدان او شد، هنگامی که میرزا حسین خان به استانبول رفت میرزا صفا در آن‌جا محفلی داشت که در آن پاشاهای عثمانی شرکت داشتند و این مسئله باعث آشنایی میرزا حسین خان با پاشاها و تأثیرپذیری عظیم در او شد.

با ارادتی که با مرحوم سپهسالار اعظم داشت در منزل او اقامت گزید و بعد از سالیان تلاش و کوشش در راه ترویج دین اسلام و مذهب حقّیه درتاریخ ۹ رمضان سال ۱۲۹۱ هجری قمری دارفانی را وداع گفت و به سرای سرمدی و جوار رحمت ارتحال فرمود و به استدعای مرحوم سپهسالار اعظم و اجازه ناصرالدین شاه در

---

۱- خان ملک نیستانی ـ سیاستگران دوره قاجاریه ـ جلد اول ـ صفحه ۶۵

نزدیکی چشمه علی شهر ری تهران جنب امامزاده هادی آن مرحوم را دفن نمودند و مقبره ای عالی و صحن وسیعی به حکم ملوکانه بر سر او بنا کرد، که به صفائیه موسوم شد که بعدها خانقاه دراویش و مزار زمره عرفا و جمله متصوفه است که امروز بعد از طی سالیان طولانی و عصر جمهوری اسلامی منطقه ای در شهر ری که به صفائیه مشهور بود کماکان در حال متروک گردیدن است و حتی میدانی به این نام بود، تغییر یافته است. و مردی به این ابهت و عظمت علمی و دینی در بوته فراموشی است.



حاجی میرزا صفا

مرحوم حاجی میرزا صفا در مراتب فضل و فقاهت و حکمت متعالی و فنون ادب، مقامی عالی داشت و گاهی نیز اشعار می سرود و اشعار فارسی و عربی از غزلیات و غیره از ایشان به یادگار مانده است. ایشان به اکثر ممالک سیاحت فرمود. ۳۵ نوبت به حج بیت الله رفت. لیکن بیشتر اقامتشان در بلاد عثمانی و دارالملک استانبول بود. سفری نیز به عزم سیاحت در ناتوانی و کهولت از استانبول به فرنگستان رفت.

این مطالب را یکی از همنشینان او در سفر و حضر، حاجی پیرزاد شفاهاً تقریر نموده، و نیز نوشته اند « حاجی میرزا صفا از اقطاب فراماسونری عثمانی بود و همه ماسون های عثمانی سر بر آستان او داشتند »[1] و این ارتباط به طورحتم از شخصی چون میرزا صفا که در علوم دینیه تلمّذ می نمود و سالیان سال با ریاضت سیر آفاق و انفس نمود ایشان فقط می تواند به جهت مخالفتی که فراماسون با استبداد داشته بود نجات و آزادی را برای مردم عثمانی که تحت حکومت استبدادی می زیستند خواست با ارتباط به این لژ مخالف استبداد، هسته ای به عنوان ضدیت با حکومت سلطنتی عثمانی وقت را پی ریزی کند و از آن ناحیه حمایت گردد این نسبت را بدو داده اند.

## ۲- ملا عباسعلی آلاشتی:



آخوند ملا عباسعلی سوادکوهی آلاشتی از اکابر و علما و فضلا عصر آغا محمد خان قاجار بود که در آستانه به قدرت رسیدن فتحعلی شاه در ایران پس از مرگ عمّ اش در جوار امامزاده ای در اندرون باغی روی در نقاب خاک کشید که به نقل از نویسنده التدوین مرحوم اعتمادالسلطنه صورت مدرسه به خودش گرفت.

مرحوم آخوند ملا عباس سوادکوهی از رجال نامی علمی و عبادی عصر خود به حساب می آید، و در زمینه فقه و اصول صاحب نظر و دارای تألیفاتی است.

در جوانی از موطن به دارالخلافه مقیم گشته که بعد از سه سال اقامت به بلده قزوین رفته، مدّت ۷ سال به تدریس پرداخته، سپس راهی عراق شد، و در خدمت مرحوم آقا سید علی طباطبایی صاحب ریاضین اعلی الله مقامه مدت ۱۵ سال به کامل شدن خودش در علم فقه و اصول مشغول گشت.

که بر همه شاگردانش پیشی جسته و مورد اعتماد کامل استاد خود گردیده و به اذن او به درجه اجتهاد نائل آمده، آنگاه از جانب آقا سید علی نور الله مأمور به بازگشت به ایران گردید. و به تدریس و تبلیغ در این نواحی مشغول شد و بعداً فرمانبرداری از جانب آخوند لاجرم در دارالخلافه در عصر ناصر در یکی از منازل ارگ

---

۱- محمد بیک پاشا نویسنده ماسونی ترک ـ ترک ماسون لر چاپ استانبول ـ صفحه ۵۲ ـ نقل از فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد اول ـ ص ۴۳۲

رحل اقامت افکند و بعد از طی ۱۵ روز به وقت صبح فجاه داعی حق را لبیک اجابت گفت که اصلاً با ۴۵ سال سن تأهل ننموده بود. و هیچ ذریه ای از او باقی نماند.

## ۳- ملا جعفر آلاشتی:

آخوند ملا جعفر سوادکوهی آلاشتی عالمی فاضل و صالحی خلاق خوش خلق، روشن ضمیر و بشاش و جلیل القدر بوده و درک و زیرکی وافری داشته، چنانکه بدون مطالعه ساعتها تدریس و بحث و مجادله می نمود و در مجلس درس برای کسی جای سؤال باقی نمی گذاشت و صاحب کرامت بود که در ارتباط با کرامات وی نقل می‌کنند که:

*«از جمله گویند در قریه جلزجن فیروزکوه که در پهلوی واشی است، روزی مردم مشغول درو و گرد کردن غله در خرمن بودند. آخوند ملا جعفر بر آنها بگذشت. در آن حال هوا منقلب شد آثار باران و سیل ظاهر گشت. مردم مضطرب شدند. مرحوم آخوند چون اضطراب آنها بدید، دلش به درد آمد به حال مردم، از چهارپا پیاده شد و دایره ای دور خرمن زده و دو رکعت نماز بجای آورد و به درگاه خدا دعا کرد. بدون فصل، پیک اجابت در رسید. باران آمد و سیل جاری شد. اما قطره ای آب در آن دایره بلکه حتی حوالیش نفوذ ننمود و خرمن به کلی محفوظ ماند.»*

ملا جعفر بعدها پس از فوت دخترش، برای ارتباط بیشتر و مطالعه و بحث و استفاده از محضر ملا صادق لفوری، در روستای دهکلان رحل اقامت افکند. ارتباط فامیلی بین این دو و ارتباط دوستانه شان موجب شد تا فرزندانشان را به هم پیوند دهند. یعنی ملا جعفر دختر خود ملا شاه خواهر را به پسر ملا صادق، ملا حیدر علی به تزویج می دهد. هنوز مردم مناطق لفور خاصه دهکلان از کرامات مرحوم شیخ نقل می کنند. مرجع مرحوم اعتمادالسلطنه درباره ملا جعفر فردی بی اطلاع بود. و تحقیق التدوین در محل انجام نشده بود. راوی فردی بود از مردم ممشی نه الاشت. مرحوم ملا جعفر سالها در دهکلان زندگی کرد و فرزندانش عبارتند از: ملا حکیمه ( همان است که در الاشت فوت شده ) ملا فاطمه، ملا شاه خواهر، ملا شهربانو، و پسرانش: حاج علی رضا، ملا علی اکبر، ملا علی اصغر و ملا محمود بود. تبار مرحوم ملا جعفر و برادرش در دهکلان به قراقونی معروفند. و تبار این مرد در

دهکلان، نفت چال، بور خانی خصوصاً در سایر مناطق لفور حتی مازندران عموماً پراکنده اند.

حاج ملا جعفر در هنگام مسافرت فوت کرده بود. لیکن مبنای اطلاعات اعتمادالدوله نادرست بود، زیرا آخوند قبل از فوت به ده دهکلان لفور برای استفاده از محضر ملا صادق لفوری اقامت گزید و تعداد فرزندان آن مرحوم به شرح زیر است:

۱- ملا حکیمه ۲- ملا فاطمه ۳- ملا شاه خواهر ۴- ملا . . . و فرزندان پسر او

ضمناً آقای ملا حیدر علی برادر آخوند نبود بلکه شوهر فضه خاتون خواهر او بود. لذا روایت فوق که از وی فرزندی نمانده و در سن ۴۰ سالگی درگذشت نادرست می باشد.



### ۴- ملا محمد امین و ملا محمد یوسف:

ملا محمد امین و ملا محمد یوسف سوادکوهی اِلاشتی دو برادر بودند. هردو به زیور علم و فضل کمالات آراسته و مزین شده بودند و دارای کرسی قضاوت و حکم بودند و از مشاهیر و معاریف عصر و زمان خود شمرده شده بودند.

بر سر قضاوت و امر قضا دائماً دو برادر با یکدیگر نزاع داشتند و هر یک تقریباً ۸۰ سال عمر کرد. و فرزندانی هم از آنها باقی مانده اند.

### ۵- ملا رجبعلی:

معظم له اهل سواد کوه و آلاشت بود و عالمی متورع و حافظ قرآن کریم بود و دائماً در خانه به دور از مسائل به گوشه ای انزوا وار گذران می کرد و بر حسب ضرورت بیرون می آمد و دارای عمر بالایی هم در ۹۰ سال بود، و صاحب فرزند پسر گردید. نام یکی ملا اصغر و دیگری ملا محمد تقی بود.

### ۶- ملا علی اصغر سوادکوهی آلاشتی:

ملا علی اصغر عالم و فاضل و خوش بیان و جدلی منش بود و دعوی اجتهاد می نمود و در سفرهای گذشته وقتی که موکب بزرگ امین السلطان صدر اعظم به

منطقه سوادکوه آمد بعد از دیدار با معظم له او را بر مسند قضا گذاشت که در امور مربوط به قضا ترقی والایی کرده و دارای قدرت وافری در این خصوص گردیده و همچنان مسلط و با اقتدار در مسند قضاوت قرار داشت تا در گذشت و دارای ۸۰ سال عمر بود که از او دو پسر به یادگار ماند که هیچ یک از کمال پدر بهره ای نداشتند.

### ۷- ملا محمد تقی:

ملا محمد تقی سوادکوهی الاشتی برادر آخوند ملا رجبعلی سابق اندک فاضل و عالم و با فطانت و ذکا بود. اما بعد از فراغ التحصیل، میل به تمرین در صنعت شیشه گری نمود. آنچه داشت در راه کیمیا گذاشت و تلاش زیاد به دنبال آن خواسته کمیاب به خرج داده و سرانجام کارش به گدایی کشید و بعد از ۷۰ سال زندگانی پر تلاش در پریشانی و بینوایی عازم آخرت شد.



### ۸- ملا مرتضی:

آخوند ملا مرتضی سوادکوهی آلاشتی عالمی فاضل و کریمی با سخاوت بوده و در کارها محتاطانه عمل می‌نمود و پرهیزگار بود و عبادت زیاد می نمود و صاحب خلق نیک بود. پس از ۷۰ سال زندگانی در گذشت و از او چند دختر و یک پسر صغیر ماند.

### ۹- ملا عبدالله:

ملا عبدالله سوادکوهی الاشتی روحانی ای بود عالم و زاهدی بود باتقوا و دخالتی در امور دنیا نمی نمود، از مال دنیا هیچ نداشته و انسانی قناعت پیشه بوده.
پس از ۷۰ سال زندگی به جهان جاودانی شتافت و از زحمت فقر فراغت یافت.

### ۱۰- ملا محمد یوسف:

مرحوم ملا محمد یوسف فاضل و در علم عاقل بود و مدتی در بلده بارفروش نزد چند نفر از علما تحصیل علم کرد و بهره برده و صاحب مقام پر مرتبه ای در علم شده چندان پیشرفت نمود که در موطن خود قاضی بزرگ بشمار می رفت.

در ایام کهولت و ناخوشی با ۸۰ سال سن به رتق و فتق امور قضاوت می پرداخت. اما صاحب التدوین اشاره‌ای به نسب وی به محل تولد و دفن اش ننموده حقیر سند دیگری در این ارتباط نیافتم.

### ۱۱– ملا عبدالباقی:

آخوند مزبور، ایشان هم در زمره علماء فاضل و پرهیزگاران سوادکوه بود که شغل مقدس قضاوت را اختیار نموده و نزد حجت الاسلام حاجی اشرفی تلمذی نموده و در سنین ۶۰ سالگی در گذشت.

### ۱۲– ملا رجبعلی:

معظم له مشابه ملا عبدالباقی آراسته به خصوصیات نیک بود و ایشان هم حجه الاسلام جناب ملا محمد اشرفی بارفروشی را شاگردی نموده و گویا به همان سال وفات ملا عبدالباقی متوفی است. از آنجایی که محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در تحقیقات اش راجع به سوادکوه، به جمع آوری بزرگان منطقه هم پرداخته اما نقصی که بر کارش وارد است گذشته از عدم توضیح مفصل راجع به هر یک شفاف ننمودن سوادکوهی بودن‌شان است که قطعاً باید ناشی از عدم توجه دقیق به شرح احوال اشخاص باشد و الّا چون در سوادکوه اقامت گزید و به تحقیق پرداخت در سوادکوهی بودن این اشخاص نباید تردید داشت.



### ۱۳– حاجی ملا محمد زمان:

حاج ملا محمد زمان سوادکوهی آلاشتی عالمی آگاه، فاضلی خبره و با تجربه ای بالا بود. که در فنون فضایل و کمالات و علوم عقلیّه و نقلیّه و حقایق و اسرار حکم و هندسه و حساب سر آمد بود.

و نزد تمام علماء مکارم اخلاق و صفات حسنه و تألیفات اش صاحب ارزش می باشد. وی ادبیات فارسی و عربی را در بارفروش تمام نموده و جهت ادامه تحصیل

راهی تهران گردیده و در مدرسه مهد علیا مدت ۱۰ سال به تحصیل پرداخت. سپس ۸ سال در مدرسه عبدالله خان به سر برد.

ایشان فقه و اصول را نزد حاج ملا هادی طهرانی مدرس اعلی الله مقامه خواند و علوم عقلیّه را در خدمت دو حکیم بزرگوار دیگر به اسامی مرحوم آقا علی روح الله روحه و دیگری جناب مستطاب اعلم الحکماء آقا میرزا ابوالحسن مشهور به جلوه به پایان برد. حساب و هندسه را از میرزا حسین سبزواری فرا گرفته بود. در سه وهله به سفر مکه توفیق یافت. یکسال در مدینه منوره مقیم بود. ۵سال در نجف اشرف اقامت داشته و این مدت ملازمان در درس محقّق جیلانی بود. و به سامرا رفته و از جوار حضرتین امامین کسب فیض نمود. در کل به مدت ۱۰ سال در عراق عرب اقامت نمود. در حجاز و عراق، میان خاص و عام اشتهار یافت، جثّه کوچکی داشت. هیچ گاه در زیر لحاف نخوابید و پایش را دراز ننمود، دائماً کفش عربی به پا می کرد. غالب اوقات زمستان را با کسوت یک پیراهن سپری می‌نمود، مردی خوش خلق و مهربان بود، سالک طریقه حضرت رئیس الحوصدین سلام الله علیه است.

مدت ۸۵ بهار عمرش را گذراند. و دو برادر داشت به روزگار صاحب التدوین. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه یکی در سوادکوه مقیم بود که از علم بهره ای نداشت و دیگری مانند برادر بزرگوارش جوینده کمال و عالمی فاضل بود که در مدرسه عبدالله خان در تهران با نام شیخ مهدی تحصیل می‌نمود. که خداوند بر توفیق و سعادت هر دو بیفزاید و در دو سرا حاجت روا نماید.



## ۱۴– ملا محمد کاظم و ملا محمد:

هر دو اهل علم و فضل بوده و صاحبان قدس و زهد و تقوی می بودند و هر دو نزد عالمان برتر عصر مرحوم شیخ مرتضی انصاری طاب ثراه تحصیل علوم دینیّه کرده بودند.

سپس به سوادکوه معاودت نموده و در آبادی و موطن خویش متقیّد امر قضاء گشته و سال های دراز به ادای این تکلیف پرداخته تا این که به سن ۸۰ سالگی خرقه حیات از سر به در انداخته.

## ۱۵- رنجبر صفری:

سال تولد: ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۲

محل تولد: روستای کرد آباد زیراب سوادکوه

هنگامی که انسان قصد سفر از پس جبال گردنسای البرز به نواحی داخلی ایران را می نماید و بخواهد از محوری به نام فیروزکوه اقدام کند، بعد از چندی طی طریق و پشت سر گذاشتن شهر قائم شهر و هنگامی که این محور مارمانند مسافر را هدایت می کند، در بین درختانی تنومند و به هم بافته شده و هرچند گاه همراه با مراتع سرسبز در ۲ کیلومتر باقیمانده به شهر زیراب سوادکوه ناگاه قصبه ای با چشم اندازی بی نظیر شخص را متوجه خود می سازد که ظاهرش غیرت و تعصب و دیانت و رنج و تعذرات را شعار می دهد و این آبادی جایی نیست مگر کرد آباد سوادکوه، اسمی آشنا، لیکن در بوته فراموشی سرزمین دلاور مردان ایران زمین و زادگاه پهلوانی نامی و انسانی صدیق به نام رنجبر.

پهلوان رنجبر فرزند برارجان صفری مرحوم پهلوان رنجبر در اردیبهشت۱۳۴۲ در همین روستا در کانون گرم و صمیمی چشم به جهان گشود و ایام صباوت را در دامان پر مهر و محبت والدین متدین مطابق با دین مبین اسلام و مذهب تشیّع پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را بعد از رسیدن به سن قانونی در آبادی کردآباد به اتمام رساند.

نبود امکانات و سایه محرومیت موجب گردیده تا مابقی تحصیلات یعنی مقطع راهنمایی را در شهر زیراب دنبال کند اما ایشان بنا به مشکلات خاص خود و خانواده از ادامه تحصیل بازمانده و از همان اوائل نوجوانی علاقه وافری به ورزش مورد علاقه مازندرانی کشتی را داشته و برای رسیدن به آرزوی دیرینه اش، پهلوانی، و تعقیب این رشته ورزشی به باشگاه کشتی پل سفید مراجعه نمود و در آنجا تحت نظر مربیان، با عشق وافر نکات مهم از ناحیه مربیان را در تمرین به کار می بست. اراده قوی و توکل بر خدا و دلاوری فراوان دست به دست هم دادند که مرحوم رنجبر پله های ترقی در این رشته را به سرعت یکی پس از دیگری طی نماید. وقتی به خدمت مقدس سربازی اعزام شد همزمان با انجام وظیفه در جبهه های نبرد در سال ۱۳۶۲ در مسابقات کشتی یگان‌های ارتش جمهوری اسلامی ایران شرکت نمود. نامبرده در وزن ۶۲ کیلوگرمی به مقام دومی ارتش ایران رسیده بود. بعد از اتمام دوران مقدس

سربازی با پشتکار قوی که داشت همچنان به تمرینات مستمر در سالن های سوادکوه و قائم شهر دل بسته و لحظه ای از این رشته غافل نمی شد و در مسابقات مختلف شهرستانی، استانی، کشوری و جهانی صاحب عناوین فراوانی شد. به گونه ای که مهم ترین سند این ادعا وجود ۱۸ مدال رنگارنگ را باید ذکر نمود. پهلوان رنجبر صفری در طی چهار دوره مقام قهرمانی مسابقات کارگری ایران در وزن ۷۴ و ۶۸ کیلوگرم را به خود اختصاص داده بود. یک نمونه این که در مسابقات قهرمانی کشتی آزاد کشور دو دوره صاحب گردن آویز زرین شد و اوج کارش این گونه شد که در سال ۱۳۶۹ از سوی کمیته فنی فدراسیون کشتی وقت به عنوان چهره شاخص ۶۸ کیلوگرم پس از غلبه بر قهرمانان پرآوازه ای در ایران، داوود قنبری برگزیده شد و به همراه هیئت اعزامی کشتی کارگری به مسابقات میلونی ایتالیا عازم این کشور گردید.

همان گونه که از او سراغ می رفت در این سفر مبارزات دلپذیری انجام داد و حتّی بر قهرمان آمریکایی ( استخمن اسمیر ) با نتیجه ۶ بر ۲ فائق آمده بود و تنها با قبول یک شکست به مقام سومی و کسب مدال برنز اکتفا کرد.

پایان کار اینکه این اسوه، اخلاق، جوانمردی و فروتنی در یک سانحه دلخراش رانندگی در همین زیراب از میان خیل پهلوانان رخت بر بست و به دیار ابدی شتافت و پیکر این پهلوان زنده یاد با شکوه خاصی و با اجتماع جمعی کثیر از ورزشکاران پیکر قهرمان استان و کشور را در حالی که حضرت آیت الله نظری بر پیکر مرحوم در زیراب نماز خوانده بود، به زادگاهش انتقال داده شد. و خاکسپاری اش صورت پذیرفت.

روحش شاد و راهش پررهرو

**۱۶– ملا محمد قاسم:**

آخوند از اهالی رودبار که دهی است از دهستان ولوپی بخش سوادکوه شهرستان شاهی[1] است که در۱۳ کیلومتری جنوب شرقی آلاشت واقع شده است، عالمی بوده ربّانی و فاضلی بوده صمدانی. در علوم شریفیه، مجتهد بود و در ادبیات و عربیّات صاحب تألیفاتی است و سخن سرای بی مانند عصر و زمان خود بود و حجه الاسلام اشرفی در برخورد با وی به فضل و ذکا اش اعتراف نمود و دعا خیر در حق نمود، و بر تمام علماء عصر خود در بحث و جدل برتری محض داشت. و جملگی این صفت بارز وی را اذعان نموده و از او به نیکی سخن گفته اند و نامه شیخ اعلم اعظم مرتضی ا نصاری را تلمذی کرده و در سر حد کمال که رسید به وطن بازگشت. اندک زمانی را متصدی امر قضا شد و کمتر بخود دخالت در امور مردم را می داد. و در سن ۵۵ سالگی به جوار رحمت الهی رفت. درجاتش عالی باد.



**۱۷ – ملا علی رودباری:**

ایشان هم از علماء و فضلا صلحا رودبار سوادکوه و معاصر با آخوند ملامحمد قاسم رودباری بود.

ایشان هم به سان ملا محمد قاسم و در عتبات عالیات نجف اشرف نزد شیخ مرتضی انصاری کسب علم نمود و پس از تکمیل به وطن عزیمت کرده و سال های دراز در کنار تربیت طلاب متصدی امر قضاء گردید. و سال های دراز به نیکویی پرداختند و هرگز فسادی از کارهای او ظاهر نشد.

و در سن و سال ۷۵ سالگی بدرود زندگانی گفتند و ملا علی را پسری بود، با پدر همنام که جوانی فاضل و صالح می بود. پروردگارش بیامرزاد.

**۱۸– ملا علی مردان :**

آخوند ملا علی مردان سوادکوهی شش رودباری مردی بود عالم و متورع و خلیق و از فضلا و صلحا به شمار می‌آمد. وی به جهت داشتن لکنت زبان از اظهار فضل خود

---

۱- در حال حاضر تابع شهرستان سوادکوه است.

عاجز بود و مطلقاً مراد خود را نمی توانست بیان کند. پس از ۷۶ سال زندگانی به جهان جاودانی رفت.

## ۱۹– ملا سلیمان:

ملا سلیمان سوادکوهی شور مستی از علما و فضلای جدی طلب بود و بنابر تقلد امر قضا. قطع و فصل کارهای مردم می نمود و مدّت ۷۰ سال عمر پربار داشت و پسرانی داشت بنام شیخ علی نقی و شیخ محسن که هر یک از صلحای مصلّحین بوده که اولین در کربلا و دومی در دارالخلافه و بارفروش تحصیل علم نمودند.

## ۲۰– شیخ ابوالقاسم:



ایشان هم از اهالی شورمست سوادکوه که دهی است از دهستان پل سفید بخش سوادکوه که در ۴ کیلومتری جنوب ایستگاه پل سفید و ۱/۵ کیلومتری شرق راه شوسه و راه آهن شاهی به تهران واقع است.

عالم و فاضل و متورّع بود و در نجف اشرف در محضر شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه تحصیل نمود. متأسفانه بعد از کمال در تحصیل به وطن بازگشته و منزوی گردیده و در انزوا درگذشت. مدت هفتاد سال هم عمر داشت.

## ۲۱– ملا خداداد:

معظم له به مثابه علماء فوق الذکر از ده شور مست سوادکوه و علمای سالخورده بود. و در نجف اشرف تحصیل علم کرد و بعد از بازگشت به وطن کار قضاء می کرد. تا پایان عمر امّا پس از مرگ معظم له، پسرش شیخ نعمت الله که صاحب ذکاء و فطانت و در کمال جودت بود جای پدر را گرفت. که او هم پسری داشت که صوفی منش بود.

## ۲۲– شیخ مصطفی:

شیخ مصطفی سوادکوهی از ده برنت که دهی است از دهستان راست اوپی بخش سوادکوه در۲۳ کیلومتری جنوب شرقی پل سفید و ۹ کیلومتری

ایستگاه دوآب. عالمی اصولی و فقیهی فاضل بوده. طبعی موزون داشته و شعری هم می سروده. در نجف اشرف در خدمت شیخ اکمل مرتضی الانصاری طیب الله تحصیل کرده و در فقه و اصول، تحریرات دارد. و مدتی کم در وطن خود بر امر قضا اشتغال داشته و آنگاه بسوی دیار فانی رخت بربست.

**۲۳- شیخ علی:**

آخوند معظم شیخ علی سوادکوهی هم از روستائیان روستای برنت در زمره علما و فضل و شاگردان مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی اعلی الله مقامه بوده. پس از فراغ از تحصیل به بلاد خود معاودت نموده و مشغول اصلاح امور اهالی شد. اما چیزی نگذشت که وداع زندگانی گفته.

عمرش ۶۲ سال و پسری داشت عالم و اهل علم به نام شیخ حسن.



**۲۴- شیخ غلامحسین:**

شیخ غلامحسین سوادکوهی هم که از روستای برنت بود، جوانی بود فاضل و از خیل اصلاح. و در نجف اشرف به خوشه چینی در محضر علماء وقت ساکن در نجف پرداخت.

**۲۵- ابوسهل کوهی طبری:**

متوفی به سال چهارصد و پنج هجری قمری. ابوسهل ویجن ابن رستم کوهی در طبرستان تولد یافت. اما بیشتر عمرش را در مرکز علمی بغداد گذرانید. وی از منجمین بزرگ بود که کتب متعددی از جمله کتاب ( پرگار ) را در دو مقاله، کتاب اصطرلاب، کتاب دوائر متماسه و چند اثر علمی دیگر تألیف کرد، این منجم عالی مقام مدتی نزدیک سی سال در کار رصد کواکب فعالیت کرد و رصدی تنظیم نمود که مورد استفاده دانشمندان قرار گرفت.

( دایر المتعارف سعیدیان )

## ۲۶- میرزا نصرالله خان اعتماد الدوله:

میرزا نصرالله خان اعتماد الدوله معروف به میرزا آقا خان نوری پسر اسد الله خان نوری است و سلسله نسبش به خواجه عبدالسلام بن صالح ابی صلب هروی می رسد، میرزا آقا خان از سیاستمداران هوشیار و با استعداد کشور ایران به شمار می آمد که در موضع شناسی و کاردانی ممتاز بود، نامبرده در محرم ۱۲۴۲ هجری قمری به دربار فتحعلی شاه راه یافت و با سمت وزیر لشکری که ۲ سال حسابداری وزارت جنگ بود وارد خدمت دولت شد و از ماه محرم ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ هجری قمری به مدت هفت سال بسمت وزارت صدارت اعظم منسوب بود و ضمناً مشاغل وزارت جنگ، وزارت خارجه، وزارت کشور و وزارت علوم را نیز دارا بود.



## ۲۷- نصرالله فلسفی:

فرزند نصرالله است. پدرش از متوفیان دربار ناصرالدین شاه قاجار بود که پیش از تولد پسرش بدرود حیات گفته. پدر و نیاکانش اهل بخش سوادکوه و همه آنان از شخصیت های برجسته سوادکوه بوده اند، مادر فلسفی دخترآقا علی حکیم زنوزی است که در فلسفه و حکمت عصر خود ممتاز و مدرس مدرسه مردی طهران بود که تاریخ وفات اش را ( آب الی مآبه ) نوشته اند که به تاریخ حروف ابجد ۱۲۸۶ هجری قمری است و پدرش ملا عبدالله زنوزی نیز از شاگردان زبده و ممتاز مرحوم اعجوبه زمان ملا علی نوری بود که به درخواست فتحعلی شاه قاجار بجای معلمش برای تدریس حکمت در مدرسه مروی به طهران آمده بود. فلسفی به حمایت خویشاوندان و استعداد فطری در مدارس اقدسیه و آلیانس و دارالفنون به تحصیلات مقدماتی پرداخت و پس از آن معلومات عالیه را فرا گرفت و در علوم ادب تبحّر یافت و در زبان فرانسه مانند زبان مادری به حد کمال رسید.

فلسفی در نثر استادی است ماهر و با آن که در شعر سرایی استاد زبردست می باشد. مع ذلک کم شعر گفته است. او در جوانی مدیریت نشر مجله رسمی وزارت پست و تلگراف را در عهده داشت و بعد به وزارت آموزش و پرورش منتقل شد. در

دبیرستان های طهران و بعد در دانشسرای عالی به تدریس تاریخ پیش از اسلام مشغول گردید.

فلسفی به سفر اروپا علاقه فراوان داشت بیشتر سال ها را برای مطالعه و تحقیقات لازم در کشورهای خارج می گذرانید.

فلسفی جملاتی از قبیل جمله مهر و جمله تعلیم در تربیت و صدها مقاله منتشر ساخته، علاوه بر این کتاب‌های بسیاری ترجمه و تألیف کرد. از قبیل:

۱. بیچارگان: ترجمه منظوم از آثار ویکتور هوگو
۲. سرگذشت ورتر: ترجمه از آثار گوته که این در شمار بهترین ترجمه های بلامعارض این دوره است.
۳. ترجمه تاریخچه سلطنت قباد و ظهور مزدک اثر کریستین سن دانمارکی
۴. انقلاب روسیه ترجمه وصال ۱۳۰۳
۵. ترجمه تاریخ تمدن قدیم منتشر به سال ۱۳۰۹
۶. ۱۲ جلد تاریخ و جغرافیا برای تدریس در دبیرستان ها به مشارکت علی اضغر شمیم
۷. ترجمه داستان های کوتاه از نویسندگان بزرگ دنیا که به سال ۱۳۳۲ چاوی شد.
۸. مجموعه هشت مقاله تاریخی که جزو سلسله انتشارات دانشگاه تهران است
۹. زندگی شاه عباس کبیر در دو مجله
۱۰. ترجمه آثار منتخب هوگو که از جمله نشریان بنگاه ترجمه و نشر کتاب است
۱۱. و کتاب های دیگر.

فلسفی در فن روزنامه نگاری و تاریخ نیز شخصیت برجسته و ممتاز است. مجله هفتگی امید که در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ به سعی او انتشار یافت، یکی از خواندنی ترین و ممتازترین مجلاتی است که تاکنون در ایران منتشر شده است.

نمونه ای از اشعار او:

خواهم که دل از حیات بـرگیرم / زی کشور نیستی سـفر گیرم
ویـن عمر قیصر سست بنیان را / مـردی کنم و قـیصرتـر گیرم
پروانه به روی گل قرارش نیست / من از چه به روی گل مقر گیرم

| | |
|---|---|
| پــروانه اگــر که بال و پر خواهد | از همت مــرگ بــال و پــر گیرم |
| انــدروی نام روز و شــب تا چند | دنبال فضیــلت و هــنر گــیرم |
| وز آتــش عشق ایــن وآن تا کی | یاقــوت روان از چشم تــر گیرم |
| تــا جــان نــرهد زتنــگنای تــن | روز و شــب عــمر بر هدر گیرم |
| برخی شبم که ازاختران هر شب | راهــی سوی عالــم دگــر گیرم |
| با هــمت دیــده نقــشی ازهستی | بــر لــوح امید از آن سور گیرم |
| چــون پــرده ز روی چرخ برگیرد | ز اســرار نــهفته پــرده بر گیرم |

## ۲۸- الوند دیو:

الوند دیو یکی از سرداران سوادکوه در عصر صفویه می باشد که سرداران شاه عباس صفوی جنگ‌های فراوانی کرد و از معارضین و مخالفین سرسخت صفویه بوده است. و در ناحیه دژ اولاد که منسوب به اولاد افسانه ای شاهنامه فردوسی است و راهنمای رستم معرفی شده، شکست خورد و دستگیر شد.

( یادگارهای دینی و تاریخی مازندران، سید حسن حجازی کناری، چاپ زمستان ۱۳۷۲ )



## ۲۹- مرزبان بن رستم:

مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان است که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند می گفتند. مشارالیه در اواخر قرن چهارم هجری کتابی تألیف نمود بنام ( مرزبان نامه ) که مشتمل بر داستان ها و قصه ها و حکایات و افسانه هاست که غالباً مانند کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده است.این کتاب به زبان مازندرانی تالیف گردیده و ابن اسفندیار صاحب تاریخ طبرستان در وصف او چنین می گوید:

*« اگر دانا ولی عاقلی از روی انصاف نه تقلید معانی و غوامض و حکم و مواعظ آن کتاب بخواند و فهم کند بر سر دانش بید پای فیلسوف هند باشد که کلیله و دمنه جمع کرد و بداند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل هند و دیگر اقلیم چند درجه فخر و مرتبت است »*

در اوائل قرن هفتم هجری یکی از نویسندگان آن عصر موسوم به سعدالدین وراوینی که ظاهراً آذربایجانی بوده است آن را به فارسی فصیح ادبی در

آورده و بنام ریب الدین هارون وزیر ازبک محمد از اتابکان آذربایجان موشح کرده است و همچنین ابن اسفندیار گوید که مرزبان بن رستم را به نظم طبری دیوانی است که نیکی نامه گویند و دستور نظم طبرستان است ( دیوان مزبور فعلاً نایاب است).

## ۳۰- مرزبان:

از بزرگان و شاهزادگان باوندی مازندران و از مردم دهستان فریم بخش هزار جریب است. ابن اسفندیار او را پسر رستم پسر شروین نوشت و عنصرالمعالی مؤلف قابوس نامه که خود نواده دختری اوست، سیزدهمین پدرش را کیکاووس بر او انوشروان پسر قباد دانست. پدر و نیاکان اسپهبد مرزبان برابر نظریه شادروان علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی این است. مرزبان پسر رستم پسر شهریار پسر شروین پسر رستم پسر سرخاب پسر قارن پسر شهریار پسر شروین پسر سرخاب پسر مهربرون پسر سهراب پسر باوند ( سر سلسله باوندیان ) پسر شاهپور پسر کیکاوس معروف به کیوس پسر قباد پادشاه ساسانی می باشد.



## ۳۱- دکتر داود هرمیداس باوند:

دکتر داود هرمیداس باوند به سنه ۱۳۱۳ از یک خانواده سوادکوهی در شهر طهران متولد شده. مقاطع دبستان و دبیرستان را در مدرسه « فیروز بهرام » تهران به پایان برده و سپس عطش عشق به علم او را لحظه‌ای به حال خودش وا نگذاشت و در رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران پذیرفته شد. بعد از پایان بردن مقطع لیسانس شوق به ادامه تحصیل او را در همین رشته در مقاطع بالاتر به خارج از کشور و آنهم آمریکا کشانده و مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری را در آمریکا طی کرد.

ایشان مدّت ۹ سال از عمر خود را طرف دولت وقت ایران به عنوان مأموریت در سال های ۱۹۷۴ ـ ۱۹۶۸ در سازمان ملل سپری کرده و برای بار دوم با همان عنوان در سال های ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۵ در این سازمان مأموریت داشته، بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایشان فصلی از زندگی پربارش را در وزارت امور خارج اشتغال داشته، بعد از مدتی که انقلاب فرهنگی صورت گرفت و به تبع دانشگاهی گشایش یافتن در دانشگاه تهران مشغول به کار گردیدند و هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه امام

جعفر صادق (ع) بوده و با دانشگاه های تهران، شهید بهشتی علامه طباطبایی همکاری دارند.



دکتر داود هرمیداس باوند

## ۳۲- دکتر فرشید سیم‌بر آلاشتی:

سرکار دکتر سیم‌بر که از سال ۱۳۶۲ به عنوان هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی و در گروه اقتصاد دانشکده اقتصاد این دانشگاه همکاری دارند؛ تحصیلاتشان را در دبستان امین الدوله تهران به پایان بردند و با ذوق سرشار در راه علم اندوزی در یکی از دبیرستان های مطرح کشور و آنهم دبیرستان البرز تهران در رشته ریاضی به ادامه تحصیل پرداخت. جهت ادامه تحصیلات عالی به کشور سوئیس عزیمت نمودند و در مقطع کارشناسی مهندسی مکانیک فارغ التحصیل شدند. عطش اندوختن علم در او فروکش نکرد تا این که از سوئیس عازم آلمان شده ، فوق لیسانس اقتصاد صنعتی را در این کشور خاتمه داد. امّا جهت ادامه تحصیل در همین رشته و اخذ درجه دکتری

عازم اتریش شده و در دانشگاه وین با مدرک دکتری اقتصاد صنعتی فارغ التحصیل شدند. باید متذکر شویم که نامبرده مدتی را به عنوان نماینده سازمان ملل در طرح های اقتصادی تعدادی از کشورهای آفریقایی مأموریت داشتند.

## ۳۳- حبیب الله بدیعی سوادکوهی:

حبیب الله در چهارم فروردین ۱۳۱۲ در روستای ازآنده، قریه ای در ۴ کیلومتری پل سفید دیده به جهان گشود. او هفتمین و آخرین فرزند میرزا محمد علی خان و سلطنت خانم بود. حبیب الله دو ساله بود که خانواده‌اش سوادکوه را ترک کرده و در ساری ساکن شدند. سال ۱۳۲۰ مصادف بود با مهاجرت خانواده اش به تهران. او به تحصیلاتش ادامه داد. پدر و مادرش که به تعلیم و تربیت او مانند سایر فرزندانشان بی نهایت علاقه مند بودند بر تحصیلات او نظارت دقیق داشتند. بعد از اخذ دیپلم وارد دانشکده علوم شد و در رشته زمین شناسی لیسانس گرفت. یک سالی هم به شغل شریف معلمی پرداخت. در تهران پدر حبیب به سبب علاقه‌ای که به موسیقی داشت هر از گاه به صفحاتی از خوانندگان و نوازندگان مورد علاقه اش مانند قمرالملوک وزیری، ابولحسن صبا جواد بدیع زاده، تاج اصفهانی گوش فرا می داد، از طرفی فرزندش دکتر ربیع را جهت فراگیری ویلون نزد یک ویلونیست ارمنی فرستاد.

در تهران حبیب علاوه بر صفحات گرامافون از طریق رادیو نیز بیشتر با موسیقی آشنا شد و شیفتگی او زمانی افزونتر گردید که می دید برادرش ویلونی دارد و نزد استاد به تمرین می پردازد. دکتر ربیع برادر بزرگ حبیب بعد از دو سال فراگیری ویلون را رها کرد اما حبیب هنوز چشم و دلش به ویلون برادر بود. او گاه گداری دور از چشم دکتر ربیع دستی به آرشه ویلونش می برد این عمل از چشم برادر دور نماند. چندین بار سرزده رسیده بود و مچ او را هنگام نواختن گرفت و حبیب هر بار کتک مفصلی از برادرش خورد. شیفتگی حبیب به موسیقی آن چنان بود که تنبیهات برادرش هیچ تأثیر در او نداشت و عاقبت سرسختی‌هایش نتیجه داد و تنبیهات برادرش هیچ تأثیر در او نداشت و عاقبت سرسختی هایش نتیجه داد و برادر تسلیم شد و ویلون را به او هدیه کرد.

سال ۱۳۲۶ حبیب نوجوان احساس کرد نیاز به استاد دارد. استاد لطف الله مفخّم پایان اولین استاد حبیب‌الله بود و به مدت ۳ سال ردیف های استاد صبا را به او آموخت. بدیعی رفته رفته چنان پیشرفتی در کار موسیقی حاصل کرد که بعد از چهار سال نوازندگی در سال ۱۳۲۹ به عنوان سولیت به رادیو دعوت شد.

سال ۱۳۳۱ به محضر استاد بی بدیل موسیقی ایران، استاد ابوالحسن صبا راه یافت و تا سال ۱۳۳۲ دوره تکمیلی آوازها را نزد ایشان فرا گرفت. همزمان با کلاس های استاد صبا نزد یکی از اساتیدموسیقی کلاسیک خارجی به نام « جینگو زبان » که از ارامنه قفقاز بود به فراگیری موسیقی با متد اروپایی پرداخت.

او همکاری رسمی خود را از سال ۱۳۳۱ با رادیو تهران به عنوان رهبر ارکستر آغاز کرد. نخستین تصنیف ساخته بدیعی « ماه کنعان » نام داشت.

در سال ۱۳۳۳ ارکستر کوچکی را رهبری می کرد که بعدها بنا به تجدید نظر تشکیلات ارکستر های رادیو ارکستر شماره ۶ نام گذاری گردید. سال ۳۷ عضو شورای موسیقی رادیو، سال ۴۵ معاون اداره رادیو تهران سپس معاون اداره موسیقی، سال ۴۶ تا ۵۱ رئیس اداره موسیقی رادیو، و در سال ۵۱ تا ۵۸ عضو شورای واحد موسیقی شد که اساتید بزرگی چون مرتضی حنانه، علی تجویدی، حسینعلی ملاح در آن عضویت داشتند. او ضمن رهبری ارکسترهای ۲ و ۴ و ۶ به مدت ۶ سال رهبری ارکستر باربد را به عهده داشت.

بدیعی علاوه بر نوازندگی ساز سلو، از سال ۱۳۳۷ بنا به دعوت شادروان داود پیرنیا سرپرست برنامه گلها، کار خود را در این برنامه با خوانندگانی چون غلامحسین بنان، حسین قوامی، اکبر گلپایگانی، محمود خوانساری، ایرج، محمدرضا شجریان آغاز کرد.

استاد در نواختن دستگاه ها و گوشه های آواز قدرت و توانایی قابل ملاحظه ایی داشت. در آهنگ سازی و نوازندگی دارای سبک خاص بود به گونه ای که هنوز هر یک از آثار او از شیوایی و لطافت کم نظیری برخوردار است.

ایشان علاوه بر دنباله روی از مکتب استاد صبا، تمایلی به سبک و روش زنده یاد مهدی خالدی پیدا کرد که در نتیجه برای خود سبکی مستقل به جای گذارد که امروزه مورد استفاده بسیاری از نوازندگان ویلون و حتی سازهای دیگر هم می باشد.

فریدون ناصری آهنگ ساز توانای موسیقی کشورمان می گوید :

« حبیب الله بدیعی یکی از زبردست ترین بداهه سرایانی است که ما طی سال های اخیر در سرزمین ایران دیده‌ایم. بدیعی نه تنها استعداد باورنکردنی در بداهه سرایی و ردیف‌شناسی دارد، بلکه اگر لازم باشد والاترین درجه قدرت تقلید را هم از هنرمندان گذشته دارد.

او این کار را زمانی انجام می دهد که از هر حیث لزوم این عمل ثابت شده باشد.

کما اینکه بعد از فوت استاد بزرگ ابوالحسن صبا نواری از قطعه معروف ـ زنگ شتر ـ او در دست نبود یا حداقل رادیو چنین نواری نداشت. حال این که لازم بود به خاطر بزرگداشت استاد از دسترفته، این شاهکار همیشه جاودان او پخش شود از سوئی دیگر استاد فقید شاگردان زیاد داشت، منجمله حبیب الله بدیعی هم شاگرد او بود. باز بنا به صلاحدید مدیر آن روز رادیو چند نفر از شاگردان مرحوم استاد قطعه زنگ شتر را نواختند و قطعه ای که بنا به نظر بسیاری پذیرفته شد و حتی بنام مرحوم استاد پخش شد قطعه ئی بود که حبیب الله بدیعی نواخته بود که بار دیگر باید بگویم که در همان زمان صریحاً به تصدیق همگان آنچه حبیب‌الله بدیعی نواخته بود صددرصد با نحوه نوازندگی استاد برابری می کرد.

این همه فقط بدان دلیل است که حبیب الله درست همان راهی را پیمود که استادش پیموده بود یعنی او هم مثل مرحوم صبا برای فراگیری فنّ درست آرشه کشی و شناخت ویلون نزد بهترین استاددان ویلون کار کرد و نتیجه آن شد که مسئله آرشه چپ و راست بدیعی همانی است که نزد دیگر استاددان بزرگ غربی مطرح است. یعنی کمتر می توان فهمید کدام آرشه او چپ است و کدام راست. و این بالاترین حد قدرت آرشه است.

ایشان علاوه بر تک نوازی نزدیک به ۲۰۰ آهنگ ساختند که اکثر آنها را از آثار خوب موسیقی کشورمان است.

استاد بدیعی آهنگ های :

کعبه دلها، فریاد از این دل،افسانه عشق، دل بی گناه، الهی بمونی، افسانه زندگی، جاودانه رفته بودم، شعله سرکش، در آتشم، مهربان شو، سنگ صبور، زندگی من را بیشتر از دیگر آهنگهایش دوست داشت.

مجموعه ای از آثار استاد در سه جلد سال گذشته بصورت کاست منتشر شد. استاد بدیعی جهت معرفی موسیقی سنتی ایران در کشورهای بلژیک، انگلستان،

آمریکا، افغانستان، آلمان، برنامه های متعددی را اجرا کرد. دراین برنامه ها هنرمندانی نظیر جهانگیر ملک، فرهنگ شریف، محمود خوانساری، حمید نجاتی جمال رفائی، کوروس سرهنگ زاده با ایشان همکاری داشتند.

از شاگردان استاد می توان به غلامحسین کریمی، شهرام فازاده، ایرج نقدی، بیژن اصلانی، جواد محمدی کامجو، حسنخانی و خانم ملک منصور اشاره کرد.

استاد در سال ۱۳۶۲ از رادیو بازنشسته شد.

بیماران و معلولان و نابینایان بسیاری حضور پر مهر و محبت استاد را در میان خود به یاد دارند. ایشان کنسرت های متعددی در مراکز نگهداری از معلولین و مسئولین برگزار کرد هنرمندانی روشندلی چون خسرو چناریان جعفریان، اسکندری، از شاگردان و دوستان او به شمار می رفتند.

استاد حبیب الله بدیعی سال ۶۵ تحت عمل جراحی قرار گرفت. در سال ۷۰، مرگ برادرش دکتر ربیع بدیعی استاد جغرافیای دانشگاه تهران ضربه سختی بر روح و جسم رنجور او وارد آورد و سرانجام در بیست و هفتمین روز پاییز ۷۱ کماندار زرین دست نوازنده شیرین پنجه ویلون ایران استاد حبیب الله بدیعی سوادکوهی کوچ تلخ خود را آغاز کرد.

بسوک اهل هنر خامه ناتوان افتد　　در آن زمان که نشیند بی عزاداری

به مرگ تلخ بدیعی ترانه ای یابد　　که تا ابـد به مـزار هـنر کند زاری

منزلگاه ابدی استاد بدیعی در امامزاده طاهر مهر شهر کرج است، استاد در هنگام مرگ ۵۹ سال داشتند و دو فرزند بنام امیرعلی و لیلا به یادگار مانده است.

## ۳۴- آیت الله شیخ عبدالله نظری :

در محور فیروزکوه وقتی از شهر قائم شهر ۳۵ کیلومتر فاصله می شود به سمت مرکز حکومت « تهران » با راهنمایی رود پر پیچ و خم بنام « تلار » و از میان پوشش گیاهی انبوه بلاد سوادکوه به گونه ای دل‌انگیز با چشم اندازهایی زیبا هویدا می شود که زیراب نامیده می شود . موطن عالم جلیل القدر شیخ عبد الله نظری می‌باشد.

یکی از معاریف علمای سوادکوه، فقیه عالی مقدار، مجتهدی برجسته و عالم فرزانه علامه بزرگوار جامع المعقول و المنقول آقا شیخ عبدالله نظری خادم الشریعه که در زهد و تقوا و دانش و بینش معروفیت نزد خاص و عام دارند. معظم له فرزند فقید

سعید حضرت آیت الله آقا شیخ عبدالنبی قدس السّره می باشند والده ماجده‌شان علیه عالیه علویه سید نساء خانم موسوی بنت مرحوم آقا سید عبدالله موسوی سوادکوهی هستند معظم له در سال ۱۳۱۱ هـ . ش در قریه خرمندی چال زیراب سوادکوه متولد و دروس اولیه را در سن چهار سالگی در همان قریه در مکتب محل نزد معلمی بنام ملا محمد ابراهیم شهمیرزادی و همچنین در محضر والد بزرگوارشان تا زمان حیات شان تعلّم نمودند. پس از رحلت پدر در سن هفت، هشت سالگی به شهرستان ساری عزیمت و در حوزه علمیه حاجی رضا خان این شهرستان علوم ادبی مانند صرف و نحو و منطق را نزد علمای ساری بخصوص حجج اسلام آقا شیخ مصطفی صدوقی و حاجی سید رضا سعادت علیهم الرحمه و دیگران فرا گرفتند بعداً از ساری به مشهد مقدس منتقل و در حوزه علمیه این شهر کتاب مطول ( تفتازانی ) و علوم معانی و بیان و عروض را نزد ادیب دوم علّام فهام فقید سعید آقا شیخ محمد تقی نیشابوری تلمذی نمودند و سطح فقه و اصول و منطق عالی را از محضر مدرسینی چون آیات عظام حاج سید احمد نهنگ و آقا شیخ هاشم قزوینی و آقا شیخ عبدالنبی کجوری و دیگران بهره گرفتند سپس به حوزه علمیه قم منتقل و سطوح عالی را در محضر استادان عظام آیات و حجج حاج سید محمد باقر سلطانی و حاج میرزاعلی مشکینی و حاج شیخ لطف الله صافی و حاج شیخعلی صافی و مدرس یزدی استفاده نمودند و دروس خارج فقه و اصول را نزد استادان حضرات آیات عظام، ۱- حاج آقا حسینی بروجردی ۲- حاج آقا روح الله خمینی ۳- حاج شیخ شهاب‌الدین نجفی مرعشی ۴- آقا شیخ رازی تبریزی ۵- حاج شیخ عباسعلی شاهرودی ۶- حاج شیخ محمدعلی اراکی ۷- حاج میرزا هاشم آملی کسب فیض و تفسیر و فلسفه عالی را در محضر علامه عالی مقدار حاج سید محمد حسینی طباطبایی صاحب تفسیرالمیزان استفاده نمودند. هنگام توقفشان در مشهد و قم دارای حوزه تدریس در ادبیات و منطق و سطح فقه و اصول بودند که بسیاری از شاگردان برجسته ایشان فعلاً در مقامات عالی کشور تصدی امور را بر عهده دارند. در طول مدت اقامت و تعلیم شان در مشهد و قم به خدمات تبلیغی و ارشادی و خود نیز در موطن مألوف یعنی مازندران را به خصوص در منطقه عشایری سوادکوه مشغول و در این راه توفیقات زیادی را در زمینه های مختلف داشته اند و بالاخره پس از مدتی به جهت مقتضیاتی شهرستان ساری را مرکز خدمات دینی و اجتماعی خود قرار داد و طبقات مختلف از وجودشان

مستفیض و بهره مند شده و می شوند. در ساری حوزه علمیه را به احسن وجه اداره نموده و پس از تدریس مکرر سطوح فقه و اصول و ادبیات معقول و منقول فعلاً"محیط درسی شاگردانش مستعد برای استفاده درس خارج شده و متن ریاض المسائل ( شرح کبیر ) نیز مورد بحث قرار می گیرد به طوری که هم اکنون که سال ۱۳۷۱ است به صورت درس خارج این جلسات اداره می شوند آیت الله شیخ عبدالله نظری خادم الشریعه که از علمای طراز اول خطه مازندران به شمار می روند قطع نظر از جهات علمی و فضل و کمال در شئون مختلف به فقه و اصول و منطق و فلسفه و حدیث و تفسیر و ادبیات و علم اخلاق و علوم اجتماعی و اکثر علوم اسلامی احاطه و اطلاع کامل دارند از نظر تقوی و عمل کردن به احکام دین در رعایت آداب دینی و سنن مذهبی و نکات اخلاقی و جهات اجتماعی نمونه کامل و سرمشقی تام العیار برای طبقات مردم هستند فردیست فروتن و متواضع و مهربان و رئوف و خیرخواه و دارای گذشت و مردم دار و همچنین علاقمند به مصالح دین و ملت و مملکت در حد امکان و قدرت بوده و از محبوبیت فوق العاده بر خوردارند از تجملات دنیوی وارسته و از جمع مال و منال برکنارند با این که مرجعی بزرگ برای بیت المال و وجوهات خیریه و شرعیه در مازندران هستند با قناعت زاهدانه زندگی می کنند و درآمد مالی و اموال بیت المال را به مصارف فقرا و ضعفا و حوزه های علمیه و امور درمانی و آموزشی و تبلیغی و ارشادی و سایر از امور لازم می رسانند فی الحقیقه از مفاخر و ذخایر جهان شیعه به شمار می روند این مطلب را همه مردم معاصر که درک محضر پرفیض شانرا نمودند اعتراف و اقرار دارند حاجی آقا فعلاً ییلاق را در سوادکوه و قشلاق را در ساری به سر می برند و در مسجد جامع کُهن شهر ساری در شبستانی به اقامه نماز می پردازد در اوقات شرعی که مؤمنین عدیده ای به معظم له اقتدا می کنند و خبرهای شان وزین بوده و مستمعین فراوان به استماع مواعظ ایشان گوش فرا می دهند، در خاتمه به طوری که اجمالا مطلع شدم در زمینه های مختلف علمی اشتغال به تألیفات ارزنده و تصنیفات گرانمایه دارند، که حقیر ( نگارنده ) مؤفق به ثبت و ضبط آنها نشدم.

## ۳۵- سرهنگ چراغعلی خان سالار حشمت معروف به امیر اکرم:

سرهنگ چراغعلی خان پاهلونی معروف به حضرت اشرف امیر اکرم فرزند نصرالله خان سرتیپ و نصرالله‌خان فرزند چراغعلی خان که با عباسعلی خان معروف به داداش بیک برادر بوده؛

در سنه ۱۲۵۶ هـ. ش متولد شده زمانی که رضاخان به درجه سرتیپی رسیده بود دو ماه بعد از سرکوب نهضت جنگل از عزیمت به دارالخلافه امتناع ورزید و به دیار اجدادش و زادگاهش سوادکوه مازندران رهنمون شد. و به شهر بابل رسید و شخصی به نام آقای اشراقی را برای ستاندن ارثیه پدری اش به آلاشت رهسپار نمود و خود جانب پایتخت در پیش گرفت وقتی اشراقی با دست خالی بازگشت خود شخصاً بدان منظور عازم شمال کشور و زادگاهش آلاشت شده؛ در این اثنا سرهنگ چراغعلی خان معروف به امیر اکرم که نامدار پدر بوده در شعبان ۱۳۳۰ هـ. ق در روستای لین سر راه زیراب به آلاشت سکونت داشت؛ پس از انتشار خبر ورود رضاخان و کسب اطلاع جهت استقبال با تنی چند از پسرعموها و نوادگان سرتیپ چراغعلی خان پاهلونی ساکن آلاشت از راه تجن عرف منطقه وارد لَله بند می شوند؛ لیکن عبور سرتیپ ( رضاخان ) با نیرو و ادوات نظامی از راه شش رودبار مستحضر شده بی گمان شب را در روستای شیرکلاه منزل کربلایی علی اصغر ایمانی اتراق نموده فردای آن روز در مراجعت از ورود رضاخان میرپنج به آلاشت با وقایع نهایت اسف بار آن به اطلاع وی می رسد و سخت شگفت زده شده بدین قرار:

رضاخان را در آلاشت منزل خواهرش سلطان خانم ملاقات نمود. همدیگر را به گرمی پذیرفتند از آنجا که دو پسرعمو از دیرباز نسبت به هم احترام ویژه قائل بودند، به نظر می رسید رضاخان اعمال هر گونه خشونت در آلاشت به ملاحظه وی محذور بود؛ لذا رضاخان شبی را در زیراب شبی دیگر را در روستای اِراته بن حومه شش رودبار توقف نمود. عصر روز دوم آبان ۱۲۹۸ هـ. ش در سن ۴۲ سالگی از یک رهگذر صعب العبور غیر عرف وارد زادگاهش آلاشت شده ابتدا افراد نظامی را در آیش گندم زاری انتهای محل آن روز ساکن نمود سپس با گروه ای افسران سه روز منزل سلطان خانم بیوه برادرش عبدالله و بعد منزل ننوش خانم بیوه صمصام برادرزاده نیکنام و مردم دار بی نهایت مورد احترام اش بود اقامت نمود در بدو امر با سوء نیت و

اعمال نفوذ رحمت الله سلطان پاهلونی نوه داداش بیک پاهلونی ستّیاقی[1] برادرزاده زمینگیر و مبتلا به مرض آسم مزمن به جهت اغراض شخصی دیرینه در رابطه با ارث پدری برای جمع آوری سلاح گرم در محل احضار شد برخورد تند و دستوری آمرانه از وی خواست اوامر سریعاً اقدام شود سالخورده علیل که بخوبی از جریان امر در غیاب چراغعلی خان « امیر اکرم » واقف شد از امتثال فرمان عمو با پاسخی مدلّل و متّقن و پر مایه به شیوه سنتی حسنه با رعایت ادب اجازه خواست تا مراجعت زعیم قوم چراغعلی خان « امیر اکرم » سالار حشمت که به استقبال آمده اند ضروری است این فرمان به تعویق افتد. امّا در ورای این خواست محترمانه بر وی برآشفت چرا که این امر را منتفی ندانسته و بی توجه به سن و حال و وضع بد برادرزاده مریض با توهین و تحقیر در بدترین شرایط با شکنجه بازداشت کرد؛ لکن با وساطت شدید اطرافیان آزاد می شود پیر علیل پس از رهایی از سیاهچال و بازیافتن نیمه جانی تازه بی پروا در آن مجمع با پرخاش خطاب به عموی کوچکتر از خود چنین گفت: « برگرفتیم که شما فرزند داداش بیکی زیرا که وارث رذالتی » اعمال این خشونت بین طایفه انعکاس سردی را در بر داشته بود روز بعد قبل از رفتن به خانه ننوش خانم در دو قبضه سلاح ویژه از میزبان اش مطالبه و دریافت نموده روز سوم تولد فرزندان دوقلو را از تهران به زیراب مخابره به اطلاع تیمسار در آلاشت می رسد سپس بدون کسب موفقیتی چندی در جمع آوری سلاح با جمع قزاق از آلاشت حرکت نموده شب را در روستای اِنند توقف نموده به تهران مراجعت می نماید در اسفند ۱۲۹۹ هـ . ش سردار سپه رضاخان با کودتای نظامی به همراهی سید ضیاءالدین طباطبایی به عنوان دو چهره نظامی و سیاسی مورد قبول افسر انگلیسی ژنرال آیرون ساید با یک کودتای نظامی تهران را فتح نموده سید ضیاء با توافق به نخست وزیر و خودش به عنوان وزیر جنگ در وزارت جنگ محسوب می شوند. سرهنگ چراغعلی خان «امیر اکرم» که تحصیلاتش را در فرانسه گذرانده بود و دیپلمه از مدرسه سن لوئی فرانسه و مدتی در دارالفنون تحصیل کرده بود زمان فوت پدر صغیر بوده و به قیمومیت برادرش صمصام دوران صغارت را گذرانده بود افسر فوج چریکی ولو پی سوادکوه بوده که به خرد و فصاحت شهرت داشت رضاخان وزیر جنگ پسرعمو را به تهران دعوت نمود؛

---

۱- نام چشمه ای است و چون ایل پاهلونی در اطراف آن زندگی می کردند معروف به پاهلونی ستّیاقی شدند.

آمیرزعلی پاهلونی به معیت یک نفر چارودار موسوم به درویش علی لطیفی در منزل وی گنج افروز آبادی در نزدیکی شهر بابل که مُلک امیر اکرم محسوب می شده نامه را به چراغعلی خان رسانده بعد از به تاج و تخت رسیدن رضاخان چراغعلی خان امیر اکرم پسر عموی رضاخان و مقام دوم دربار پس از تیمور تاش بود، وی پس از به قدرت رسیدن رضاخان مدتی بصورت دستیار کارهای جاری و ارتباطات او را انجام می داده، مدتی والی مازندران و سپس معاون وزیر دربار تیمور تاش و پیشکار ولیعهد شد.




چراغعلی خان ( امیر اکرم )

پس از صرف شام عبور از راه بابل کنار وارد روستای اسبوکلای لفور جهت فریضه نماز صبح و صرف صبحانه شد چون آبادیهای بالا گنج افروز و پائین گنج افروز جزء ارثیه ایشان بوده مدتی را در آنجا به سر می برده با جمع آوری محصول برنج بعد به آلاشت و روستای ارجمند منزل خود اتراق می نموده، در ورود به تهران حضور رضاخان وزیر جنگ می رسد در این نشست ضمن بحث و مشاوره به منویات خود

مقرّر شد با صدور شناسنامه‌ای شهرت رضاخان به پهلوی و سرهنگ چراغعلی خان « امیر اکرم » به پهلوی نژاد وارد ارتش می‌گردد، تأسیس سازمان ثبت کشور در سال ۱۲۹۷ هـ . ش را بوجود آورده بود طی حکمی از وزارت کشور پس از ۶ ماه معاونت و سه سال و نیم والی مازندران سپس معاون وزیر دربار و پیشکار ولایت عهد داشتن حضور قوی با بینش سیاسی عمیق در امور مملکت تعدادی از جوانان این طایفه را بر اشتغال کار و تحصیل به تهران اعزان نمود طبق سند موجود برای هر یک از بستگان اش شناسنامه ای در آلاشت طبق درخواست صاحبان سند شهرت پهلوی و پهلونژاد و غیره از طریق اداره آمار صادر شد؛ در اردیبهشت ۱۳۰۹ هـ . ش برای معالجه مرض سرطان پیشرفته اش عازم برلین در کشور آلمان شد یک روز قبل از حرکت مریض جهت تقویت روحیه وی شاه در خانه به عیادت اش رفته ساعتی به گفتگو می نشینند، در این نشست و ملاقات پیشنهاد امیر اکرم به این شرح در وصیت نامه اش ذکر شده بود موافقت می شود ۱- ناصر نوه مرا که فرزند اسفندیارخان بود، شاه سرپرستی نماید. ۲- برای جوانان این طایفه که در تهران به تحصیل و کار اشتغال دارند سرپرست تعیین فرمایید. ۳- از بهره مالکان سهم موروثی من در روستای گنج افروز جهت تأسیس مدرسه‌ای در منطقه سوادکوه به ظرفیت ۴۰ دانش آموز با تغذیه رایگان هزینه شود؛

مریض در آلمان تحت عمل جراحی قرار گرفته در سن ۵۵ سالگی فوت نمود هنگام جراحی؛ نعش را به تهران منتقل نمودند و در زاویه شاه عبدالعظیم در مقبره‌ای بنام سعادت به خاک سپردند که تا دو دهه اخیر پابرجا بود. و سپس تخریب شده است. و هم اکنون چهارراهی در خیابان ولیعصر تهران بین چهارراه ولیعصر و چهارراه جمهوری بنام چهارراه امیر اکرم معروف است.

پس از فوت اش طبق وصیت به فرمان شاه از درآمد روستای مذکور در سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱ هـ . ش هزینه بنا و تأسیس مدرسه ای شبانه روزی بنام گنج افروز و خوابگاه و دیگر متعلقات آن در شیرگاه سوادکوه در محور بابل کنار ــ شیرگاه احداث شده و تا سال ۱۳۱۶ هـ . ش هزینه البسه و پوتین و تغذیه ۴۰ دانش آموز پیشاهنگ نمونه به طور رایگان پرداخت می شده امّا نافرجام می شود تا جایی که امروزه هنوز منطقه ای که مدرسه در آن واقع بوده به محله گنج افروز در شیرگاه اشتهار دارد؛ امیر اکرم در هر آبادی منطقه آلاشت، بابل کنار گنج افروز با اشخاص خیر و مؤمن و شریف

و سرشناس روستا در ارتباط بوده و وقایع را آگاه می شده و از طریق شان که یقین در امانت شان داشت به رتق و فتق امور عموم می پرداخت منجمله آبادی نگارنده ( شیردار کلا ) این عمل را از طریق جدّم جعفر قلی لطیفی معروف به جعفر شیردار محقق می ساخت، و القاب پیرمرد را برایشان تعیین می نموده که صاحب ویژگی هایی ممتاز اعم از مهربانی، کارآزمودگی، خیّر بودن مؤمن و متعهد و غیره بوده اند. و این عمل را در سیدکلا توسط جدّ مادری آقایان علی نژادها محقق می ساخت و زمانی به این آبادی های بابل کنار می پرداخت که در روستای کاردرکلا در منزل اش که زنی داشت بنام فاطمه خانم اقامت می گزیده[1].

## ۳۶- پروفسور ناصر / شروین باوند سوادکوهی(آریا پارت):

باوند سر سلسله باوندیان اسپهبد شهریار طبرستان بود که از دودمان شهریاران ساسانی است و وند که پسوند دودمان باو بود مربوط به محل اقامت شان وندچال سرخ آباد سواد کوه است. نقل است که در زمان نزاع فی ما بین دو خانواده خواهان قدرت بر ایران ( خاندان زند و خاندان قاجار ) بعد از قشون کشی خاندان زند برای گوشمالی خانواده تراکمه قاجار به سراغ شان به سر حدات شمال کشور می آمدند. خاندان کهنسال باوند، خاندان زند را در این ستیز همراهی می کردند، حتی باز نقل است که آغا محمد خان قاجار فرزند محمد حسن خان قاجار در همین سامان توسط باوندها در زمان نادر و به دست برادرش انجام شد محمد خان باوند دستگیر و تحویل خاندان زند شد و این خاطره بد را آغا محمد خان در مُخیله اش حفظ کرد تا در صدد فرا رسیدن فرصتی بوده که در صدد انتقام جویی برآید، زمانی که کریم خان زند در شیراز از دار دنیا رخت بربست فرزندان خان قاجار از جمله آغا محمد خان به هزیمت گذاشت و به موطن اش سرزمین ترکمنستان در شمال شرق مراجعت نمود. وسپس با گردآوری تراکمه پراکنده شده سازماندهی مطلوب و با یک تجدید قوا برای تصاحب تاج و تخت به مرکز حکومت خاندان زند تاخت که در این بین روزی را که سالیان آغا محمد خان به انتظار نشسته بود فرا رسیده و سراغ خاندان

---

۱- یادداشت های آقای وحدانی بر اساس اسناد و مدارک موجود زمان امیر اکرم که آقای وحدانی آنها را جمع آوری کرده بود با تاریخ و مهر به ویژه این نسبت سببی با مرحوم امیر اکرم داشتند.

محمد خان باوند را در موطن شان گرفت، جملگی را در بند نموده و برای تسلط بر آنها تز اسکان عشایر و کنترل قدرت های محلی را برگزیده و در منطقه تبریز مقیم ساخت که از میان اینها فقط یک زن که دوران بارداری اش را می گذراند توانست خود را از خان قاجار غائب نگه دارد، و مدتی بعد از این پیشامد فرزندی از وی متولّد گشته که از بیم خان قاجار نام او را لطفعلی خان گذاشت. لطفعلی پس از بالندگی نزد مادرش به اقتضای جغرافیای محل اقامت حرفه دامداری (چوپانی) را پیشه ساخت بر حسب پیشامدی که باعث شده لطفعلی خان از تاریخ گذشت اقوام و پدرش آگاهی پیدا کرد، نام پدر لطفعلی خان باوند آقا بیک بوده که از قدرت های محلی محسوب می شد و توسط آغا محمد خان هنگام انتقام جویی به قتل رسیده، لطفعلی به همراه یک چوبدستی و توشه ای در خورجینی که برپشت بسته راهی تبریز می گردد، که تصادفاً شخصی را در منطقه تبریز مشاهده می کند که در حال فرو رفتن در باتلاقی است وقتی شخص استمداد طلبید لطفعلی به کمکش شتافت و این بچه که از سر و وضع مناسب و به البسه ای در خور توجه ملبس بود باعث شگفتی لطفعلی گردیده و در ازاء این خدمت به اتفّاق به محل اقامت ان بچه رفته اند که از قرار روشن گردید کسی نیست جز محمد نامی که بعدها به محمد شاه ارتقاء یافت و نوه فتحعلی شاه قاجار بود که در دیار نائب السلطنه محل اقامت ولیعهد عباس میرزا پدرش بود زندگی می کرد. بعد از مرگ فتحعلی شاه و مرگ زودرس فرزندش عباس میرزا نوه اش فرزند عباس میرزا به شاهی می رسد که برای جلوس کردن به تخت سلطنت به تهران عزیمت نمود به تبع لطفعلی خان هم که نزدش ارج و منزات یافت او را مشایعت نمودبه تهران و در دربار به زندگی ادامه داد. که صاحب سه پسر بوده به نامهای محمد خان ( امیر پنجه ) مراد خان و ابراهیم خان که بعد از مرگ پدر همچنان جزء مقرّبان درگاه بودند که حتی در سفر ناصرالدین شاه به پاریس ابراهیم خان جزء ملازمان رکاب بود که در عکس ای به یادگار در پاریس ناصرالدین به همراه ملازمان گرفته بود تصویر ابراهیم خان قابل رؤیت است؛ بعدها وقتی ناصرالدین شاه از فرزندان لطفعلی‌خان در هراس شده به ترفندهای گوناگون در صدد قتل آنان بر آمده بعد از مسلّم شدن نیت شاه بر فرزندان لطفعلی تصمیم به ترک مرکز حکومت می‌گیرند و راه وطن را به دور از چشمان شاه و دربار در پیش گرفتند.

ابراهیم خان به حکومت مازندران رسیده و مقرّ حکومتی اش شهر بابل بوده و چهار فرزند داشته به اسامی:



پروفسور آریاپارت



۱- لطفعلی خان ۲- حسین خان ۳- اسماعیل خان ( معروف به امیر مؤید ) ۴- لطف الله خان (شعاع الملک) که پدر پرفسور باوند و لهاک باوند بوده. اسمعیل خان ( امیر مؤید ـ امیر توفان ) سه پسر داشت ۱- سیف الله ( سیف الله خان سرتیپ ) ۲- عباس خان سهم الممالک ۳- اسد الله خان ( هژبر سلطان ). اسماعیل خان معروف به امیر مؤید در وندچال سرخ آباد و سوادکوه مُقیم بوده؛ مطالبی که ذکر شده بر اساس سندی مکتوبی درج نگردیده فقط از طریق گفتمان بازماندگان باوندی ها که سینه به سینه بدان ها رسید مکتوب و ارایه گردیده که ان شاءالله دیگر محققان در خصوص نسب نامه شان در پیدا کردن اسناد مکتوب و متقن مربوط سعی بیشتر نمایند[1].

پر فسور ناصر/شروین باوند سوادکوهی (آریاپارت) فرزند لطف الله خان شعاع الملک از بازماندگان جنگ سوادکوه در پایانی حکومت قاجاریه و اوائل حکومت پهلوی، به رهبری اسماعیل خان امیر مؤید باوند سوادکوهی بود. از تاریخ تولد او آگاهی درستی نداریم. به نقل از مؤلف « در قلمرو مازندران » که نقل می‌کند از

۱- در قلمرو مازندران ـ به کوشش حسین صمدی ـ جلد دوّم مجموعه مقاله ـ چاپ اول ـ سال ۱۳۷۲ قائم شهر

یادداشتهای پروفسور شروین باوند تولّد وی را ۱۲۶۸ خورشیدی می داند. امّا نگارنده تألیف « در قلمرو مازندران » حسین صمدی می گوید: چند بار از پروفسور باوند درباره تاریخ تولد وی پرسیدم پاسخ درستی دریافت ننموده ام؛ کمتر کسی را می توان یافت که در کار پژوهش دست داشته باشد که با او و نظریات حیرت آورش آشنایی نداشته باشد و به سبب اقامت پدر در تهران تولد او در تهران اتفاق افتاده و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در تهران گذراند؛ مدتی نیز در محضر آیت الله زاده مازندرانی به تحصیلات فقه، اصول، زبان عربی پرداخت. پرفسور در سال ۱۹۱۱ م. در جنگ شاه مخلوع ( محمد علی شاه ) که توسط مشروطه خواهان خلع گردیده بود در جنگ سپیدار گله که منجر به شکست محمد علی شاه قاجار و گریز وی از کشور شد شرکت فعال داشت؛ و همچنین در سنه ۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۲ خ در ستیز دادخواهانه مازندران به سرکردگی امیر مؤید در صف نیروهایش حضور چشمگیر داشته؛ استاد پرفسور باوند در سنه ۱۹۱۷ مسیحی زمانی که روس ها مازندران را اشغال نموده بودند و اجاره ۹۹ ساله جنگل های مازندران را به رسم باج می خواستند جوانی سلحشور از شاهزادگان باوند بود که تحت فرمان عمویش، امیر مؤید باوند و همرا با سایر جنگجویان باوند، در خارخون ( شیرگاه ) با قوای مهاجم روس جنگید و قوای مهاجم را از تصرف خارخون ( شیرگاه ) نا امید ساخت. در ماه اکتبر ۱۹۲۴ مسیحی نهضت مازندران به رهبری امیر مؤید از قوای دولتی شکست خورد و منجر به گریز پرفسور به ترکمن صحرا گردید، و اتفاق از این قرار بود که در حدود سنه ۱۹۲۴ م. سپهبد امیر احمدی، به دستور سردار سپه با قشونی مجهز، ظاهراً به قصد سربازگیری لیکن در باطن جهت امیر مؤید فرمانده سوادکوه در قالب یک قشون نظامی مجهز رهسپار وند چال سرخ آباد سوادکوه مقر امیر مؤید گردیده؛ امیر مؤید به همراه باوندی ها به قشون امیر احمدی زده و به ترکمن صحرا گریخت و به ( نَفَس سردار ) رئیس ایل ترکمن ( جعفر بای ) پناه برد که طریق پناهنده شدن پرفسور بدین شکل بوده که بعد از آگاهی آریا پارت از قتل سهم الممالک و هژبر سلطان چون توسط یکی از دوستان ارمنی خود بنام ( پایناس ) آگاه گردید این زمان نظامیان دولتی جهت بازداشت وی، در جستجو برآمدند، وی با یک کوله پشتی شکاری و یک تپانچه و با کمک یکی از دوستان گیلانیش از بابل سوار بر قایقی می شود و به دریا می زند و خود را به ساحل ترکمن صحرا می‌رساند وی هم به ( اُوبه ) نفس سردار رئیس ( ایل جعفر بای ) پناهنده

گردیده در همان اثنا شعاع الملک پدر آریا پارت که از جانب دولت فرمانروایی مازندران را در دست داشت، به دستور سرتیپ محمد حسین خان آیرم فرمانده تیپ مازندران که در این زمان فرماندهی تیپ گیلان را هم به وی واگذار کرده بودند، بازداشت شد و به عنوان حاکم شهر کوچک لاهیجان به این شهر تبعید گردیده آنگاه تا پایان مأموریت آیرم و حرکت نظامی فرزندش سالار جنگ ( لهاک باوند ) در منطقه قوچان بهانه ای شده تا شعاع الملک را از حکومت ناحیه کوچک لاهیجان عزل نمایند و در محبوسگاه رشت حبس اش نمودند پس از آمدن سرتیپ زاهدی به جای آیرم شعاع الملک از حبس آزاد گردیده و به تهران تبعید شده که بر اثر صدمات طاقت فرسای دوران فوق الذکر در سنه ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران منزل برادرش امیر مؤید به سرای ابدی سفر کرد. مدتی از اقامت آریا پارت در ترکمن صحرا نگذشته بود که چند نفر از ترکمن ها که جزء اجیران بریگاد قزاق بودند با تطمیع از دولت به مال و منال از تیپ مازندران جهت ترور پرفسور آریا پارت به ( یورت ) نَفَس سردار رفتند، که از این پیشامد نفس سردار آگاه گردیده قبل از وقوع چنین امری، آریا پارت را همراه برادر خود توسط ارابه ای یک اسبه به خراسان عازم داشت، که مطابق با راهنما ( نقشه ) به ( اُوبه ) یکی از دوستان نَفَس سردار می رسند و با پذیرایی شب را در سرایش بسر بردند. صبح وقتی چشم باز نمود خود را در محاصره سربازان دیده سربازان روس وی را دستگیر نموده با کشتی جنگی او را به کراسنوودسک برده و حبس اش کردند، ماجرا در ماه اکتبر سال ۱۹۲۴ م. مطابق با ۱۳۰۳ خورشیدی اتفاق افتاده، وی را از آنجا به تاشکند ( مرکز ازبکستان ) انتقال دادند و تا سال ۱۹۲۶ م. در زندان تاشکند باقی ماند. در زندان تاشکند روس ها از آریا پارت یک تعهد نامه کتبی از او گرفتند که به شرطی او را رهایی دهند که در ملاقات برادرش ( لهاک سالار جنگ) که گرفتار روسها بوده در خصوص حبس بودنش سخنی به میان نیاورد، و سپس او را آزاد و به سالار جنگ که از ناحیه روس ها در جنگ با دولت ایران حمایت می شد ملحق ساختند. که آریا پارت از فرصت استفاده کرده و احساس وطن پرستی اش را برای برادر توجیه ساخت و حس تعصب را در او تحریک نموده که اجازه ندارد به اغواء اجانب علیه کشورش وارد جنگ شود؛ لهاک که به پیشنهاد روس ها به استخدام ارتش روس درآمد و افسر توپخانه شد، وارد دانشگاه جنگ مسکو گردیده آریا پارت شروین نیز در سپتامبر ۱۹۲۷ م. توانست به دانشگاه لنینگراد ( دانشگاه

سابق امپراطوری پترزبورگ ) وارد شود و تا سنه ۱۹۳۰ م. نزد استادانی چون ثریاتسکوی (Seherya Tskoy) بارتهلد (Barthold)، کراچکوسکی ( Kratschkovskv )، برتلس( Bertels)، فریمان (Freeman) مدارج تحصیلات عالی را در رشته ( فیللژی تاریخ و نژاد ) تا درجه دوسنتی ( فوق دکتری ) طی نماید و سپس استاد در همین دانشگاه نامزد کرسی تاریخ گردید، و تا سال ۱۹۳۳ م. در این دانشگاه تدریس نمود. استاد در خلال سال های مزبور دو کرسی دانشگاهی دیگر نیز ( انستیتوی شرق لنینگراد و دانشگاه جنگ مسکو ) در تدریس زبان پارسی به عهده داشت. در اواخر سال ۱۹۳۳ م. دستگاه مخوف ( گ . پ . او ) استاد را عنصری مخالف مارکسیسم معرفی و طرد وی را از دانشگاه توصیه نمود که از دانشگاه اخراج و به مسکو تبعید شده؛ ناگزیر به سفیر کبیر دولت افغانستان که قبلاً در ایران بوده و با بزرگان ایل باوند، دوستی خانوادگی داشت رجوع نمود و در خصوص خروج خود از روسیه استمداد خواست، در مقابل سفیر کبیر افغانستان استاد را در تابعیت دولت افغانستان در آورده ، مدتی وی را در شغل منشی سفارت به کار گماشت؛ آنگاه در یک فرصت مناسب، در سال ۱۹۳۷م. استاد را به عنوان منشی خود، همراه گرفته و به اروپا برده بدین گونه با این جوانمردی باعث استخلاص استاد گردیده؛ در لندن، پرفسور مینورسکی (در اونیورسیته لندن)، کرسی دانشگاهی به استاد پیشنهاد نمود ولی چون کرسی مزبور در آن زمان به تقی زاده اختصاص داشت، استاد از پذیرفتن آن خودداری نمود. و راهی کشور بلژیک و بروکسل شده، آکادمی های بروکسل، بخارست، رم و ورشو همه برای اختصاص کرسی دانشگاهی از استاد استقبال نمودند ولی همگی موافقت سفارتخانه های ایران را از استاد طلب می نمودند که استاد نمی توانستند چنین موافقتی را تحصیل نماید. استاد در نیمه های سال ۱۹۳۹ م. به قصد انجام تحقیقات فلسفی ( نژاد )، حوزه بالکان را ترک نموده، راهی برلین شدند که با شروع جنگ های بین المللی دوم، تا پایان جنگ در برلین بودند استاد اثری را که هفده سال از عمرش را صرف آن نمود، با نام فلسفه تاریخ آمپیر، در یکی از بمباران برلین که منجر به جراحت و نابینایی ناموّقت استاد گردید این اثر هم دچار حریق شده و از دست رفت، بعد از شکست آلمان و خودکشی آدلف هیتلر و تصرف برلین توسط ارتش شوروی، استاد به همراه یک دانشجو ایرانی به نام خسرو شباهنگ، پای پیاده و کوله بار بر پشت و در میان ازدحام تانک های روسی و متفقین،

خود را پیاده به بندر هامبورگ رسانیدند، استاد پالتوها و کتابهایش را بار دوچرخه ای نمود. که خود در اختیار داشته. استاد در هامبورگ با کمک تشکیلات ( قاچ سبز )، خود را به سوئد رسانیدند و در سال ۱۹۴۶ با کشتی باری کوچک به نام ( بالی )، به قصد ایران، سوئد را ترک نموده و در اواخر مارس سال ۱۹۴۶ م. مطابق با ۱۳۲۴ خورشیدی در حالی که برادرشان، ساویز، در یکی از نبردهای جنوب، انتظارشان را می کشید، پس از بیست و سه سال و اندی غربت و رنج و محنت وارد وطن گردید، استاد در نوروز سال ۱۳۲۵ خورشیدی در ایستگاه راه آهن تهران به گرمی توسط خاندان باوند استقبال شده، پس از مدّتی اقامت در کشور به پیشنهاد تیمسار هدایت وزیر جنگ، استاد به انجام کنفرانس هایی در زمینه تاریخ و نژاد و فلسفه در دانشگاه جنگ دعوت می گردند که استاد این کنفرانس ها را تا اواخر سال ۱۳۳۰ برای فرماندهان و دانشجویان نظامی به انجام می رسانند. در اواخر سال ۱۳۳۰ کرسی تاریخ در دانشگاه آذربایجان در زمان دکتر هشترودی به استاد واگذار می گردد و استاد راهی آذربایجان می شوند. در اثر انتقادهای استاد از درس و خدمت معلق گردیده و استاد در مهرماه سال ۱۳۳۲ جزوه ای را مبنی بر انتقاد از دانشگاه های تهران و آذربایجان و دانشکده ادبیات به چاپ رسانده، توزیع نمودند. در سال ۱۳۳۷ استاد مجدداً به کار دانشگاهی فرا خوانده شد، کرسی تاریخ دانشگاه مشهد مقدس به ایشان واگذار شد. در سال ۱۳۴۲ استاد با ( گروز ) آمریکایی معاون دانشگاه شیراز بر سر تبدیل دروس از زبان انگلیسی به زبام ملّی و تغییر رویه های استبدادی درگیر گردیدندکه موج این درگیری چنان بالا گرفت که دکتر ناتل خانلری وزیر فرهنگ وقت، شخصاً جهت رسیدگی به این اختلاف به شیراز مسافرت نمودند و نهایتاً نظریات استاد با وصف آنکه مغایر با قرارداد مبادله با دانشگاه پنسیلوانیا بود، بر کرسی نشست.

کنفرانس های دانشگاهی استاد در این زمان، از حوزه دانشگاه شیراز فراتر رفت و بازتابی عظیم در تمام نهادهای فرهنگی و حتی در نظام بوجود آورد. درس فلسفه تاریخ دانشگاه شیراز تا سنه ۱۳۴۸ در دست استاد باقی ماند در همین زمان نهاوندی بجای دکتر صورتگر رئیس دانشگاه شیراز شد و نخستین اقدام او بازنشسته کردن استاد از خدمت در دانشگاه بوده، و با مقرری ماهی سه هزار و پانصد تومان، این اقدام پایان کار این انسان فرهیخته و سرد و گرم چشیده روزگار نبوده بلکه روح متعصب

دوستدار علم و آگاهی استاد هرگز پژمرده نشده و خانه استاد محل تردد دانش پژوهان بود. استاد مجدداً در این فرصت به نگارش تألیف نفیس در حریق قرار گرفته برلین (فلسفه آمپر) در ۱۰۰۰ صفحه گردیده که در رژیم گذشته با وصف دفاع پهلبد اجازه چاپ نیافت و استاد آنرا برای سه امین خود به رسم امانت به اروپا فرستادند، آقای نوربخش رحیم زاده می گوید استاد هفت اثر از آثارشان را که عبارتند از: (۱- کره در سرپیچ تاریخ ۲- دورنمای کنفرانس مالت ۳- کنفرانس آریاپارت در انجمن فرهنگ ایران باستان ۴- پارسی و رستاخیز ۵- گریزی به بیوگرافی و تشکیلات در گرد درفش ۶- مصاحبه آریاپارت با روزنامه اطلاعات ۷- گریزی به بیوگرافی و پاره ای از خاطره ها).[۱]

استاد در نیمه شب نهم شهریور ماه سال ۱۳۷۲ ، در ارژنگ پارک سوادکوه مازندران دنیا را با تمام خاطرات تلخ و شیرینش ترک گفت. او چند بار در زمان حیاتش سفارش کرد حتی در وصیت نامه اش که آرزو دارم در (ارژنگ پارک)، ارفکوه که در آغوش ارژنگ تپه و روبروی ارژنگسرای و در دامنه ارفکوه[۲] و در تنگه سرخ آباد قرار دارد و یکی از اجاق گاههای خاندان کهن باوند است، در کنار برادرم لهاک و چهار خواهرم بخاک سپرده شوم. لازم بذکر است که قبل از مراجعت استاد به ایران، به ویرانه ای تبدیل گردیده بود، از سال ۱۹۵۷ استاد بر روی خرابه های این اجاق گاه، پارک جدید را بنا نهاد تا اجاق گاه اسپهبدان، پورستان زنده و جاوید باقی بماند. استاد به سبب پای بندی باور خود ازدواج نکرد و از اینرو فرزندی از ایشان بجای نماند و اعتقاد به هیچ دینی نداشت اما موحد بود و خداپرست و می گفت خدایم در هیچ دینی نمی گنجد. فرجام کار یک انسان متعلق به دودمان ایران باستان با کوله باری از علم و آگاهی و روح متعصب وطن خواهی. از دست شد که از مفاخر علمی و فرهنگی کشور محسوب گردیده.



۱- و هومن ـ پاییز ۱۳۷۲ ـ شماره پنجم ـ مقاله ای تحت عنوان آفتابی در دل ارفکوه غروب کرد ـ نوربخش رحیم زاده

۲- ارفکوه ( ar.fe.kuh ) تکه ای است از کوهساران زنجیره البرز در مازندران، خاک سوادکوه که یک سر این تکه را آزا(د) کو ( azad ku ) و سر دیگرش را پرو ( paru ) تشکیل داده و آغوش این کوهسار اجاق خانوادگی باوند است.

## ۳۷- اسماعیل خان باوند ( امیر مؤید ):

امیر مؤید فرزند ابراهیم خان حاکم مازندران فرزند لطفعلی خان مقرّب دربار محمد شاه قاجار می باشد، و او را سه فرزند بود. ۱- سیف الله خان ۲- عباس خان سهم الممالک ۳- اسدالله خان هژبر سلطان. بنا به رسم معمول خانواده های قدرتمند در اقصی نقاط ایران با در اختیار داشتن نیروهای تحت اختیار و مسلح به سلاح های آتشین زندگی می کردند منجمله این خانواده باوندها بودند، که امیر مؤید سوادکوهی رئیس خاندان باوند و امیر مازندران و رویان بود[۱]. که دفاع از منطقه شمال و حفظ و حراست این خطّه از خاک کشور را با روح متعصب به عهده داشتند[۲] و مدت ۴۰۰ سال از خطّه خودمان مازندران و رویان در مقابل مهاجم دفاع کردند[۳]. اسماعیل خان باوند ( امیر مؤید ) سوادکوهی از بازماندگان باوندیان و در امور سیاسی توانمند بود. مصداق آن حضور وی در مجلس سوّم شورای ملّی و پرداختن به جریانات سیاسی و کشوری به عنوان وکیل مردم؛ و دیگر فرماندهی نیروهای مسلح مازندران؛ او را مردی توانمند، نافذ در خطه شمال کشور، مالک املاک وسیع حتی وی را در زمره شاگردان مرحوم سید جمال الدین ذکر کرده اند، همچنین او را دوستدار آب و خاک ایران، و روشن نگر و آگاه دانسته اند، افضل الممالک در سفرنامه اش شخصیت او را ستوده و می نویسد امیر نه تنها جنگی و ورزیده است دارای معلومات فراوان در خصوص تاریخ گذشته مازندران می باشند، و دستی در تاریخ و جغرافیا دارند. تهذیب اخلاق و مکارم و حسن سلوک و تدابیر ایشان مورد تمجید و تحسین است، این صفحات نفوذ تامّه و اختیار عامه دارند،»

اسماعیل خان امیر مؤید به حصانت عقل و متانت رأی و درستی و عدم تعدّی و حکمت عملی و تاریخ دانی و تدبیر نظامی سرآمد اهالی مازندران است[۴].



---

۱- گشتی بر گذشته ـ طهمورث آدمیت ـ چاپ اول بهار ۱۳۶۸ ـ ناشر شرکت کتابسرا ـ ص۱۰۷

۲- گشتی بر گذشته ـ طهمورث آدمیت ـ چاپ اول بهار ۱۳۶۸ـ ناشر شرکت کتابسرا ـ ص۱۰۸

۳- گشتی برگذشته ـ طهمورث آدمیت ـ چاپ اول بهار ۱۳۶۸ـ ناشر شرکت کتابسرا ـ ص۱۰۷

۴- غلامحسین افضل الملک، سفر مازندران و وقایع مشروطه ( رکن الاسفار )، به کوشش حسین صمدی ـ قائم شهر ـ ۱۳۷۳ ص ۳۹

حتی در سنه ۱۳۳۶ هـ . قـ ذکاءالدوله وقتی به حکومت مازندران منصوب شده به سبب آشفتگی اوضاع و خطراتی که از سوی بلشویک ها مرزهای شمالی کشور را تهدید می‌کرد مصلحت بر آن دید که از وجود اسماعیل خان باوند ( امیر مؤید ) برای دفع هجوم آنها فایده برد و در جنگ اول سوادکوه زمان وثوق الدوله امیر مؤید با حیله به تهران فرا خوانده شد. به اتفاق سهم الممالک گرفتار دولت شدند که با تغییر کابینه و روی کارآمدن مشیرالدوله از تبعید و بند پدر و پسر رهایی یافتند و به دیگر پسرانش در سوادکوه پیوست. در سال ۱۲۹۹ امیر مؤید بعد از کودتا سیاه و سردار سپه شدن رضاخان پیام تبریکی توسط امیر اشرف برادر خود و فرزند سهم الممالک برای رضاخان ارسال داشت.



اسماعیل خان باوند ( امیر مؤید )

رضاخان در پاسخ به لطف و محبت امیر مؤید از او خواست به تهران بیاید و فرزندان و سواران اش دو گروه مسلح ولوپی و راست اوپی وارد نظام شوند، اما ابوالقاسم خان بنا به گزارشش به تهران مبنی بر سرکشی فرزندان امیر مؤید ذهن سردار سپه را نسبت به خاندان باوند بدبین ساخت و رضاخان که در باطن دنبال بهانه بود به سر لشکری امیر احمدی فرمانده لشکر یک و سرهنگ چراغعلی خان پهلونژاد

معروف به امیر اکرم فرمانده هنگ منتصب و مأمور جمع آوری سلاح از سپاه عشایری راست اوپی سوادکوه بفرمانده‌ای سرتیپ امیر مؤید باوند و پسرانش سهم الممالک و هژبر در روستای ییلاقی بنام وندچال نمود.



سیف الله خان باوند

قبل از عزیمت نیروی نظامی فضل الله پهلونژاد فرزند ننوش خانم بر اثر ارتباط غیر رسمی با درباریان و آگاهی از این فرمان حرکت از تهران به مقصد اِلاشت نموده عبور از دوآب نامه ای با پیک مخصوص به سهم الممالک و هژبر ارسال داشت، در وراء این نامه سپاه مسلح را سمت اوپی به سرپرستی دو برادر باوند ویژه تک تیراندازان قراردادی از سنگ سری و اسار لوئی سر راه بین فیروزکوه روستای لزور گردنه ای معروف به ۳ بند در یک حمله چریکی غافل گیرانه تعداد ( ۱۷۹ ) نفر ارتشی به ضرب گلوله از پای درآوردند، از یک طرف با کشته شدن تنی چند از افراد سپاه باوند منجمله رشید سلطان اسارلوئی از طرف دیگر در تعقیب نیروی دولتی تاب مقاومت نیاورده، با جنگ وگریز به دیار خویش عقب نشینی می کنند، سر لشگر امیر احمدی[1]

۱- امیر احمدی ( = احمد میر پنج ) فرزند تقی ( فرزند احمد آقا خان از مهاجران قفقاز پس از معاهده ترکمانچای ) در جوانی وارد جرگه قزاق ها شد، او با درجه گروهبان دوّمی خدمت نظامی خود را آغاز

برای کسب دستور، جریان را به شاه مخابره، شاه که در این موقعیت حساس کشور دلبستگی به انسجام ارتش داشت، ناراحت شده دستور به سرهنگ چراغعلی خان جهت پر شدن خلاء موجود، داده دویست نفر از جوانان ولوپی سوادکوه را احضار نموده به جهت ضیق وقت بیش از صد نفر نتوانسته اند شرکت کنند[1]. در این سال ۱۹۲۴ م. که امیر احمدی به دستور سردار سپه با قشونی مجهز، ظاهراً به قصد سربازگیری ولی عملاً به قصد بازداشت امیر مؤید باوند به ( وند چال ) مقر امیر باوند، حمله نظامی نمود. امیر باوند به همراه نیروهای اش، محاصره را شکسته و به ترکمن صحرا رفته، به نَفَس سردار ) رئیس ایل ( جعفر بای ) که متحد وی بود، پیوست. دولت وقت که از اتحاد باوندها و ترکمن ها دچار وحشت گردید با ارسال پیام ها و وعده های فریبنده، از امیر باوند خواست که به پایتخت مسافرت نموده و در امان و میهمان دولت باشد. امیر باوند بر اثر توصیه دوستان تهرانی اش متقاعد گردیده، پسران خود هژبر سلطان و سهم الممالک را به جانشینی برگزید و به همراه گارد مخصوص به تهران آمد و فرزندانش به گونه ای ناجوانمردانه با خدعه و نیرنگ دولتیان به قتل رسیدند. امیر باوند در پایتخت توسط دولت به گرمی استقبال شده و خواهش پیوستن سپاهیان کوچک وی در گرگان به گارد مرزی قزاق می گردند[2]. امیر مؤید در تهران تحت نظر بوده و پیر باوند تا زمان مرگ از سرنوشت فرزندانش اطلاعی نداشته و در منطقه شمیرانات از دار دنیا رفت و در امامزاده قاسم شمیرانات تهران مدفون گردیده.



## ۳۸– نصرت الله خان سالار جنگ ( لهاک ):

زمانی که لهاک پی به قتل پسرعموهایش هژبر سلطان و سهم الممالک می برد و آگاه می شود برادرش به شوروی گریخته و توسط شوروی ها بازداشت گردیده و پدرش شعاع الممالک و عموی اش پیر وندچال امیر مؤید اسیر دولتیان شده اند، بلافاصله سر به شورش علیه دولت وقت بلند نموده، در سنه ۱۹۲۴ م. بود که

---

کرد و بعدها در ۴۵ سالگی به درجه سرتیپی نائل آمد ـ نگاه کنید به منظومه هژبر سلطان ( همراه با گزارش و اسناد سوادکوه ۱۲۹۸ – ۱۳۰۰ ) ـ زین العابدین درگاهی ـ نشر رسانش ـ ۱۳۷۹

۱ - یادداشتهای آقای جلال وجدانی و در یک گفتگو با آنجناب

۲ - در قلمرو مازندران ـ جلد ۲ ـ حسین صمدی ـ چاپ اول ۱۳۷۲ ص ۱۵۸

« لهاک باوند » به عنوان افسر جوان در لشگر خراسان تحت فرماندهی سر لشگر خزایی خدمت می کرده است، در همین سال وی از طرف دربار ایران به دربار امان الله خان پادشاه افغانستان در معیّت گارد مخصوص با تحَف و هدایا به مأموریت رفته بود، در مقابل از طرف پادشاه افغانستان مفتخر به نشان طلا می گردد، بعد از معاودت از واقعه فوق الذکر انتباه یافت. در آغازین تقابل با لشگر جان محمد خان فرمانده جدید لشگر خراسان بر اثر امانتی که فرمانده به کلنل پسیان فرمانده ژاندرمری خراسان می نماید فی ما بین مشاجره ای لفظی نخست در گرفت و افسر جوان « لهاک باوند » مورد خشم مضاعف قرار گرفته بود و در نتیجه به قوچان منتقل می‌شود. افسر جوان در قوچان با نظامیان تحت فرمانش که همگی جمازه سوار بلوچ بودند متقاعدشان می‌سازد که علیه دولت دست به قیامی مسلحانه زنند، نام نهضت خود را « پاداشیزم » می گذارند. و پرچمی آتشین رنگ نیز برای خود انتخاب نموده، مناطق قوچان و بجنورد را به تصرف خود در آوردند، رضا خان سردارسپه خود برای مصاف با این نهضت به خراسان لشگر کشی نمود. و پاداشیت ها را مورد محاصره قرار می دهد. قیام گران با اتمام مهمات با قوای سردار سپه می جنگند. در این جنگ سردار سپه از هواپیمای جنگی استفاده می‌نماید. لهاک باوند بعد از تمام شدن مهمات به شوروی پناه برد، چون شوروی ها مراقب جنگ لهاک باوند با نیروهای دولتی بودند، وقتی لهاک را به سبب اتمام مهمات عاجز دیدند بلافاصله از او خواستند که وارد خاک شوروی شود، و گفتند که می توانی با برادرت که نزد ماست در خصوص ادامه نبرد گفتگو نمایی؛ لاجرم لهاک برای بقای خود و سپاهیان اش در سنه ۱۹۲۶ م. برابر سنه حدود ۱۳۴۵ خورشیدی با هزار نفر از بلوچ در اشک آباد وارد خاک شوروی می شود.

شوروی ها مایل بودند که حمایت از پاداشیت ها او را به ادامه قیام وا دارند، لیکن سالار جنگ پس از مشاوره با آریا پارت به نتیجه ای رسید که اجازه ندارد به تحریک اجانب علیه کشور خود وارد دعوا شود که این خود مبین حس وطن پرستی خاندان باوند و پرفسور بوده که از نیاکان خود از باستان به ارث برده بودند و این روح تعصب در وجودشان دائماً موج جلوه می کرد، لهاک باوند از همکاری با شوروی ها منصرف شده و این بار به توصیه شوروی ها به سمت افسر توپخانه وارد ارتش شوروی شده که

سپس موفق گردید که دوره دانشگاه جنگ در شهر مسکو را به پایان ببرد و تا درجه سرهنگی ارتقا یافت.

درسال ۱۹۳۵ م. یک نهضت « ناپولئونیستی » تحت فرماندهی ژنرال « توخاچوسکی » که افکار ضد مارکسیستی را اشاعه می نمود لو رفت و لهاک باوند به جرم همکاری با این حرکت از ارتش شوروی اخراج و تحت پیگرد قرار گرفت که به جهت مصون ماندن از نیروهای شوروی با لباس مبدل موفق شده به وسیله قطار خود را به تاجیکستان برساند.



لهاک باوند

وی در ایستگاهی که با مرز افغانستان صد کیلومتر فاصله داشت پیاده گردید و این فاصله را پیاده پیموده، به تصور این که در خاک افغانستان است از فرط خستگی در راهپیمایی به خواب رفت، وقتی بیدار شد خود را در محاصره سالدات های شوروی دید، آنگاه وی را در بند کرده به محبوسگاه های عشق آباد، تاشکند، و مسکو انتقال دادند، و پس از مدتی لهاک باوند را به منطقه سردسیر و دشوار سیبری تبعید و به کارهای اجباری مشغول نمودند، که از سال ( ۱۹۳۵ ـ ۱۹۵۵ م. ) در شکنجه گاه های

کلیما[1] سیبری با انجام کار اجباری در معادن سیبری شکنجه گردید، در این مدت برادرش آریا پارت دائماً پیگیر آزادی برادرش از طریق مکاتبه با سفارت ایران در شوروی انجام داده بود، تا این که نوبت به کارداری در سفارت به طهمورث آدمیت از سوی دولت ایران در شوروی می رسد، از دوران طفولیت طهمورث آدمیت پدرش با امیر مؤید که مغضوب حکومت در تهران بوده دوستی داشته که دائما به دیدنش می رفت.

طهمورث می نویسد:

*« هنگام مأموریت من در مسکو عفو زندانیان سیاسی که در زمان خروشچف روی داد نامه ای از لهاک باوند به سفارت رسید کارش را دنبال کردم و به ایشان نوشتم که سفری به مسکو کند. آمد. حالی نزار و زندان کشیده داشت. تکیده و لاغر، ولی هنوز آن قد خدنگ و سرکش ایلی سالار جنگ بر پا بود. کمی درد دل کرد و یک دو روزی آنجا بودند بعد بازگشتند به قفقاز، بادکوبه، قرار شد سفارت را و مرا در جریان کارشان بگذارند. »*

آقای آدمیت بعد از مدتی اقامت در ایران سپس راهی شوروی شد و از طریق سفیر ایران آقای انصاری خواهان نجات لهاک شده بود لیکن هر بار عبدالحسین انصاری سفیر ایران در شوروی به بهانه های گوناگون مانع از ملاقات آقای آدمیت با لهاک می شدند و چوب لای چرخ می گذاشتند؛ سپس بعد از مراجعت عبدالحسین انصاری به ایران، بلافاصله آقای طهمورث آدمیت با آقای لهاک باوند تماس می گیرد و از حال و روزش پرسان می شود، امّا لهاک بواسطه شکنجه های عدیده در سیبری بعد از رهایی اغلب اوقات را در بیمارستان به سر می‌برده، و حتی مکانی را که دولت شوروی برای اسکان وی در نظر گرفته بود منطقه « زاکاتی » بوده که جای محروم و پرتی بوده و در ردیف همان تبعیدگاه سابقش « سیبری » ایشان را به هنگام کارداری به مسکو احضار کرد. و به عضویت سفارت کبری ( منشی و مترجم ) منصوب نمود. چون که زبان روسی را هنگامی که در آکادمی فرونژه بوده با مارشال توپخانه معروف شوروی ورونف Voronof همشاگردی بود. منتها هنوز ترجمه ها را به فارسی سره و با اصطلاحات کهنه و شیوای فارسی انجام می داد. با تمام کارشکنی های وزارت امور

---

۱- کلیما ( Klima ) از ناحیه ماگادان ( Magadan ) در شمال شرقی سیبری است و جنگلهای تراشیده و لوت و عور آن یادگار و مزار صد و پنجاه هزار زندانی سیاسی است.

خارجه شوروی و تعلل در ثبت گذرنامه اش به عنوان منشی و مترجم آقای آدمیت بی اثر بود.

وزارت امور خارجه

اداره ............
شماره ............
تاریخ ............
پیوست ............

رونوشت نامه پروفسور آریا پارت شماره ۲۴۱ مورخ

شیراز تهران ۱۰۱۰ ل ۱۰۴ ت ۲۳

وزارت خارجه ریاست محترم اداره سیاسی خانواده من جشن آزادی برادرم لهاک را پس از سی و پنج سال زندان گرسنگی و آوارگی در بازگشت به مرز و بوم خویش به ارکان دور اندیش وزارت خارجه خود و ویژه شهامت جناب آدمیت مدیون هست خواهشمند است در عین حال سپاسگزاریهای بی ریای این خانواده را مهربانی کرده به مقامات عالیه در تاکیدات خود در این مورد هرگز فروگذار نکرده اند تقدیم دارند و در پایان کافی میبینم که دربرابر شاهنشاه خود بگویم که گواه این خانواده در پاس درفش تاریخ هست از دانشگاه پارس دستتان را میفشرد. آریا پارت.



رونوشت نامهٔ پروفسور آریا پارت شماره ۲۴۱ مورخ
شیراز تهران ۱۰۱۰ ل ۱۰۴ ت ۲۳
وزارت امورخارجه، ریاست محترم ادارهٔ سیاسی:
" خانوادهٔ من درجشن آزادی برادرم لهاک پس از سی و پنج‌سال زندان، گرسنگی و آوارگی در بازگشت به مرز و بوم خویش به‌ارکان دوراندیش وزارت خارجهٔ خود و ویژه شهامت جناب آدمیت مدیون است خواهشمند است در عین حال سپاسگزاریهای بی‌ریای این خانواده را مهربانی کرده به مقامات عالیه در تاکیدات خود در این مورد هرگز فروگذار نکرده‌اند، تقدیم دارند و در پایان کافی می‌بینم که دربرابر شاهنشاه خود بگویم که گواه این خانــواده در پاس درفش تاریخ هست از دانشگاه پارس دستتان را می‌فشرد."
آریا پـارت

بلافاصله تقاضای ویزای خروج برایشان نموده باز هم مشکل آفرینی نمود به هر ترتیب آقای آدمیت موفق به اخذ روادید و خروج ایشان از وزارت امور خارجه شدند، و به وزارت امور خارجه ایران اطلاع داده که به این زودی به اتفاق آقای لهاک باوند عازم کشور می شویم؛ آقای آدمیت به همراه زن و فرزندان و آقای لهاک از طریق راه آهن عازم جلفا شدند و از آن جا به وسیله قطار ایران وارد کشور شدند و از خانه خانم آقای آدمیت در خیابان کاخ به خواهران لهاک باوند تلفن کردند که به اتفاق برادرشان آمدند، دور افتاده سالیان دراز را در آغوش کشیدند. بعد از مراجعت به ایران به سمت مترجم زبان روسی در ذوب آهن اصفهان به سر برد. سالار جنگ

نامزدی از ایل باوند در ایران داشت که تمام سال های جوانی خود را در انتظار مراجعت لهاک باوند سپری کرده بود. وی ( ساسانوش باوند ) نام داشت و معلم دبیرستان و دختر عمه سالار جنگ بود. ساسانوش برای آنکه خود را به ( دلبند ) نزدیک تر احساس کند، خود را به مشهد منتقل کرده بود تا هنگام بازنشستگی در مشهد به انتظار باقی ماند و فقط پس از بازنشستگی بود که امید خود را از دست داده به تهران مراجعت نمود. دیری از مراجعت وی نگذشته بود که ( لهاک باوند ) هم به تهران وارد شد و ازدواج آنان پس از چند دهه انتظار، در پیرانه سری در تهران تحقق یافت. اما شکنجه های انتظاری سی ساله عروس ما و شکنجه های بیست ساله در معادن سیبری، داماد ما را چنان از پای در آورده بود که آنان دیری نپاییدند و عفریت مرگ، ابتدا ( ساسانوش ) را به مرض سرطان و پس از وی لهاک باوند را در کام خود فرو برد. لهاک باوند در سال ۱۳۴۷ شمسی در اصفهان و بر اثر سکته مغزی در گذشت که وی را به سوادکوه انتقال داده، در گورستان خانوادگی باوند در دامنه ارفکوه به خاک سپردند[1].



## ۳۹- اسدالله خان هژبر سلطان و عباس خان سهم الممالک:

پسران اسماعیل خان « امیر مؤید » در رکاب و تحت فرمان عمّ شان که به عنوان قدرت محلّی در منطقه سوادکوه مقیم بودند و با اطاعت از پیر باوند به حراست از مازندران و رویان در برابر مهاجمان می پرداختند و دو برادر از سران و فرماندهان نبرد با روسها و همچنین بعد از روسها با قوای دولتی بودند که تلاش و شجاعت زائدالوصفی از خود بروز دادند و در حملات غافلگیرانه هر یک به فرمان پیر باوند در نقاطی از مازندران که بیشتر از منطقه فیروزکوه تا شهر بابل است مربوط می گردد با نیروهای تحت فرمان و با تعصب بالا به جنگ با مهاجمین مشغول بودند و به جنگ های پارتیزانی در بر و دشت و کوهسار سرگرم بودند؛ پدر اسدالله خان حاکم سوادکوه و از دولتمردان بلند آوازه کشور بود. اسدالله خان در سوادکوه برآمد، ابتداء امر لقب ایلخانی داشت در سال ۱۳۲۶ هـ. ق وقتی پانوف بلغاری که باپیرم هماهنگ و متحد گردیده به شهر بارفروش ( بابل ) هجوم آورده بود، اسدالله خان با دو تن از

---

۱- مجله فرهنگی اجتماعی ـ وهومن ـ مقاله آفتابی در دل آرفکوه ـ نوربخش رحیم زاده

همراهان خود در برابر پانوف ایستادگی نموده و جملگی نیروهای پانوف را تار و مار نمود و فرجام گلوله ای را حواله سینه پانوف نموده و این فرمانده بلغاری جراحت برداشته گریخت. و لقب هژبر سلطان را شاید جلوتر از سال ۱۳۳۱ گرفت، در تابستان ۱۳۳۱ به معیت برادرش عباس خان سهم الممالک و گروهی دیگر به قاسم خان هژبرالدوله که از مشروطه خواهان مازندران بوده برای دیدار با این آزادیخواه به منطقه زاغمرز رفته و در آنجا به او پیوسته و سپس به اتفاق عسگر خان عظام الملک، عبد الملکی را که هوادارِ حکومت استبدادی بوده از میان برداشته اند.



عباس خان باوند ( سهم الممالک )

هنگامی که فرمانی مبنی بر خلع سلاح قدرتهای محلّی در کشور از ناحیه دولت صادر گردیده و امیر مؤید را به کرمانشاه تبعید نمودند و فرمان خلع سلاح مردم سوادکوه را دادند امّا هژبر و دیگر پسران امیر مؤید از تحویل سلاح امتناع نمودن که این عمل آنها باعث حمله قزاقها به سوادکوه شد.

هژبر در برابر قزاقها ایستادگی نموده و با برادران و عموی اش امیر اشرف خان و هواداران خود به بندپی رفت که این جنگ اول سوادکوه در تاریخ خاندان باوند می باشد؛ در نبردی که بوقوع پیوست، عباس خان سهم الممالک و عموی اش گرفتار شدند، اما هژبر با برادر دیگرش سیف الله خان سرتیپ به اندرون جنگل که از پوشش گیاهی انبوه برخوردار بود زده. وغار ورسک مأمن هژبر در زمستان آن سال بوده، با شروع فصل بهار عده ای از بزرگان سوادکوه را نزد هژبر و سیف الله خان سر تیپ فرستاد تا آنها را به سازش دعوت کنند، لیکن این عمل را نوعی حیله زدن دولتیان می دانستند و بر شدت حملات خود افزودند و تمام ژاندارم های عازم سرکوبی شان را توقیف نمودند و به تبع آن ژاندارمری در شیرگاه پادگان خود را جهت ستاد فرماندهی برقرار کرد در ۲۶ خرداد ۱۲۹۹ ظهیر الملک، حاکم مازندران طی تلگرافی به وثوق الدوله رئیس هیئت دولت اطلاع داده که تا برای رفع قائله کاپیتان ایلیف انگلیسی را برای مذاکره با آنها به مازندران اعزام دارد.

این ملاقات در آبادی صنم حاجیکلا محقق شد. اما این مذاکره به سرانجام نرسیده، زیرا این دوتا از تحویل اسلحه خود اجتناب نمودند؛ بعد از ۴ ساعت مذاکره قرار بر این شد که اگر اموال و کلیه مدارک و خالصه جاتی که در دست باوندها بود؛ بازگردانده شود، امیر مؤید را بیدرنگ به تهران بازگردانند و سهم الممالک را آزاد کنند و دو برادر تأمین یابند اسلحه خود را تحویل خواهند داد و ظهیر الملک حاکم مازندران گزارش نموده که این درخواست یک حیله است که امیر مؤید و سهم الممالک را آزاد کنند و به مازندران بیاورند، وی روحیه ژاندارمها را در تقابل با پسران امیر مؤید مناسب ندانسته و جهت تقویت نیروهای تحت الامر تقاضای نیروهای کمکی و توپ کوهستانی نموده و این ملاقات سرانجام نیافت چون بلافاصله پس از آن هژبر به اتفاق سیف الله خان سرتیپ با نبردی که با ژاندارمها نمودند زخم برداشتند و به ارتفاعات سوادکوه جهت التیام زخم و سازماندهی قوا پناه بردند، و پس از آن نیروهای قزاق به تعقیب شان پرداختند، این جنگ و گریز تا پایان صدارت وثوق الدوله ادامه داشت؛ پس از آن مشیر الدوله پدر، برادر و عموی هژبر را از زندان آزادی داد. و سهام الدوله را به میانجیگری جهت تفاهم و آشتی به مازندران اعزام داشت و دادگاه بر پا داشته به تبرئه آنان رأی داد؛ و هژبر به استخدام فوج سوادکوه در آمد و بنا شد برای تعلیم افراد فوج به ساری برود، مدتی نگذشت که

فیمابین سوادکوهیان و ژاندارمها درگیری ایجاد شد[1]. و منجر به گریز هژبر و سهم الممالک از ساری گردیده و در بین راه ژاندارم نگهبان پل سیاهرود را به ضرب گلوله به قتل رساندن و از طریق کوتنا به سوادکوه پناه بردند، در سال ۱۳۰۰ هـ. ش رضا خان سردار سپه سرکردگان سوادکوه را به مرکز فراخواند، اما اسماعیل خان پیر باوند که رضا خان را کوچکتر از خود می دانست، توجّه ای به فرمان رضا خان سردار سپه ننمود.



سوار میانی هژبر است

بلکه هژبر و دیگر پسرانش را به تدارک سپاه و اسلحه مأمور کرده، هژبر ژاندارمها را در زیراب متوقّف نموده، سردار سپه امیر احمدی ( بعداً سپهبد امیر احمدی ) را برای دفع غائله به سوادکوه اعزام داشت، ابتدا سعی وافر نمود که از طریق مذاکره آنها را وادار به سازش نماید، اما توفیقی حاصل نشد و نبرد یا جنگ دوم سوادکوه این بار نیروهای دولتی به فرماندهی امیر احمدی با سوادکوهیان آغاز گردیده در هفت سله و آرفکوه جنگ سختی اتّفاق افتاد. که ظفر از آن امیر احمدی و نیروهایش بود. تا

۱- اسدالله خان هژبر سلطان باوند ـ مقاله سودابه مهدوی ـ در قلمرو مازندران ـ جلد دوم ص ۱۴۲ و ۱۴۳

بدان جا که هژبر با امیر مؤید و برادرانش به خِرج[۱] عقب نشینی نمودند، با تلاش فراوان از طریق بادله خود را به بندرگز رساند و از آنجا به ترکمن صحرا رفتن و به نَفَس سردار ( رئیس ایل جعفر بای ) که متحد وی بود پیوست.

دولت وقت که از اتحاد باوندی ها و ترکمن ها دچار وحشت گشته بود، با ارسال پیامهایی از امیر باوند خواست به تهران مسافرت کند جهت سازش و امیر مؤید بر اثر توصیه دوستان تهرانی اش وقتی متقاعد گردیده و همراه با گارد مخصوص عازم تهران شده و پسران اش هژبر و سهم الممالک را به جانشینی برگزید و در پایتخت از امیر باوند استقبال شده و از وی درخواست گردیده که سهم الممالک و هژبر سلطان را همراه با نیروهای تحت فرمان شان به گارد مرزی ( قزاق ) در گرگان ملحق شوند و نیروهای قزاق را در قبال تهدیدات شوروی تقویت نمایند که امیر این پیشنهاد را پذیرفت و به پسران ابلاغ نموده که اونیفورم افسری قزاق را بر تن کرده که هدف دولت دستیابی به این دلاوران بود.

از سوی هژبر و برادرش مناسبات دوستانه با ترکمانان داشتند سران ارتش از این ارتباط آنها در وحشت افتاد، با حیله آن دو برادر را از هم جدا نمودن دیری نگذشت که رضا خان سردار سپه به سرتیپ محمد آیرم فرمانده قشون مازندران در قتل این دو برادر اصرار ورزید و سرتیپ آیرم به سرهنگ حکیمی فرمانده نیروهای نظامی گرگان دستور داد. دو واحد از نیروهای نظامی خود را تحت فرماندهی سروان رضا قلیخان و سروان منوچهر خان برای دستگیری دو امیرزاده آماده نماید. قوای مزبور در نهایت به مقصود نائل گردیده و دو امیرزاده را دستگیر و بر اسبها طناب پیچ نمودن و همراه با قشون به تهران گسیل داشتند چرا که سردار سپه دستور به قتل آنها در بین راه داده سر انجام سروان رضا قلیخان افسر قزاق آن دو را در کلاک کُلباد از پشت هدف گلوله قرار داد و پیکر دو برادر را جلوی مسجد دوم کلاک که در ۱۲ کیلومتری جاده بهشهر به طرف گرگان قرار دارد انتقال داده و هر دو پیکر را در یک گور دفن نمودند که بتدریج آرامگاهی بر مزار این دو دلاور باوندی ساخته

---

۱ - روستایی از دهستان خانقاه پی، از بخش مرکزی شهرستان سوادکوه که در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی شهر پل سفید واقع است. رودخانه « کبیر » در دو کیلومتری آن جاری است. کوههای سرخِل و غَلیغلوک در شمال غربی و کوههای خِرو و نِرو در جنوب غربی آن قرار گرفته است.

گردیده، شخصیت هژبر سلطان در دیدگاه مردم یک چهره محبوب و دوست داشتنی، مؤمن به حق، دلسوز نسبت به مردم، حامی مظلومان، شجاع و گستاخ در برابر دشمن، قدرتمند تیز چنگ کاردان، در مسائل جنگ ماهر در تیراندازی است. به گونه ای که در یک شب از سرخ آباد تا شیرگاه تمام نگاهبانان و سربازان دولتی را تار و مار می کند.



اسدالله خان باوند ( هژبر سلطان )

با این همه توانمندی « نسبت به مردم خوش رفتار، و برخورد وی با مردم انسانی است» پنجه های دو دست اش کوتاه اما آنچنان پر هنر که چاشنی گلوله ای را بر روی کلاه به گلوله می‌بست و یا بر روی شکم اسب در حال تاخت تیر را به هدف می زد در حال سوار سم اسب در حال تاخت را نشانه می گرفت و یا سکه را در هوا با تیر می شکافت آن گونه در شکار مهارت دارد که در میان تنگه ای با سه گریزگاه در یک لحظه پنج کوهی را شکار می کند. آن چنان با هیبت و شکوه است که سوار بر اسب از کنار رودی می گذرد، می ایستد تا مرکب رفع عطش کند، اما حیوان سرباز می زند،

هژبر غضبناک فریاد بر می‌کشد که مگر هژبر را در آب می بینی و آب نمی خوری؟ ناگهان در می یابد که خود بر مرکب سوار است و تصویراش در آب »[1]

## ۴۰- حاج عبدالعظیم زاهدی سوادکوهی:

سرزمین سوادکوه را اگر غبار محرومیت را از روی شانه اش کنار بزنی ملجاء بزرگانی است در عرصه علم و دین و استقامت، بسان درختی سر به فلک کشیده و هر شاخ و برگ اش پربارند و به مثابه البرزش استوار و با اراده اند که توانستند با خدمات شان فخر و مباهات اهالی سوادکوه و مازندران دنیای علم و دین را موجب گردند و تاریخی از خود در قالب های سیاسی، دینی، علمی، سراسر افتخار به جا گذاشتند بنحوی که هر قلم بدست بخواهد در راستای این خطه قلم بزند دچار حیرت می شود. منجمله این کاروان ابر مردان خلد آشیان فردوس مکان رضوان جایگاه عمده الاشراف عماد الناظمین زبده الاخیار و الاجلّه مرحوم حاج عبدالعظیم زاهدی سوادکوهی قدس سره الشریف و حشره الله تعالی مع موالیه و مخادیمه من المعصومین الاطهرین فرزند جنت مکان شیخ الذاکرین مفخر الواعظین آقای میرزا رفیع زاهدی قادی زیرابی طاب تراه فردی بود که با اخلاص و ارادت وافر و شوق فراوان در بیان مراثی چهارده معصوم پاک و شهدای مظلوم کربلای حسینی و قضیه جانسور طف و نینوا با تتبع و تحقیق از مدارک صحیح ابراز خدمت نموده است.
حاج عبدالعظیم زاهدی در تاریخ دهم جوزای سال ۱۳۰۱ هـ . ش در زیراب سوادکوه متولد شد و در دامان پر از لطف و مهربانی والد وارسته و عالم خود جناب فخرالدین و الذاکرین مرحوم حجت الاسلام آقا میرزا رفیع زاهدی قادی قدس سره العزیز و مادر مهربان و پاک طینتش مرحومه خانمجانی نصیری پرورش یافت.
[2]معظم له قدری در مدرسه دولتی زیراب به کسب علم پرداخت آنگاه حدود سه سالی را برای سیراب ساختن روح پر عطش اش جهت دانش اندوزی در وادی دین به

---

۱- به نقل از: منظومه هژبر سلطان همراه با گزارش و اسناد نبرد سوادکوه ( ۱۲۹۸ ـ ۱۳۰۰ ) ـ زین العابدین درگاهی ـ نشر رسانش چاپ ۱۳۷۹

۲ - گلستان محمد ـ حاج عبدالعظیم سوادکوهی ـ چاپ اول ـ انتشار ۱۳۷۲ ـ چاپ شفق ساری مقدمه از فتوّت نصیری

قم مقدسه عزیمت نموده، پس از مراجعت به موطن خود سالیانی را نزد حضرت آیت الله آقا ملا محمد فارابی به کسب علم پرداخت و از افاضه آن عالم ربانی مستفیض گردیده و در این اثنی از محضر پر فیض والد کبارش در کسب معرفت بهره مند شده. مرحوم زاهدی در اوان جوانی وارد عرصه تلاشهای سیاسی و اجتماعی شده، حتی از طلایه داران نبرد با گروه معاند به دین مبین اسلام گروه سیاسی نوده بود. وی به مجرد نفوذ این افکار در محیط کارگری سوادکوه آنهم توسط عده ای از وابستگان به این حزب سعی در نشر افکارشان داشته اند، مرحوم زاهدی با استفاده از فکر بیداری که داشته بلافاصله با آگاهی بخشیدن به مردم منطقه در صدد مقابله با این فکر برآمده بنحوی که سفری به مرکز حکومت کرده و با اذن و حمایت دولت به منطقه مراجعت نموده و با هدایت مردم به پاکسازی این گروه پرداخته و سوادکوه و مردم مسلمان اش را منزه نگه داشته، با رهبری فوج و عشایر سوادکوهی تحت رکاب وظیفه دینی و ملی خود را ایفاء و با لیاقت و شجاعت و کاردانی خویش از مردم متدین و سلحشور سوادکوه دفاع کرد. که همگان از همت بلند و ایثارهای مخلصانه وی آگاهی دارند.

در نخستین دوره انجمن شهر زیراب به ریاست آن انتخاب شد و در قبال قبول این وظیفه با همت والای اش و توکل به حضرت ذات اقدس آبادانی شایسته ای را برای زیراب و شهروندانش پدید آورد. و صادقانه به برآوردن حوائج شهر و مردم اقدام می نموده تا جایی زیراب که در شروع یک دهکده بیش نبوده با تأسیس نهادی به نام شهرداری به شهر « زیراب » بدّل نموده، سپس در زمینه های بهداشتی، رفاهی، فرهنگی، شهر زیراب مجدّانه قدمهای مثبت برداشت، مدتی بعد که مردم صاحب سلیقه زیراب او را به عنوان شهردار انتخاب نمودند، بیش از سنوات گذشته احساس مسؤلیت نموده و در غالب های گوناگون اقدام به فراهم نمودن امکانات و تسهیلات در شهر زیراب نموده منجمله:

۱. تأسیس نیروگاه برق ۲۷۵ واتی
۲. تأمین آب آشامیدنی شهر بوسیله لوله کشی و احداث منابع متعدد ذخیره آب
۳. ایجاد و تأسیس دبیرستان
۴. تعریض و ترمیم پل بزرگ رودخانه تالار که اطراف شهر را به هم وصل می کند
۵. ایجاد و تأسیس بهداری و مرکز بهداشت

۶. ایجاد جاده برای آرامگاه عمومی
۷. ترمیم و تکمیل شبکه برق

این بناهای ارزنده و بایسته هنوز ابقاء دارند و عموم از آنها بهره‌مندند. بارزترین و مثال زدنی اثر تأسیس شده به همت و پشتکار مرحوم زاهدی، مسجد جامع شهر زیراب است که با هزینه شخصی خود این پایگاه دینی والا و عبادتگاه زیبا را بنیان نهاده و در سال ۱۳۸۰ هـ . ق آن را به پایان رسانید، سرتاسر سقف مسجد بدعای جوشن کبیر مزیّن شده و مرحوم استاد احمدی در طی چند سال آن را نوشته و تنظیم و نصب کرده است. معظم له از طبع روان شاعری خوبی برخوردار بود و اشعاری در رسای رحلت حضرت رسول اکرم (ص)، شهادت مولای متقیان علی (ع) و واقعه تأسف بار کربلا و دیگرائمه بزرگوار به شکل مراثی سروده و از کارهای جالب توجه اینکه قبل از مرثیه سرایی در سوگ هر یک از بزرگواران فوق الذکر به تاریخ زندگی سراسر نورشان از ولادت تا رحلت و شهادت پرداخته، در کنار مرثیه سرایی اشعار دیگر سروده که نمونه آن را می‌توان برای روی سنگ قبر خود شاعر دیدن کرد. آغاز سرایش اش از سنه ۱۳۴۰ هـ . ش و آخرین سروده اش مربوط به تاریخ ۱۳۴۵/۱/۲۳ می باشد، و مجموعه اشعارش را در کتابی تحت عنوان برگ سبزی بنام « گلستان محمدی » با قلم رسا و طبع روان خود گردآوری و کتابت نمود. معظم له پس از نیم قرن زندگی و توفیق خدمتگذاری سراسر لطف و مهربانی، دانش اندوزی و سازندگی، عمران و آبادی نمود. در سن ۵۴ سالگی به تاریخ ۱۳۵۵/۵/۱۸ هنگام انجام وظیفه اداری در سانحه تصادف اتومبیل در محور شیرگاه و زیراب دعوت حق را اجابت و بدیار معبود و لقاءالله شتافت و بنا به وصیت خود او در مدخل کتابخانه مسجد جامع زیراب که در زمان حیات خودش تدارک دیده شده بود مدفون گردیده روحش شاد و یادش گرامی.

نمونه ای از مراثی سروده شده توسط مرحوم حاج عبدالعظیم زاهدی:

در رحلت رسول اکرم:

| | |
|---|---|
| بر سر و سینه زنید از مرگ خیرالمرسلین | آنــکه گردیده ملقّب رحمه اللعالمین |
| آنــکه در وصــف جلالــش آیه لولاک بود | آنکه از بن وجودش خلقت افلاک بود |

## در شهادت حضرت علی (ع):

یاران امیر دین در | محراب حق افتاده
فرق شکسته پر خون | بر سجده سر نهاده
یاران علی عمران | در خون شده شناور
در حال سجده بوده | بر پیشگاه داور
چون قتل بوالحسن را | کس را نبوده باور
فریاد قد قُتِل را | هان جبرئیل داده

## در سوگ سیدالشهداء امام حسین (ع):

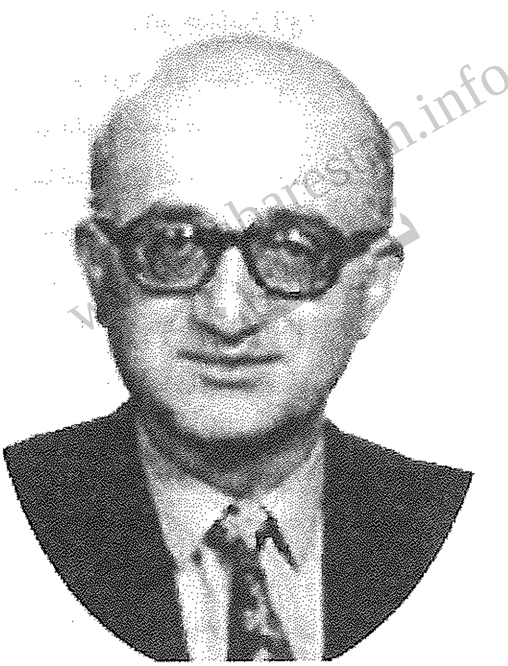
۱- با خون گلو زخم تنم گرچه دوا شد | به به چه بجا شد
زخم تن من زخم دلم را که شفا شد | به به چه بجا شد
۲- با سوز عطش ساخته ام تا سرم از تن جدا شد | به به چه بجا شد
مقصود چه بوده که جدایی رفقا شد | به به چه بجا شد
۳- عباس من آغشته به خون ز وفا شد | به به چه بجا شد
گر آب نیاورده همانا که دودست اش جدا شد | به به چه بجا شد
۴- گر اکبر من کشته در این کوی منا شد | به به چه بجا شد
افسوس علی تشنه بود تشنگی او ز جفا شد | به به چه بجا شد
۵- سیراب علی اصغرم از خون به هوا شد | به به چه بجا شد
بر شیعه من جرم و گناه خون بهاء شد | به به چه بجا شد



## ۴۱- پروفسور عطاءالله قبادیان سوادکوهی:

زمانی که ایران در جنگ جهانی دوم می سوخت دولتین انگلیس و شوروی دو سمت شمال و جنوب ایران را صحنه تاخت و تاز قرار داده بودند. این هنگام هیتلر در اروپا خودکشی نمود جنگ در منطقه اروپا با پیروزی متفقین به پایان رسیده لیکن ژاپن همچنان در شرق دور به جنگ با متفقین ادامه می داد. تا اینکه اعمال غیر انسانی آمریکاییها باعث زمینگیر شدن ژاپن گردیده. مطابق با پیمان چهارگانه منعقده بین دولتهای ایران و کشورهای متفق مبنی بر اینکه پس از پایان جنگ باید دولتهای اشغال کننده به تخلیه نیروهایشان از خاک ایران بپردازند، قبل از

موعد مقرر آمریکا و انگلیس نیروهای خود را تخلیه نمودند ولی شوروی از خروج ارتش سرخ امتناع ورزیده و امتیاز نفت شمال را خواستار شده و شروع به راه اندازی غائله کردستان و آذربایجان نمود. در همین اوضاع بوده که نیروهای شوروی در سر حدات شمال پراکنده بودند منجمله درّه زیراب را هم اشغال نموده اند این واقعه همزمان است با زندگی خانواده ای کهن که نسب شان به قباد پادشاه ساسانی می‌رسد در منطقه قادیکلاه زیراب در دوازده مرداد هزار و سیصد و سیزده ( ۱۳۱۳/۵/۱۲ ) خورشیدی کودکی از کانون گرم خانواده ای از این تبار باستانی چشم به جهان گشود که او را در همان لحظات اولیّه حیات عطاءالله نام نهادند.





پروفسور عطاء الله قبادیان

فی الحقیقه او هدیه الهی بوده در جهت خدمت به دنیای بشریت و عطایی بوده از ذات حق به این مرز و بوم خاصه مازندران و درّه زیراب نه تنها به خانواده او بلکه به قاطبه مردم ایران از سواحل گرم خلیج فارس گرفته تا کویر تشنه مرکزی و کرانه‌های دل انگیز خزر، وی در سن ۷ سالگی وقتی تحصیل در دبستان دولتی قادیکلاه زیراب را آغاز کرد همراه بوده با ورود ارتش سرخ به سوادکوه مدرسه نیمه کاره گردیده و

مابقی تحصیل را با شرایطی طاقت فرسا در یکی از مکتب خانه های همان دیار تعقیب نموده سپس ادامه کلاسها را تا پایه ششم در شیرگاه ( خارخون ) به پایان برده، شور و علاقه به علم اندوزی در مقاطع بالاتر او را عازم شهرهای قائم شهر ( شاهی ) و ساری و تهران نموده بالاخره مقطع دبیرستان را در ایران به پایان برده آنچه را که در اینجا به رشته تحریر در آوردم بر اساس بررسی ها و پرسش و پاسخ هایی است که از شخصیتهای مختلف علمی، سیاسی، منطقه و هم شاگردیهایش از دوره دبستان تا دبیرستان در ایران و بالاخره از نشریات مطبوعات و رسانه های همگانی بدست آورده‌ام. مؤسسات دانشگاهی متعددی را در نقاط مختلف کشور برنامه ریزی و راه اندازی کردند و در جبهه های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران چندین مرحله حضور داشتند. مشاورت علمی ایشان در استانها تا بالاترین سطوح مملکت با هدف کمک علمی به کشور از دیگر خدماتی است که ایشان بدان مبادرت ورزیدن، نکته قابل توجه اینکه خط مشی سیاسی ایشان از آغاز تحصیل دبستانی که مقارن است با اشغال شمال ایران بوسیله ارتش سرخ در جنگ بین الملل دوّم تا به امروز تحت عنوان خدمت به مردم و وطن دنبال می شود. حراست و پایبندی به ارزشهای مذهبی در خارج از کشور را با درخشش در تحصیلات دانشگاهی در اروپا پیگیر بوده از حدود ۳۵ سال قبل تا به امروز با وجود اقامت در ایران کرسی استادی خود را با تدریس و ارتباط علمی مستمر با دانشگاههای اروپا حفظ می کند.

در سال ۳۷ ـ ۱۳۳۶ بعنوان افسر احتیاط با توجه به نبوغ ذاتی دوران افسری احتیاط را با درجه معاون دارایی تیپ دوم زرهی مرکز به اتمام رسانده آنگاه در اوایل ۱۳۳۸ به تشویق خانواده و جهت سیراب نمودن روح تشنه علم اش عازم بلاد مغرب زمین بطور خاص اطریش ( وین ) گردیده با آگاهی به محرومیت های موجود ایران آن روز در زمینه های گوناگون و نجات و توسعه سرزمین اش بجدّ جهت دانش اندوزی در وین رحل اقامت افکند، به نحوی که درجات تحصیلی اش اعم از مهندسی، دکتری، را با درجه ممتاز به پایان برده ایضاً با شوق و شعف عدیده و هوش سرشار و ترغیب و تشویق دانشگاه برای احراز مدرک پرفسوری آماده گردیده که این مدت را با حداقل زمان با موفقیت عالی ختم نموده و آنگاه به پیشنهاد خود متولیّان دانشگاه وین صاحب کرسی دانشگاهی در وین شد که تا به امروز حفظ و به فعالیت علمی به شکل تدریس و ارتباط علمی ادامه دارد. و بدین ترتیب پرفسور

مطرح می گردند و در دانشگاه آلمانی زبان ( آلمان ـ اتریش ـ سوئیس ) به کار گرفته شده و به مدت یکسال بعنوان استاد مهمان در دانشگاه برلین حضور داشتند؛

در حالی که در دهه شصت میلادی تشویق و تقدیر جامعه علمی جمهوری اطریش را به خود اختصاص داده در اوایل دهه هفتاد با کسب امتیاز بزرگ علمی در جمهوری فدرال آلمان که به وسیله یکی از بزرگترین دانشمندان فیزیک قرن ( پرفسور هایزنبرگ ) به آقای قبادیان ابلاغ می شود. دولت آلمان به وسیله سفیر وقت طی نامه ای به وزارت خارجه ایران این موفقیت دانشمند جوان ایرانی را ابلاغ و تبریک می گوید. در سال ۱۹۷۶ م. ایشان هم در مجموعه گزارش فهرست نخبگان آلمان شخصاً ثبت می شود ( کتاب اسامی نخبگان ۹۷۶ چاپ در آلمان ) در تمام ایّام تحصیل دانشگاهی نه تنها مورد حمایت و تشویق مسئولین و اساتید دانشگاهی بود، آنگاه دولت با مواجه شدن به این دانشجوی زبده ایرانی در خارج کشور ( اروپا ) مقدمات سفر وی به ایران را فراهم آورد و توسط سفیر و دیگر کنسولهای ایرانی از او بدرقه به عمل آمده وی که تمام مدت را با تز کمک به تأمین آب، غذا، محیط سالم برای بِه زیستن مردم خویش سپری کرد. فرجام کار به ایران برگشتن نخستین حضورشان در دانشگاه تبریز بوده در میزگرد تلویزیونی با چند تن از اساتید دانشگاهی در بهار سال ۱۳۴۷هــ.ش در رابطه با ضعف و رکود دانشگاهی در ایران سخن گفت و اولین برخورد منطقی او با سیستم وقت بوده بالاخره ترک دانشگاه تبریز و پایان نیمه اول سال ۱۳۴۷ هــ. ش بوده است ( اواخر شهریور ماه ۱۳۴۷ ) با توجه به علاقمندی در خدمت به کشور ادامه کار خود را در جنوب ایران ( دانشگاه جندی شاپور ) که در دست توسعه بود و در تأسیس یک مرکز تحقیقاتی علمی در خوزستان را که سرعت در دست توسعه بود پیگیر می شود. از این تاریخ مطالعات علمی وسیعی خود را در زمینه آب، خاک، کشاورزی، منابع طبیعی شروع می کند با هدف کمک در تأمین آب و غذا و محیط زیست سالم برای مردم ایران کمک در تأمین استقلال سیاسی کشور ( خدمت به وطن ) و در مقابل با عوامل تخریب با قاطعیت دنبال می‌کند. در اواخر سال ۱۳۴۸ سه جلد نشریه تحقیقاتی در رابطه با استان خوزستان را در ایران منتشر می سازد. گرمای طاقت فرسای خوزستان با محدودیتهای شدید محیط کاری هیچگاه نتوانستند مانع کار پرفسور شوند، و حتی از حمایت سازنده خود از جنبش دانشجویی دست برنداشت. در حرکت دانشجویی

دانشگاههای ایران در اواخر دهه ۴۰ رسانه های معروف خارجی از آن جمله ایشان را به عنوان یکی از اساتید برجسته از حامیان این جنبش ملی ـ مذهبی نام می برد. شاید این آغازی بود در مانع تراشی کار او مع ذلک از وجود وی در راه اندازی بخشهای مختلف دانشگاه بزرگ جندی شاپور با طرح کلی توسعه آن استفاده شده و ایشان هم جز خدمت دنبال عمل دیگری نگردیده بود دلیلی بر کناره گیری و رها کردن خدمات علمی نمی دید، آن هم در شرایط سخت زیستی در خوزستان و بالاخره آخرین تشکیلات دانشگاهی که خود طرح و راه اندازی آن را به عهده داشت. دانشکده علوم دریایی در خلیج فارس بود. مسئولیت آن را تا اردیبهشت ۱۳۵۷ به عهده داشت. در طول دهها سال خدمت متمرکز در دانشگاه جندی شاپور که در سال ۱۳۵۰ به عنوان استاد رسمی پایه یک دانشکده علوم به این دانشگاه نیز وضعیت خوبی می دهد. در دیگر استانهای کشور نیز بخوبی شرکت داشت. که در اینجا باید به استان مازندران اشاره شود که اندیشه تأسیس دانشگاه در استان مازندران با دقت و احتیاط بسیار و برنامه ریزیهای دقیق بلند مدّت سخت گیرانه صورت می‌گرفت سخت پیگیر بود، او در عین اینکه یکی از اعضای منتخب گروه اندیشمندان شاهنشاهی دهه پنجاه بود اما از منتقدین بود که که هرگز پذیرای تقدیری که برای او در نظر گرفته شد نگردیده و برای اینکه خدمت کند و به اصول فکری خود پایبند بود، تلاش داشت به صورت گمنام و در وضعیت بسیار ساده بماند در حالی که در شرایط قبل از انقلاب اغلب روشنفکران ایرانی از فرنگ برگشته خود را تافته جدا بافته می دانستند امّا او بعد از پیروزی انقلاب با وجود در اختیار داشتن پایگاه علمی منحصر و محکمی در اروپا نه تنها به فکر ترک ایران نیفتاد با قاطعیت و تحمّل دشواری در خوزستان ماند زیرا با توجه به شناخت دقیق از موقعیت اجتماعی و سیاسی خوزستان به شدت نگران منطقه بوده علیرغم تنگ نظریها و تحریکات عده ای آنارشیست و فرصت طلب به دلیل دارا بودن احترام و موقعیت درخورشان در انقلاب و تهمت زدنهای ( بستگان رضاخان سوادکوهی ) که ماهیت آنها به سرعت مشخص شده مدیریت گروهی دانشگاه جندی شاپور را عهده دار شده و پیگیر توسعه دانشگاه، و بخشی از پایگاه کاری خود را در خرمشهر و آبادان که به کانون بحران سیاسی کشور چون کردستان تبدیل می‌شود قرار داد.

نکته‌ای که خود به آن اذعان داردبرخورداری از حمایت بیدریغ همه دانشجویان از هر فکر و اندیشه ای و احترام مدیریت و جامعه روحانیت وقت استان خوزستان تا خرداد به او، سال ۵۹ با آغاز کار دانشگاه نه تنها در اداره دانشگاه در پر تپش ترین منطقه کشور با قرار داشتن در بطن گروههای سیاسی تجزیه طلب خلق عرب همانطور که شنیده شد و تجربه شده از درگیر شدن با درگیریهای آشوبگران و بازداشت کوتاه در مرکز فرماندهی غیر قانونی خلقیها و نشست سیاسی با سران آنها ( گذشته از نشریات وقت ) به عنوان یک دانشگاهی و مسئول دانشگاهی قدرتمندانه به سهم خود عمل کرد بلکه در طول یکسال و اندی از هفت شب هفته، دو شب را در خرمشهر و یک شب را در دزفول گذراند. ایران را ترک نمی کند و به فعالیت علمی می‌پردازد. در حوزه مرکزی ایران در سال ۱۳۶۱ پس از راه اندازی تشکیلات دانشگاهی یزد در همین سال نخستین کتاب تحقیقاتی خود را در رابطه با حوزه مرکزی ایران متمرکز در استان یزد منتشر می سازد در یزد شهرت دارد که شهید آیت الله صدوقی هر بار که ایشان را می دید پیشانی ایشانرا می بوسید برای استان یزد زحمات فراوانی را در رشد آن متقبل شده و هنوز هم بعد از ۲۰ سال این ارتباط برقرار است. سیمای استان کرمان دومین کتاب تحقیقاتی وی در فلات مرکزی منتشر می شود ـ و سپس سیمای استان هرمزگان ـ خراسان ـ لرستان و غرب . . . تا پایان جنگ ادامه می یابد و نتایج تحقیقات بدنبال هم منتشر می شوند استان مازندران و دشت گرگان هم از این کمک ها بی نصیب نماندند. او دانشگاه جندی شاپور را که در کانون جنگ قرار داشت رها می کند و تلاش متمرکز خود را تا پایان جنگ تداوم می بخشد. از اواخر سال ۱۳۶۳ برای دسترسی به امکانات بیشتر در کمک علمی هر چه گسترده تر به وطن که در جنگ می سوخت در سمت مشاورت نخست وزیری وقت به بازدیدها و گزارشات علمی دامنه داری می پردازد و شاید در این مدت دهها بار به جبهه جنگ حضور پیدا کرد، و در گزارشات خود به طور صریح از ادامه جنگ مخالفت می کرد و تعریف می‌کنند آن شبی را که در استانداری خوزستان قرار رفتن به جزیره مجنون و فاو را جهت تدوین طرحهای عمرانی می گذاشتند با قاطعیت مخالفت می کرد و آنجا را تله مرگبار جوانان ایرانی و قتلگاهی چون استالینگراد تشبیه می کرد و خود به تنهایی به سراغ روستاهای خوزستان برای ارائه گزارش در جهت کمک به مردم آواره این استان می پردازد. در سال ۱۳۶۹ کتاب بزرگ تحقیقاتی کل فلات ایران را منتشر

می کند و بالاخره آخرین کتاب تحقیقاتی در رابطه با آب تهران محیط زیست و قابلیتهای طبیعی تهران است. بررسیهای او در رابطه با خودکفایی غذایی در کتاب سال ۱۳۶۹ شگفت آور است و ورشکستگی و ناکامی را با وجود تمام تبلیغات آن موقع پیش بینی دارد. در رابطه با قابلیتهای طبیعی کشور و انهدام و تخریب و در رابطه با آب کشور این شرایط ایران را به یکی از کشورهای گرفتار قحطی در کنار ورشکستگی کشاورزی می داند. در رابطه با علوم و فن آوری او اعلام می کند با لجام گسیختگی و دخل و تصرفات مسئولانه در آموزش عالی کشور ایران با بحران ملی روبروست و در آینده با بحران جدّی علمی در مقیاس جهانی گرفتار خواهد شد. در رابطه با شخصیت و توانایی علمی ایشان؛ به سخنرانی اخیر در اواخر ۱۳۸۰ در یک جمع بزرگ، نخبگان علمی کشور به وسیله یکی از اساتید و خبرگان و مدیران ارشد دانشگاهی که لقب شیخ الرئیس رؤسای دانشگاههای ایران را دارد دکتر ندیمی است که در وصف دکتر در این مقطع سنی می گوید: او به عنوان شخصیت علمی مطرح در سطح بین المللی و در کشور صداقت، درویشی، تواضع، خلوص نیت، تعهد و عزم راسخ و توانمندی علمی انگشت نما و جزو استثنات است و اساساً شخصیت علمی او با مهارت در پیچ گوشتی به دست گرفتن تا بالاترین سطح علمی بی‌نظیر است مضاف اینکه معظم له متخصص راه اندازی دانشگاه هستند. به همه خوانندگان توصیه می شود خدمت به آب و خاک را باید از این روشنفکر روشنگر خدمتگزار و نوع دوست آموخت و او را اسوه ساخت با این شخصیت در همایش دانشجویی که اخیراً ۱۳۸۰ در سوادکوه برگزار گردید به مخاطبینش که جوانان خطه محرومیت چشیده و در عین حال بزرگ پرور اینگونه می گوید: که شما دارای چهره های بزرگ علمی، صدیق و دارای پشتکار به خدمت هستید استفاده کنید. وی با توجه به اقدامات بی شائبه و جالب توجه اش به وطن در حالی که شرح احوال زندگی سراسر تلاش خدمت و تحقیق اش را به تحریر در می آورم بجدّ پیگیر ایجاد یک پایگاه بزرگ علمی ـ ملی کشور در درّه محروم زیراب سوادکوه به نام پردیس دوّم دانشگاه شهید بهشتی می باشد که در آتی با شوق و تلاش وصف ناپذیر این مرد سرد و گرم چشیده باید شاهد رونق علمی تحقیقی در این منطقه از کشور باشیم. و امروز به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی نقش ارزنده او بر جامعه علمی مبرهن است.

## ۴۲- حاج میرزا غلامحسین ملکی سوادکوهی ( ملقب به میرزای مجتهد ):

مرحوم حاج میرزا غلامحسین ملکی سوادکوهی فرزند حاج محمد شریف سوادکوهی در سال ۱۲۳۷ هـ . ش در قریه برنت سوادکوه دیده به جهان گشود. در ایام نوجوانی تا حدود ۱۴ سالگی نزدیکی از بستگان نزدیک خود به نام شیخ مصطفی سوادکوهی برنتی که عالمی اصولی و فقیهی فاضل و از شاگردان شیخ اکمل مرتضی انصاری بود به تحصیل پرداخت. پس از فوت شیخ مصطفی مدت پنج سال در حوزه علمیه ساری نزد علمای اعلام چون مرحوم حاج شیخ جعفر ترابی به ادامه تحصیل پرداخت.

سپس به تهران عزیمت و در مدرسه خان مروی سکونت اختیار نموده مدت هفت سال نزد اساتید معروف به تحصیل و کسب فیض اشتغال داشت. تا اینکه در بیست و هشت سالگی با کسب موافقت پدر بزرگوارشان با دختر یکی از بستگان ساکن تبریز ازدواج نمود ( از خانواده مرحوم آیت الله ملکی تبریزی ).

دو سال پس از ازدواج یعنی در سال ۱۲۶۷ هـ . ش جهت ادامه تحصیل به همراه زن و فرزند به عتبات عالیات مهاجرت و در نجف اشرف مجاورت اختیار نمود و مدت ۱۴ سال در محضر مراجع عظام و علمای اعلام به کسب فیض و تحصیل اشتغال ورزید.

پس از تکمیل تحصیلات و کسب گواهی اجتهاد از مراجع عظام به وطن مراجعت و مانند سایر اعضای فامیل تابستانها در برنت سوادکوه و زمستانها در ساری سکونت نمودند و بحلیه علم و فضل آراسته بودند بزودی در مسند قضا و حکم از مشاهیر و معاریف عصر خود محسوب گردیدند. ایشان در اداره حوزه علمیه ساری به همراه مرحوم ترابی ( فرزند مرحوم شیخ جعفر ) و سایر علمای ساری مشارکت داشتند و ضمناً چون حوزه علمیه ساری در تابستانها به علت بدی آب و هوا تعطیل می شد ایشان در معیت سایر مدرسین حوزه علمیه در برنت سوادکوه در منزل شخصی خود که وصل به مسجد محل بود حوزه علمیه تابستانه را با هزینه شخصی که از محل درآمد موقوفه پدر بزرگوارشان تأمین می شد برگزار می نمود.

( مانند حوزه علمیه ای که فعلاً توسط آیت الله نظری تابستانها در ورسک سوادکوه تشکیل می شود ) و نیز به علت دوستی و آشنایی نزدیکی که با بزرگان و خوانین سوادکوه داشتند از جمله مرحوم امیر اکرم حاکم مازندران موجب گردید که در طول دوره اختناق رضاشاهی با کسب اجازه رسمی از مأمورین محلی به همراه علمای شهر

از جمله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رحمانی به تعلیمات دینی و اداره حوزه علمیه در ساری و سوادکوه ادامه دهند. و همچنین در دوره مخالفت و جنگ پسران امیر مؤید سوادکوهی با دولت مرکزی ایشان چند بار به ریاست هیأتی برای مذاکره و میانجیگری با فرزندان امیر مؤید مخصوصاً مرحوم سیف الله خان سرتیپ به مذاکره نشستند. مرحوم حاج میرزا غلامحسین سوادکوهی در موقع تحریر انواع خطوط را به زیبایی می نوشت. تحریراتی در حواشی مختلف داشتند. همچنین رساله علمیه ای به خط خود تحریر نمودند که موجود است. از مرحوم حاج میرزا غلامحسین ملکی سوادکوهی سه پسر و چهار دختر مانده‌اند که از میان آنها پسر ارشدشان به نام میرزا عبدالوهاب ملکی سوادکوهی راه پدر پیمود و پس از تکمیل تصیلات و اخذ گواهی اجتهاد به جای پدر به انجام وظیفه شرعیه پرداختند.

مرحوم حاج میرزا غلامحسین ملکی سوادکوهی پس از گذراندن ۸۶ سال زندگی پر برکت به سال ۱۳۲۳ هـ . ش دار فانی را وداع گفت و در جوار مقدس ثامن الائمه(ع) به خاک سپرده شده رضوان الهی مایل باشد.



## ۴۳- میرزا عبدالوهاب ملکی سوادکوهی:

مرحوم میرزا عبدالوهاب ملکی سوادکوهی فرزند حاج میرزا غلامحسین ملکی سوادکوهی در سال ۱۲۷۳ هجری شمسی در نجف اشرف در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشود و پس از رسیدن به سن لازم التعلیم مراحل تحصیلی خود را به شرح زیر سپری نمود:

۱. از سال ۱۲۸۰ شمسی به مدت شش سال نزد پدر و آقای شیخ طاهر شهمیرزادی
۲. از سال ۱۲۸۶ شمسی به مدت پنج سال در حوزه علمیه ساری
۳. از سال ۱۲۹۱ شمسی به مدت پنج سال در حوزه علمیه مشهد مقدس حضرت ثامن الائمه (ع)
۴. از سال ۱۲۹۶ شمسی به مدت هفت سال در حوزه علمیه تهران
۵. از سال ۱۳۰۳ شمسی به مدت نه سال در حوزه علمیه نجف اشرف

ایشان در سن ۲۷ سالگی با دختر عموی خود ازدواج نموده و همراه خانواده جهت ادامه تحصیل به عتبات عالیات مهاجرت و در نجف اشرف سکونت اختیار نمودند.

ضمناً قابل ذکر است که مدتی از طول تحصیل در نجف اشرف با مرحوم آیت الله العظمی آملی هم درس و هم مباحثه بوده اند.

خلاصه اینکه پس از تکمیل تحصیلات و کسب گواهی اجتهاد از محضر آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و آیت العظمی خراسانی با عیال و اولاد به وطن مراجعت نمودند ( سال ۱۳۱۱ هجری شمسی ) و به همراه پدر بزرگوارشان متکفل امر قضا و سایر امور دینی مؤمنین شده و سالهای دراز به ادای این تکلیف پرداختند.

ایشان تألیفاتی در رجال دارند و همچنین در تحریر انواع خط استاد بودند.

سالیانی نسبتاً طولانی در حوزه علمیه ساری بهر تدریس و همچنین تعلیم خط اشتغال داشتند تا اینکه در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی دار فانی را وداع گفته به رحمت حق پیوستند ( در سن ۸۳ سالگی ) و در مقبره علمای ساری به خاک رفتند. رحمت الله علیه.



## ۴۴– شیخ مصطفی سوادکوهی برنتی:

مرحوم شیخ مصطفی سوادکوهی برنتی مجتهدی مسلم، فقیهی فاضل و عالمی اصولی بوده اند. در نجف اشرف مدتها در محضر مرحوم شیخ اکمل شیخ مرتضی انصاری به تحصیل اشتغال داشته و از شاگردان مورد تأیید و علاقه استاد بوده اند.

در فقه و اصول تحریرات متعدّدی دارند. در شاعری طبعی موزون داشته و دیوان مختصری از اشعار خود به یادگار گذاشته است. در پایان عمر به دستور استاد به وطن مراجعت نموده و مدت زمانی به امر قضا و هدایت مسلمین اشتغال داشته تا اینکه در سال ۱۲۵۱ هجری شمسی در برنت سوادکوه دارفانی را وداع گفته و در همان محل مدفون گردید.

رحمه الله علیه

## ۴۵– ملا شیخ علی سوادکوهی برنتی:

مرحوم علامه شیخ علی سوادکوهی برنتی از فضلا و علما و از شاگردان بنام مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی رحمت الله علیه بوده اند.

ایشان پس از فراغت از تحصیل بوطن مراجعت و باصلاح امور اهالی پرداختند ولی متأسفانه طولی نکشید که در سن شصت و دو سالگی دار فانی را وداع گفته و در همان محل بخاک رفتند.

رحمه اله علیه

## ۴۶– شیخ محمد عشقی آلاشتی:

در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری شمسی در اِلاشت متولّد شد، وی پس از خواندن قرآن و مقدمات در منطقه و بابل در حدود اوایل قرن سیزدهم در حالی که بیش از بیست سال نداشت به ساری رفت. اطلاعی از علت ساری رفتنش در دست نیست و در آنجا با بحث و گاهی جدل علمی که همواره موفقیت با او بود بر مخالفان قدرتمندی پیدا کرد و گفته اند که در دهه اول ۱۳۰۰ شمسی در ساری مسموم و در نتیجه مرحوم شد و در مزار ملا مجدالدین ساری دفن گردیده.



عشقی مرثیه سرایی بسیار قوی و دارای طبعی لطیف بود. بیان نکات تاریخی نیز سعی در دقت داشت. از جمله مرثیه های معروفش: ۱– مرثیه مربوط به امام حسین (ع) ۲– مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام ۳– مرثیه مربوط به حضرت علی اکبر ۴– مرثیه مربوط به حضرت فاطمه سلام الله علیه و . . .

| | |
|---|---|
| تا قرعه جانبازی اندر کوی آن سرو | دیگر نماند اندر حرم چون دیده اعوانی |
| افتاده بر نام گرام شبه پیغمبر | بر کف علم بگرفت و شد عازم میدانی |
| نور دو چشم فاطمه نو باوه حیدر | شمشیر حیدر بر کمر چون حیدر ثانی |
| رعنا غزال شاه دین یعنی علی اکبر | آمد حضور شاه کرده عرض غوابی |
| آواز اوفو با لعفورش برده هوش از سر<br>وفا می کنیم به پیمانهای خود | قد ضاق صدری یا اخا من قتل اخوانی<br>دلم برای برادرانت تنگ شدخود |

## بخش دوم

# بابل کنار

**۱- حضرت آیت الله شیخ امان الله کریمی:**

معظم له از پدری با بضاعت مالی مناسب بنام حاج محمد إلاشتی که خود از چهره های معروف در کار تجارت و از رجال متعهد و متورّع بود در سال ۱۳۱۵ دیده به دیدار روزگار گشود.

آنگاه در دامان پر مهر پدر و مادر نیک تربیت یافت و در ایام صباوت با قرآن و مکتب انس یافت؛ به گونه ای که از هفت سالگی دروس مقدماتی را نزد دانشمند محترم شیخ عبدالمجید مجیدی که در علوم ریاضی و نجوم نیز مهارت بالایی داشت فرا گرفت.





شیخ امان الله کریمی

معظم له مدتی در محضر علماء مشهور عصر شیخ عبدالصمد صمدی (ره)، سید احمد استاد (ره) و علماء محقق و فیلسوف نامدار شیخ محمد صالح علامه حائری (ره) تلمذّی نموده.

شیخ جهت تعقیب تحصیل در تاریخ ۲۹ سنه ۱۳۳۵ قمری به تهران عزیمت کرد و مدت ۵ سال نزد علماء صاحب فن تهران خاصه حضرت آیت الله حاج میرزا احمد آشتیانی که در علوم معقول و منقول تبحّر کامل داشته بهره‌مند گردیده. آنگاه که حرارت خاصی جهت فراگیری علوم مختلف و بهره برداری از اساتید گوناگون در خود احساس نمود، یکدفعه دیگر در سال ۱۳۴۰ به مشهد مقدس مهاجرت کرده و از مدرسین صاحب جایگاه رفیع مدنیه علم رضوی خصوصاً از وجود حضرت آیت الله حاج میرزا مهدی اصفهانی که در معارف اسلامی متخصص بوده فایده برده.

این بزرگوار تا سال ۱۳۴۵ قمری در مشهدالرّضا اقامت نموده و سپس معاودت به شهر بابل کرده و به تبلیغ و ترویج معارف و احکام شریعت مقدّسه نبوی (ص) پرداخت و به سبب ارتحال پدر مکرمه‌اش به مدت شش سال برای انجام وظایف دینی در بابل توقف کرد.

برای مرتبه سوّم در ۲۶ رمضان المبارک ۱۳۵۱ با عزمی راسخ بقصد کسب مقامات عالی علمی و اخذ اجتهاد؛ عازم عتبات عالیات نجف اشرف شده.

در این محیط علمی و دینی از محضر حضرت آیت الله العظمی سید علی آقا بهشتی مد ظله العالی و آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره)، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (ره)، میرزا محمد حسین نائینی (ره)، میرزا آقا اصطهباناتی شیرازی (ره)، که هر یک استوانه های فقاهت بودند استفاده سرشار نموده تا جایی که خود معظم له در فقه و اصول صاحب نظر گشته و به مقام اجتهاد نائل آمده.

پس از طی طریق در سال ۱۳۵۸ مجدداً به بابل مراجعت کرده و در آنجا رحل اقامت افکند و به تربیت و پرورش افراد مستعد و مؤمن پاک سرشت همت گماشت و ترویج معارف و تبلیغ دین خدا ( اسلام ) و تشویق به پاک سازی روح و خودسازی و دوری از گناهان را تکلیف خود قرار داد و افراد زیادی را هدایت و مریدان فراوانی را مجذوب خود ساخت.

ایشان در جهات مختلف تبلیغی اعم از اقتصادی و اخلاقی و مواعظ، جدیّت فراوانی داشته و نمی شود از نقش آن بزرگوار در جلوگیری از انتشار تصوّف در شهر بابل که در حال شیوع و همه گیر شدن بود منکر گردید.

شیخ در زهد و بزرگ منشی و گریز از تجمّلات و دلبستگی و تعلق خاطر به اهلبیت عصمت و طهارت (ع) و دقت نظر ایشان در همه موارد زندگی ساده به نظر می رسید.

زندگی شایسته او باعث ملاقات مردم از دور و نزدیک با او می شده، در اصل امر به معروف و نهی از منکر از هیچکس ولو نزدیکترین افراد، ملاحظه ای نداشت و نسبت به فرائض و نوافل بسیار متعصب بوده؛ وی تبحّر خاصی در علم طبّ قدیم و گیاه شناسی داشته و آن هم ثمره مطالعه و تحقیق در بیش از هفتاد جلد کتاب در علم تشریح و گیاه شناسی بود.



محمد حسن شیخ کبیر

به هر حال آن عالم شریف پس از عمری پربار صبح روز جمعه اول مهر ۱۳۵۶ هـ.ش برابر با ۱۳۹۷ هجری قمری در اثر سکته قلبی به رحمت ایزدی پیوست. پس از تشیع ای بی نظیر و مفصّل در شهر بابل، به شهر مقدس قم انتقال یافت و پس از تشیع باشکوه حضرات آیات و مراجع عظام زمان حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) و حضرت آیت الله العظمی محمد رضا گلپایگانی (ره) حضور داشتند توسط حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی بر پیکر او نماز گزارده شده و در آرامگاه ابدی در بهشت رضوان در مقبره حاج عبدالله ملکیان به خاک سپرده شد.

**۲- محمد حسن شیخ کبیر:**

مرحوم شیخ کبیر پسر مرحوم صفر علی از اهالی بابل کنار حوزه بابل از اعاظم علماء مذهب تشیع است[1] که در آخر سده سیزدهم هجری قمری از عتبات عالیه ( نجف اشرف ) به بابل برگشتند و مرحوم ناصرالدین شاه قاجار که روحانیون را بزرگ می داشت در هنگام مسافرت خود به مازندران از محضرشان بر خوردار شدند، مرحوم شیخ کبیر از معاریف مراجع تقلید بودند. علت عدم شهرت شان توقف در بابل و انزوا و اعتکافشان بوده است. معظم‌له اصلیت اش از سواد کوه می باشد از منطقه اِلاشت، بواسطه پیشه آباء و اجدادش که دامپروری بوده اند ییلاق را سواد کوه و قشلاق را بابل کنار، آبادی امیرکلا که از سرچشمه بابلرود در طرف راست رود واقع است در تردّد بوده اند، بسیاری از خویشاوندان شیخ با شهرت کبیری در امیرکلا هنوز ساکن اند و بسیاری از مراتع بابل کنار با دستخط شیخ در وقفنامه او آمده است که گواه این مدعا است متأسفانه در بعضی از تألیفات او را بارفروشی ذکر نمودند. معروف است که مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی پس از فوت مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی رحمت الله علیها مرحوم شیخ کبیر را شایسته جانشینی ایشان دانسته و او را معرفی نمودند، شیخ رحمه الله علیه به تاریخ هفت شوال ۱۳۴۴ هجری قمری بدرود حیات گفته اند. از تألیفاتش " نتیجه المقال" در علم رجال است که بسیار کمیاب و نادر است. تعلیقه بر شرح تعریف، حاشیه بر فرائد الاصول، مرحوم شیخ مرتضی انصاری در دو جلد است. حدیقه الشیعه، حدیقه العارفین، سراج ادامه در شرح، مقبره مرحوم شیخ در صحن مسجد مقبره مشهور به مسجد محدثین در شهرستان بابل واقع است. معظم له در اواخر حیات از نعمت بینایی محروم گردید.

**۳- گور عجیب بابل کناری:**

میرزا خلیل ابن محمد حسن، بابل کناری مشهور به عجیب الزمان در بارفروش به دنیا آمد. بر حسب هوش و ذکاوت وافر او را در سن طفولیت به تهران بردند. شهرت

---

۱- به نقل از آقای اقاداش کبیری که ساکن روستای امیر کلاه بابلکنار است با ۷۲ سال سن که نسبت سببی با مرحوم شیخ کبیر دارد.

۲- شهر بابل- خانم پوراندوخت حسین زاده ص ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲

اش در ضمن شعر و شاعری به گوش میرزا آقاخان نوری وزیر ناصرالدین شاه قاجار رسیده و اشعارش مقبولیّت یافت. آنگاه میرزا آقاخان او را نزد محمد شاه قاجار معرّفی کرده هوشیاری بی اندازه او شاه را به شگفت وا داشت. تا جایی که او را عجیب الزمان یعنی از عجایب روزگار دانست. نامبرده در سفر ناصرالدین شاه به فرنگ از ملازمان رکاب بود و پس از معاودت به ایران در بارفروش اقامت نمود. و به سنه ۱۲۸۹ هجری قمری دار فانی را وداع گفت، متأسفانه سندی مبنی بر مدفن او در دست نیست.

( شهر بابل- خ پوراندوخت حسین زاد- ص ۴۵- چاپ اول ۱۳۴۳ ).

اما به نقلی از بومیان منطقه بابل کنار او اهل قریه پیتکاء بابل کنار می باشد. حتی پا فراتر نهاده محل دفن وی را گورستان روستای پیتکا ذکر می کنند و امروزه فرهیختگان کثیری به شخصیت علمی وی پرداخته و نسبت به زندگی علمی وی کنجکاو شده‌اند از جمله آقای محمد ستّاری رساله فوق لیسانس اش در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز را به وی و اشعارش اختصاص داده که حقیر سند با اعتباری از تصویر وی یا محل دفن‌اش نیافتم.





آیت الله شیخ جعفر اشراقی

## ۴- آیت الله شیخ جعفر اشراقی:

معظم له که در خانواده علم و دین به ثقه الاسلام مشتهر بوده. نویسندگان اصلیّت و میلاد او را از منطقه آلاشت سوادکوه سال ۱۲۸۴ نگاشتند. بزرگوار ابتداءً در دامان

خانواده ای روحانی پرورش یافت و از طفولیّت در مکتب پدر روحانی بالندگی اش محقّق گردید. پس از شروع تحصیلات دینی و مقدّمات در ولایت سواد کوه عازم شهر مقدّس قم گردید و از محضر علماء شهید آن روز حوزه علمّیه قم بهره های فراوان برده، هیچ گاه در این مدّت روح تشنه اش اقناع نگردید. جهت تکمیل دروس عالی و رسیدن به مراحل بالای علوم دینی، راهی نجف اشرف گردیده و در دروس فقه و اصول و کفایه به ترتیب ازبزرگان آن روز شیخ عبدالله مازندرانی ( ره ) و مرحوم آخوند خراسانی بهره جست.

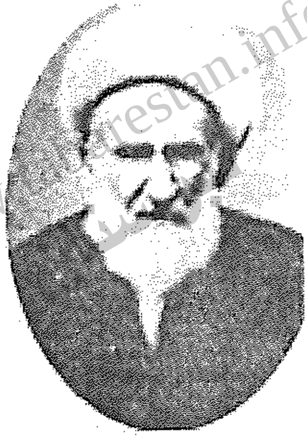
تذکر آنکه درمحضر مرحوم میرزا حسن جلوه ( ره ) که متبحّر در کلام و حکمت بود، نیز زانوی ادب بر زمین زد و از چشمه فیاض علوم و معارف آن بزرگان سیراب گشت. معظم پس از رسیدن به مقصود که اجتهاد و اذن در این خصوص باشد عازم ایالت مازندران شد. و ولایت بابل را به سبب اهمیّت حوزه علمیّه و تدریس و تعلیم طلاب انتخاب نمود و اقامت گزید. مضاف اینکه بانی اعمال خیر در بابل شد، و در رفع معضلات عمومی و فردی افراد همّت گماشت؛ و حتی بعد از فوت عالم جلیل القدر مرحوم آیت الله شیخ کبیر عهده دار امامت به عرش اعلا پرواز نمود و او را در مجاور مسجد جامع بابل در جوار آیت الله ملا محمد اشرفی ( ره ) به خاک سپردند.

روحش شاد.

## ۵- آیت الله شیخ مهدی طیبی:

بزرگوار از اهالی بابل کنار آبادی درازکلا می باشد و در سنه ۱۲۴۴ شمسی در یک خانواده کشاورز چشم به جهان گشود. معمول زمان گام اول درعلم جویی را در مکتب خانه روستا نهاده و اساس اولیّه دانش اندوزی که همان خواندن و نوشتن باشد را فرا گرفت. در همان منطقه بابل کنار به تعقیب علوم دینی پرداخته و مقدمات را نزد مرحوم ملا حبیب الله درونکلایی فرا گرفت؛ جهت فرا گیری در سطوح بالاتر به شهر بارفروش عزیمت نموده و از محافل علمی که توسط آیت الله شیخ حسین مدرس بهنمیری (ره) و آیت الله شیخ محمد حسین شریعتمدار در مدرسه صدر پدید آمد. سطوح متوسطه و عالی را آموخت. بعد از ۴ سال خوشه چینی از خرمن معرفت این محافل راهی تهران شد و در مدرسه مروی مقیم گردید. سپس به مثابه دیگر

سالکان طریق معرفت و برای طی کردن پله نردبان علم و دین عازم نجف اشرف شد و به مدت ۸ سال فقهای صاحب اعتبار عالم اسلام و تشیع مرحوم حضرات آیات شیخ عبدالله مازندرانی (ره) ، شیخ مهدی نوایی مازندرانی (ره) ملا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی ( ره )، آخوند ملا کاظم خراسانی (ره) و آقا سید محمد کاظم یزدی (ره) را شاگردی نموده و از اندوخته های گرانبها شان استفاده شایان برد.
آنگاه بعد از این مدّت دوری از وطن و بعد از معاودت به دیار خود، روستای درازکلا برگشته، به هدایت و ارشاد مردم مشغول گردید. سرانجام بعد از طی مدتی از ناحیه یکی از هم ولایتی‌اش مرحوم آیت الله العظمی شیخ کبیر راهی شهر بابل شد و امام جماعت مسجد « طوقداربُن » گردید. وحتی به تعلیم شاگردانی هم می پرداخت.





آیت الله شیخ مهدی طیبی

از مصرف وجوهات شرعی امتناع ورزیده و از طریق دست رنج خود که کشاورزی و نگهداری گاو و گوسفند بود، زیست می نمود. بعد از ورود مرحوم آیت الله سید زین العابدین عدنانی امام جماعت مسجد « طوقداربُن » را به او واگذار نموده، خود در مسجد جامع به اقامه می پرداخت. حتی در جریان متحدالشکل کردن لباس که از سیاست انگلیسی رضاخان بود. و سرانجام به خلع لباس روحانیت منجر گردیده بود. معظم له با استفاده به گواهی مرحوم آخوند خراسانی (ره) از این سختگیری معاف شده بود؛ سراسر عمر پر برکتش را به هدایت و ارشاد خلق خدا و وظایف دینی پرداخته بود و سرانجام در سال ۱۳۳۴ ماه تیر با ۹۰ سال زندگی پربار دعوت حق را لبیک گفته و به سرای ابدی شتافت و در مقبره مرحوم شیخ کبیر (ره) در بابل آرمید.

**۶- حضرت آیت الله العظمی سید محمد تقی عدنانی:**

عالم بزرگ جلیل القدر، سید وارسته، مجتهد مجاهد حضرت آیت الله حاج سید محمد تقی عدنانی فرزند سید محمد جان معظم له در سال۱۲۶۴ هـ . ش در یک خانواده سادات و روحانی در روستای گاوانکلاه بخش بابل کنار چشم به جهان باز نمود، این عالم ربانی و فقیه صمدانی پس از بالندگی ایّام صباوت به اهتمام والد مکرم اش در فراگیری خواندن و نوشتن جهد نموده؛ به نحوی که مقدمات را در خدمت پدر بزرگوارش شاگردی کرده، سپس جهت ادامه تحصیل علوم دینی به مهمترین مدرسه دینی منطقه شمال مدرسه « صدر » بابل عزیمت نمود. و در درس اساتید عِظام شیخ نصرالله جویباری، شیخ اسماعیل بن حداد، کربلایی شیخ عبدالحسین ابوفاضلی حاضر شده و بجدّ تحصیل کرده معظم له روح پر عطش اش ارضاء نشد. به تعقیب علم به عتبات عالیات تشرّف پیدا کرد. و به محضر اکابر آنزمان که استوانه های فقه و فقاهت در جهان اسلام خصوصاً تشیع بوده اند مفتخر گردیده؛ که عبارت بودند از:

1. آیت الله شیخ محمد کاظم آخوند خراسانی[۱] ـ که از حامیان مشروطه و مشروطه خواهان در ایران بود، و قدرت علمای مشروطه با مرگ وی در سال ۱۳۲۹ هـ . ق کاهش یافته
2. آیت الله ملا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی (ره)
3. آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی (ره)

با زدن زانوی ادب در برابر این بزرگان و فرزانگان از خرمن علم آن مراجع بزرگ و با مساعی آنان در علم درجات عالیه را طی نموده و آنگاه پس از رسیدن به مقصود که مقام بلند علمی بوده به شهر بابل مراجعت نمود. وبه امور علمی و دینی اهتمام زائد الوصف نموده و به امام جماعت ای مسجد استرآبادی محله، پرداخته و بر منابر به پند و اندرز خلائق می پرداخت و آنان را نسبت به معارف توحیدی آگاهی می بخشیده. و همچنین در تدریس در مدارس قادریه و صدر بابل صاحب کرسی بوده و طّلاب زیادی در محضر مبارکش به تربیت و تذهیب خود می پرداختند؛ معظم له مقام بس رفیعی در فقه و اصول داشتند و مجتهدی حریف در فقه و اصول بوده اند

---

۱- مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست ـ به کوشش سید محمد حسین منظور الاجداد ـ چاپ ۱۳۷۹

سوای فقه و اصول در سایر علوم نظیر حدیث، فلسفه، حساب، نجوم، هیأت متبحر بوده اند و بی نظیر؛ ادبیات عرب، علوم معانی و بیان و بدیع را به غایت نیک تسلط داشته و تدریس می نمودن، مجموع کتب ای را که این سید جلیل القدر تدریس می نمودند عبارت بودند



سید محمد تقی عدنانی

منظومه ملا هادی سبزواری ـ سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی درهیأت و نجوم و خلاصه الحساب و تشریح الافلاک شیخ بهایی را نیز در کنار مطوّل تضازانی، می توان نام برد.

علامه کبیر شیخ محمد صالح؛ علامه حائری از آن بزرگوار با عنوان « سید الاعلام» یاد کردند[1].

این سید بزرگوار در عتبات عالیات از عالم فرزانه آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی (ره) به دریافت اجازه اجتهاد در فقه و اصول نائل آمده و سعادتمند شده؛ معظم له که مدت عمرش را در راه اعتلای دین اسلام و مذهب شیعه و تربیت طلاب حوزه های علمیّه و دینّیه طی نموده فرجام کار روح مطهّرش در هفتم اردیبهشت ۱۳۴۲ در سن ۷۸ سالگی به عالم ملکوت به پرواز درآمد و با یک تشییع جنازه با شکوه که انبوه مردم معشوق این حجّت حق در آن شرکت داشتند در آرامگاه

۱- شرح حال رجال معاصر مازندران ـ عباس شایان ـ چاپ ۱۳۲۷ ش ـ ص ۲۵

وادی السلام در مقبره حاجی عتیقه چی به خاک سپرده شده و با اولیاء الله محشور باشد.

## ۷- حضرت آیت الله العظمی سید زین العابدین عدنانی:

از علماء دیگر البرز مرکزی، فقیهی برجسته، استادی گرانمایه حضرت آیت الله سید زین العابدین عدنانی بن آیت الله العظمی سید محمد تقی عدنانی (ره) می باشند. که هنگام اقامت والد معظم اش در عتبات عالیات نجف اشرف در دامانی پاک و خانواده ای روحانی و در تربتی شریف دیده به جهان باز نموده؛ و پس از تکامل جسمی روحی و اخلاقی در دامان پر عطر و عاطفه خانواده معزّز در حالیکه دوازده بهار از عمر شریف اش می گذشت به تحصیل علوم دینی روی آورده با تلمذّی بدوی نزد والد مکرم در مدارس « قادریه » و « مولانا »ی بابل از محضر علماء بزرگوار آن عصر چون حضرت آیت الله سید محمد باقر حجتی (ره) و حضرت آیت الله احمد فردوس مکان (ره) و دیگر اساتید استفاده شایانی برده سپس جهت ادامه تحصیل عازم حوزه شهیر مقدسه قم گردیده و در سطح عالی محضر پرفایده اکابری نظیر میرزا محمد ادیب تهرانی (ره)، میرزا محمد فیض قمی (ره) و میرزا محمد علی همدانی (ره) و میرزا محمد علی شاه آبادی (ره) را ادراک نموده؛

وقتی وارد درس خارج گردیده از استوانه های فقه و فقهای صاحب نظر حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) آیت الله سید محمد حجّت کوه کمره ای (ره) بهره مند گردید. لکن اصول را در محضر آیت الله شیخ محمد علی قمی مشهور به صفایی (ره) فرا گرفت ( الهیّات منظومه ملا هادی سبزواری ) را نزد شیخ مهدی امامی امیرکلایی (ره) تلمذّی کرد. و در طبیّعیات، و مقداری از الهّیات اسفار ملا صدرا و اشارات بوعلی سینا را از محضر حضرت آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی (ره) کسب فیض نمودند.

اما روح کنجکاو وی قانع نشده به مثابه والد محترم اش برای تکمیل دروس فقهی اش در سنه ۱۳۱۲ عازم عتبات عالیات نجف اشرف شدند و در آنجا رحل اقامت افکند وی در آنجا با دیدار از چهره های منّور معارف و علوم آل محمد آرام گرفتند و از حضور در درس شان خرسند شدند تا جایی که فقه را از حضرات عظام و علماء

اعلام مرحومین حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (ره) حضرت آیت الله العظمی شیخ موسی خوانساری (ره) آموخت؛ اما اصول را با سعی وافر در کرسی درس حضرت آیت الله میرزا محمد حسین نائینی[۱] (ره) در ایّام استبداد صغیر جانب مشروطه خواهان را گرفته و حتی نائینی در تلاش برای تبیین سند شرعی فعالیّتهای مشروطه خواهانه علما به نگارش کتاب « تنبیه الامه » پرداخت و حضرت آیت الله آقا ضیاءالدین عراقی (ره) و حضرت آیت الله شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی (ره) حاضر شده و مبانی حکمت و فلسفه را نزد عالم فرزانه شیخ مرتضی طالقانی (ره) و آقا سید حسین بادکوبه ای فرا گرفت.





سید زین العابدین عدنانی

به اذن مراجع عِظام مُقیم نجف حضرات آیات آقا ضیاءالدین عراقی (ره) میرزای نائینی (ره)، آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره) و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (ره) به دریافت درجه اجتهاد نائل آمد. قطعاً معظم له در متن مبارزه مشروطه خواهان و شاگردی میرزای نائینی بایستی از خواستاران قانون، مجلس و دموکراسی باشند، وی در سال ۱۳۱۹ راهی وطن شده و جهت تدریس معارف و الهیات در دانشگاه تهران به سمت استادی منصوب شده بود، ولی به درخواست والد مکرم اش از دانشگاه

---

۱- مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست ـ به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد ـ چاپ ۱۳۷۹ ص ۱۹

استعفاء نموده و به تدریس در مدرسه صدر بابل اشتغال ورزیدند و در مسجد بازار به اقامه نماز جماعت این فریضه الهی و احیای سنتهای شریعت مقدس نبوّی پرداختند. معظم له شدیداً در گفتار و رفتارش خواهان فراگیری و اقتباس جوانان در علوم و فنون و صنایع پیشرفته بودند و همواره مشوق جوانان در این راستا بوده و در سخنان حکیمانه اش حکومت طاغوت را به استیضاح می گرفت و جزء منتقدین به نظام بودند. حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد پس از یک سخنرانی نفوذ پذیر در مسجد جامع بابل دستگیر و با رأی دادگاه نظامی ممنوع المنبر شدند و تا پایان عمر در انزوا بسر می بردند مگر ایام رمضان المبارک و لیالی قدر بعد از صلاتین ظهر و عصر در کنار محراب نشسته به موعظه و تفسیر نهج البلاغه اهتمام می کردند. تتمه کار اینکه مردی زاهد و متعبّد و اهل تهجد پس از عمری زحمت در شب پر فضیلت ۱۹ رمضان المبارک برابر با ششم خرداد ۱۳۶۳. درسن ۷۵ سالگی روح اش به اوج آسمانها به پرواز در آمده و برای همیشه از این سرای فانی به خانه ابدی شتافت و در آرامگاه معتمدی بابل با حضور عده کثیری از علما و مردم دیندار و فرهنگ پرور بابل در آغوش خاک آرام گرفت و روحش شاد.



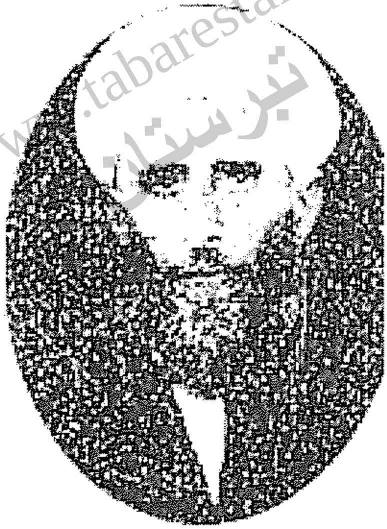
**۸- حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ یعقوب ابوالحسنی:**

حضرت آیت الله حاج شیخ یعقوب ابوالحسنی فرزند ابراهیم به سنه ۱۲۷۴ هـ. ش در آبادی گاوزن محله در کنار رود بابلرود از خانواده ای روستایی در دهستان بابل کنار آن روزگار زندگی اش را آغاز کرد. و هنگامیکه در خود یارای تحصیل و دانش اندوزی دیده بلافاصله وارد مکتب خانه شده و با کتاب خدا انس و الفت یافت.

جهت بهره وری از معارف نورانی الهی وارد مدرسه علمیّه و دینیّه مولانا آنوقت شهر بابل شد و مقدمات را فرا گرفت و چند سالی را از محضر اساتید علوم اسلامی که در این مدرسه برای طلّاب افاضه می فرمودند کسب فیض نموده، حوزه مولانا جوابگو روح پر عطشش نبوده معظم له به منظور سیراب نمودنش به مثابه دیگر نخبگان عصر راه عتبات عالیات را با فقر و مسکنت در پیش گرفت و تا استعداد درخشانش را در آنجا شکوفاتر نماید. نجف اشرف مکانی بود که به آمالش رسید و آرام و قرار بر وجود مطهرش احاطه یافت.

مدت ۸ سالی را در علوم مختلفه اعم از ادبیات عرب، فقه و اصول، تفسیر، حدیث، منطق، فلسفه را در سطوح مختلف نزد علماء عظام مقیم نجف تلمذّی نموده و با هوش سرشار بجد این مدّت را برای خودش تحول و تکامل محسوب داشت، و به اخذ درجه اجتهاد سعادتمند گردید، لیکن بواسطه نیاز منطقه مصمم به معاودت وطن گردید. و در همان آبادی‌ای که روزگاری رود خروشان‌اش برای لالایی او نغمه می گفته و نسیم اش سیمای منوّرش را نوازش می کرده و مردم اش به وجود این کودک افتخار می کردند رحل اقامت افکند و با تمام بزرگی تواضع را در زمینه های گوناگون زندگی گهربارش سرلوحه قرار داده به آبادی برگشت تا مسلمانان آبادی را به صراط مستقیم بصورت صحیح و سالم هادی باشد به ولایت عزیمت نموده تا آسان کننده تعذرات مردمان ولایت باشد به روستا به پرواز درآمده تا تربیت کننده مشتاقان علم و دین باشد.



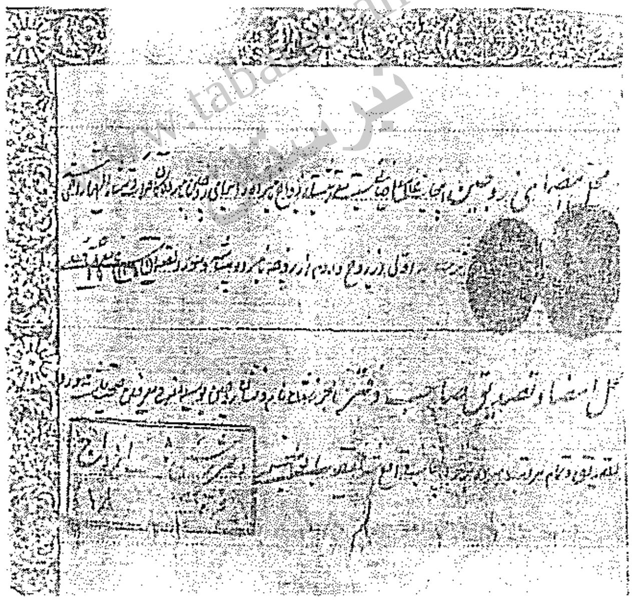


شیخ یعقوب ابوالحسنی

روشنفکری که روشنگری را از او انتظار می رفت. معظم له علاوه بر سکونت در آبادی که با شهر بابل سه فرسخ فاصله بود هماهنگ با رتق و فتق خلق الله برای طلاب در مدرسه مولانا که روزگاری خود در آن شاگردی نمود و همچنین مدرسه صدر ( خاتم الانبیاء ) افاضه می فرمود.

منزلگه او ملجأ و مأمن مردم اطراف و اکناف بود. که جهت حل مشکل مشرف می شدند و حضرت مشکل گشایی می نمود؛ مرحوم به مثابه دیگر اولیاء الله مصداق حدیث شریف « المؤمن بشره فی وجهه و حزنه  فی قلبه » از چهره ای به جمال آراسته و نورانی برخوردار بودند. با قواره و مرتب هیکل؛ تا جایی که برای هر کس تمایز سفید چهره و البسه و محاسن دشوار بود.

بر جمیع علوم دینیه احاطه داشته به نحوی که کسی را یارای بحث و مناظره با او نبوده، از ذکاوت و فراست زائدالوصفی برخوردار بودند، به قاطبه ابواب فقه معرفت تام داشته و جامع بودند، غالباً مشاهده می گردیده حجم قطور کتاب را با تمام مطالب و مضمون وزین اش بدون استمداد طلبیدن از منابع و مآخذ در حافظه قوی اش حفظ نگه می داشت و طلاب را از آن  بهره‌مند می نمود.




مرقومه حضرت آیت الله شیخ یعقوب ابوالحسنی (ره)

در دفتر ازدواج معظم له

از محاسن دیگر اخلاقی معظم له عشق و ارادت خالص به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بوده در خصوص مصائب اهل بیت و بویژه حضرت سیدالشهدا دائماً چشمان اشکبار و اندام سوگوار داشته و ذاکرین و تعزیه‌خوانها و هر کسی به نحوی

در رسای ائمه اطهار (ع) ذکر مصیبت می کردند را علاوه بر شرکت در مجالس شان و تشویق دیگران به شرکت در اینگونه مراسم مورد تشویق و ترغیب قرار می داد. قشر معظم روحانی مورد توجه و التفات خاص وی بوده و احترام خاصی برای آگاهان به معارف علوم دینیّه قائل بوده؛ بقدری فروتنی داشته که با وجود این همه کمالات و فضایل و معارف در او خود به مثابه دیگر مردمان آبادی و منطقه کشاورزی می کرد. و از دسترنج اش فایده می برده و از تجمل گرایی به دور بوده حتی اتّفاق می افتاد با توکل بر ذات حق از کارهای سخت امرار معاش خانوادگی اش را خود متحمل می شده؛ کما اینکه بعضاً بواسطه عدم آگاهی به معظم له خرده می گرفتند امّا با همان صفای باطن آنها را توجیه و متقاعد می ساخت. با وجود اینکه خود عالمی پارسا و زندگی زاهدانه ای داشتند، در غایت احکام الهی بسیار سختگیر بودند و دقت نظر فراوانی در این خصوص داشتند و اگر اتفاق می افتاد که کسی در قوانین و احکام الهی کوتاهی می کند حد را بر او فرض می ساخت و بایستی بزرگ مردی چون حضرت آیت الله ابوالحسنی را در بین سه گروه ای که خداوند در قرآن کریم تمایز ساخته و فرمود جزء گروه سابقون ( پیشتازان ) محسوب داشت. و با وجود نوع مدل حکومتی استبداد سلطنتی از پرداختن به امور دولتی پرهیز نمود. و تا جایی امور جاریّه که نوعی ظلم و ستم را در بافت‌اش داشت را بر حسب تکلیف خداوندی ایراد گرفته و دور از شأن حکومت اسلامی دانسته و با استدلال به اینکه این امور جزء اعوان ظلمه است دوری می جسته؛ و زمانیکه رژیم منحوس رضاخانی، معظم له را در میان کار دولتی و خلع لباس مخیّر ساخته بود عمامه را از سر برداشته امّا به مجرد کم شدن سختگیریها ایضاً عمامه بر سر نهاد. و با روحیه بالا و با صلابت و مصمم با لباس مقدس روحانیت به تبیین و تبلیغ آئین نبوی و سیره علوی پرداختند، جهت رد گم کردن دفتر ازدواج و طلاق دایر کردند. خاطراتی شیرین و بهت آوری را بومیان کهنسال منطقه بالخصوص شاگردان کرسی درس اش در ابعاد گوناگون زندگی سراسر آزادانه زاهدانه اش اعم از صفات برجسته اخلاقی، روحانی، ساده زیستی، تقوا و پرهیزگاری، امور اجتماعی علمی و دینی نقل می کنند که هر پژوهشگر مشتاقی را دو صد مشتاق به قلم زدن در زندگی اش می نماید. معظم له در کمال صحت و عافیت

ندای حق را لبیک گفت و روح مطهرش در همان آبادی به آسمانها پرواز نموده[۱] به نحوی که پس از ارتحال جانسوزاش رژیم علیرغم همه سختگیریهای اش نسبت به مرحوم سکوت اختیار کرد. و نتوانست جلوی شور و شوق مردم را بگیرد و داغ ناگهانی اش سراسر بابل کنار را عزادار نموده و عزای عمومی در تمام آبادیهای منطقه بر پا گردیدو در ماتم اش پیر و جوان، کوچک و بزرگ گریست. خداوند متعال بر علوّ درجات آن فقیه پرهیزگار بیفزاید و ما را از رهروان مخلص آن عالم فاضل قرار دهد.

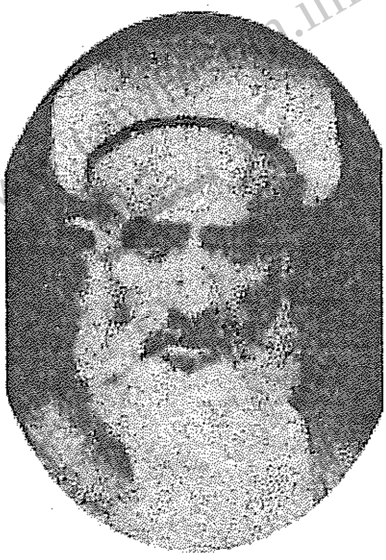
## ۹- حضرت آیت الله شیخ روح الله عالمی:

فقیه بزرگوار عالم برجسته مرحوم حضرت آیت الله العظمی شیخ روح الله عالمی (ره) از فرزانگان دیگر دیار البرز مرکزی است و اسفند ۱۲۵۳ هـ . ش مطابق با شهر صفر ۱۲۹۴ هـ . ق میلاد وی در روستای درونکلا بابل کنار اتفاق افتاد و در خانواده متّورع و روحانی که پدر بزرگوارش، مرحوم حجت الاسلام شیخ حبیب الله درونکلایی در منطقه و ما بین اهالی از احترام فراوان برخوردار بوده است. مرحوم حضرت آیت الله العظمی عالمی (ره) پس از تولد ایام صیاوت را بواسطه دارا بودن از هوش و فراست بالا و اشتیاق زائدالوصف به تحصیل، و در بدو کار تلمذّی را نزد والد مکرم آغاز نمود و کتاب کلام خدا معرفت حاصل نمود آنگاه که دوازده بهار از عمر گرانبهایش را سپری نمود. به توصیه والدین گرامی اش عازم بابل گردیده تا به تحصیلات اش را در دوران بالاتر ارتقاء دهد آنگاه بلافاصله پس از ورود به بابل، تحصیلاتش را در مقدمات و سطوح عالی از محضر مدرسین والامقام چون آیت الله شیخ محمد حسن شریعتمدار (ره)، آیت الله شیخ عبدالصمد علمشیری (ره)، آقا شیخ اسماعیل بن حدّاد (ره) و شیخ عبدالحسین مدرس بوفاضلی (ره) فرا گرفت. معظم له وقتی که به ۱۶ سالگی رسید، جهت ادامه تحصیلات عازم مرکز مملکت گردید و در برابر افاضه حضرات آیات علماء اعلام آیت الله شیخ عبدالنبی عراقی (ره) و حکیم با مقدار میرزا طاهر تنکابنی (ره) در علوم فقه و اصول و حکمت زانوی ادب بر زمین زد.

---

۱- نگاهی به زندگی عالم ربانی آیت الله حاج شیخ یعقوب ابوالحسنی (ره) به کوشش حجت الاسلام ولمسلمین حاج آقا حسینی و شورای اسلامی و پایگاه مقاومت روستای گاوزن محله

در ادامه حیات علمی اش وقتی به سن بیست و دو سالگی رسید عازم عتبات عالیات گشته استوانه های علمی شیعه را در آنجا ملاقات نمود و با انس و الفت با آنها مدت ۱۵ سالی را از وجود ارزشمندشان در علوم دینیّه بهره‌مند گردیده که اساتیدش هر یک از بزرگان مذهب شیعه بودند که عبارتند از: حضرت آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی (ره) صاحب تألیف نفیس « عروه الوثقی »، مرحوم حضرت آیت الله العظمی آخوند خراسانی صاحب تألیف معروف « کفایه »، شیخ محمد علی نخجوان (ره) آقا شیخ حسن مجتهد تویسرکانی (ره) و دیگر علمای اعلام بهره های شایسته شایان برده همچنین مبانی حکمت و فلسفه را نیز در محضر حکیم فرزانه حضرت آیت الله العظمی شیخ هادی از علمای شهرت دار حوزه نجف اشرف بوده فرا گرفت.



شیخ روح الله عالمی

آنگاه که حضرت از فراست و ذکاوت و اراده عزم راسخی فایده میبرده توجه اساتید را به خودش جلب نموده موفق و سربلند از محافل علمی به اخذ درجه اجتهاد مفتخر گردیده[1] و با اجازه علمای مقیم نجف اشرف به شهر بابل عزیمت نموده و در مسجد بی سرتکیه وسپس در مسجد گلشن عهده دار اقامه جماعت و هدایت مردم

۱- به نقل از یکی از نوادگان مرحوم آیت الله العظمی شیخ روح الله عالمی

شدند و طلاب زیادی در پای درس معظم له حاضر می شدند، در علم تواضع فراوان داشت و ارادت خاصی از مردم منطقه بابل به وی بواسطه ویژگیهای حسنه اش اعم از زهد و تقوا و خلوص و دیانت ابراز می شده، بیان رسا گفتن حقایق بدون هر گونه ابایی سبب گردید که عموم مجذوب کلام او واقع شوند.

علامه خبیر مرحوم آقا بزرگ تهرانی در خصوص شان می نویسد: « شیخ روح الله عالمی از علمای اعلام و مراجع امور در مازندران بوده و به اقامه جماعت و سایر وظایف و شعائر دینی مشغول می باشد و تألیفات شان برای خواص و عوام مفید است . . .[1]

آن بزرگوار مورد توجه حکومت وقت قرار داشت، چنانچه در زمان رضاخان به پیشنهاد شخصی سرهنگ چراغعلی خان ( امیر اکرم ) که والی مازندران بوده از طرف رضاخان با ایشان دیدار نموده و خواستند که معظم‌له در بابل دفتر اسناد و املاک و ثبت ازدواج و طلاق افتتاح کرده و مسئولیت آن را تقبّل نماید. گویا این طرح توطئه ای برای ساکت کردن ایشان در مقابل ظلمهای حکومت و تحت فرمان و زیر نظر قرار گرفتن ایشان بوده، می پذیرم به شرطی که همان قوانین شرع در این دفاتر اجرا شود و گرنه این خلاف زحمات عمر چندین ساله من خواهد بود و . . .

و گفت شما حق ندارید برای من تکلیف تعیین کنید » و سپس با تلگرافهایی با تهران رد و بدل گردید حاج شیخ مهدی طیبی را برای این کار معرفی فرمودند خود به زندگی زاهدانه خود پرداخت و به نقل از مرحوم علامه آقا بزرگ تهرانی تألیفاتی داشت که عبارتند از:

۱. کاشف الریبه فی اسرار الغیبه
۲. گنج دانش یا راهنمای بشریت
۳. مبداء و معاد و لکُلِّ قَومٍ هادٍ
۴. منابع الرشاده فی اسرار الشهاده

این عالم فرهیخته و مجتهد وارسته پس از عمری تحصیل و تدریس و تألیف و خدمات شایان دینی در سال ۱۳۲۷ هـ . ش در سن ۷۴ سالگی برابر با

۱ - نقباءالبشر، ج ۲، ص ۹۰۱ به نقل از فرزانگان بابل تألیف آقا بزرگ تهرانی

ربیع الاول ۱۳۶۸ هـ . ق دار فانی را وداع نموده و پس از تشییع باشکوه از پیکرش در آرامگاه معتمدی بابل به خاک سپرده شد.

روحش شاد.

### ۱۰– داداش قلی خرمگاه ( عاشق جانمار و سراینده منظومه جانمار ):

داداش قلی خرّمگاه ملقب به داشقلی در سال ۱۲۷۷ هـ . ش متولّد شد. نام پدرش سلمان فرزند قنبر بوده که به شغل دامپروری مشغول بوده اند. داداش قلی در ایّام طفولیت پدر و مادرش را از دست داد. از بین برادران و خواهرانش فقط او و یک خواهرش به نام جانمار زنده ماندند و مابقی بنا به عواملی از دار دنیا رفتند. داشقلی و خواهرش به وسیله دایه ای بزرگ شدند. آنگاه وقتی به سن نوجوانی رسید نزد آقا باقر خان شاهرخی برای گالشی و نگهداری از گاوبُنه در عرصه های دامپروری ( مِیونْ تَپّه، لاکْ سَر، کازِما ) رفته، هوش و پشتکار و صداقت اش سبب گردید تا آقا باقر خان شاهرخ به وی اعتماد نموده و او را بعنوان مِخْتِباد برگزینند. هر روز که در تلارسر ماست را برای روغن کشی به وسیله تِلِم مبدّل به دوغ می نمود، اهالی روستاهای حاشیه عرصه دامپروری فوق الذکر از شمال و جنوب برای گرفتن دوغ به تلارسر می رفتند. از جمله جانمار دختری اهل بازیرکلا شیرگاه بوده که از قسمت شمال شرقی عرصه می آمد به همین منظور. به تدریج داداش قلی عاشق جانمار می شود و عشق جانمار در دلش لانه می کند تا بدان جا که داداش قلی نتوانست این دلدادگی را از دیگر گالش ها پنهان نماید. عشق به جانمار فزونی یافت که اکثریت اهالی و خود آقا باقر خان شاهرخ از ماوقع اطّلاع یافتند و آقا باقر خان داداش قلی را زیر سؤال برد و سخت مخالفت خود را ابراز نمود. به مانند داداش قلی، جانمار هم عاشق داداش قلی شده. وی برای این منظور از آن جایی که صاحب طبع روانی بوده اشعاری را سروده از جمله یکی از گالش ها که همکار وی بوده را با ابیاتی به واسطه نزد آقا باقر خان شاهرخ می فرستد و او را این گونه با شعر خطاب قرار می دهد:

| | |
|---|---|
| قربون نام ته مختباد رضا | بواش مه حامی و بور درازکلا |
| پرس بور درازکلا شاهرخی جا | بئو حلالا و حرام ره هاکنه سِوا |
| که مه عقد در بیه جانمار باوفا | اینم بخاطر جانمار باوفا |

باز هم داداش قلی یکی دیگر از همکارانش به نام مشهدی محمد علی را برای گرفتن رضایت آقا باقر خان شاهرخ نزد او می فرستد و می گوید:

قربون ته بوم مشدی محمد علی　　بور درازکلا و بواش مه حامی
حالا یک طرف ننی من پناه　　دل گنه بور خطه سر عمله جا
سر عمله ره بیرم شه پشت و پناه　　بیل و کلنگ و بلو وهوکا
بند به بند خلق هاکنم جدا　　اینم بخاطر جانمارباوفا
دل گنه پرس بور بالونچی جا　　بالون هنیشم بورم روی هوا
بورم قرار بیرم در شهر شیرگاه　　نارنجک دم بَدم در شهر شیرگاه
شیرگاه‌خلق بسوزن بون پتکا　　اینم بخاطر جانمار باوفا
دل گنه بور تیهرون رضاشاه جا　　رضاشاه و ونه وزیر وزراء
بیارم محاصره هاکنم شهر شیرگاه　　شیرگاه خلق بون تفنگ فدا
اینم بخاطر جانمار باوفا



بعد از مدتی داداش قلی علیرغم مخالفت شدید آقا باقر خان شاهرخ در این وصلت اطّلاع یافت که پسری به نام سید صالح به خواستگاری جانمار رفته از این پیشامد شدیداً اندوهگین شد و می گوید:

اون سید صالح ره بیره وبا　　خواستگار برسیه پیش کیجا ببا
کیجا راضی نیه دکل و اصلا　　یک چوب و تفنگ و بین ونه جا
حرف بمو بته جانمار باوفا　　بته مه برار هسته سید صالح ریکا
بته اگر من بئوم صد بچه ننا　　داداش قلی مه شی و من ونه زنا
کیجا که بیه وحشی صحرا　　وره اِل هاکنم مثل منگو دوشا
خیال هاکنه بیمه پهله ونه ننا و ببا　　اینم بخاطر جانمار باوفا

سرانجام داداش قلی به مانند دیگر عاشقان ناکام به مرادش نرسید و دختری را که آسیه نام داشت و از اهالی پریجا بندپی شرقی بود آقا باقر خان شاهرخ در منطقه خمن که مجاور با جنوب درازکلا است به عقد داداش قلی در آورد. داداش قلی بعد از این ازدواج صاحب هفت فرزند (چهار پسر و سه دختر) گردید و به منطقه چهارکل که از توابع روستای حاجی کلا شیرگاه سوادکوه است کوچ نمود تا در نزدیکی جانمار مأوی گزینند و در دل جنگل به گاوداری مشغول شد. زندگانی سختی را گذراند و ییلاق را به منطقه خنیه و اونیسه می رفت و قشلاق را در چهارکل. داداش قلی در

چالاکی بی نظیر بود تا جایی که فرزندانش و اهالی روستاهای شیردارکلا و حاجی کلا نقل می کنند که به جنگ پلنگ رفت که در نزاع او با پلنگ زخم برداشت تا هنگام مرگ جای زخم باقی بود. داداش قلی متین و باوقار بود و برای اشعارش احترام خاصی قائل می شد به نحوی که اگر کسی اشعار وی را در مجالس ولیمه دهی و دیگر اماکن قرائت می کرد شاکی می گردید. سرانجام در سن ۹۵ سالگی این مرد گرم و سرد دیده و صاحب ذوق که از طبع روان بالایی برخوردار بوده در منزل پسر دومش به نام علی آقا در نفت چال بابلسر به سرای ابدی شتافت و در همان جا مدفون شد. روحش شاد[1].



---

۱- در روز جمعه ۱۳۸۰/۹/۳۰ به ملاقات با پسر اول داداش قلی به نام علی برار که در منطقه چهارکل همچنان به گاوداری ادامه می‌دهد، رفتم و مطالب مربوط به شرح حال پدرش را از او دریافت نمودم اشعار داداش قلی گرفته شده است از شخصی به نام رجب علی پیکانی که ۷۴ سال سن دارد و ساکن روستای شیردار کلا است.

# بخش سوم

# لقور

## ۱- حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی:

یکی دیگر از علمای خطّه منطقه سواد کوه عالم وارسته فقیه فرزانه، و مجتهدی عالیمقام که آثار بزرگی و بزرگ منشی ایشان در جهان تشیّع و در اطراف و اکناف بر سر زبانهاست حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی می باشد.




شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی

معظم له از اعاظم حوزه علمیّه قم بوده در سنه ۱۳۱۲ هـ . ش در روستای نفت‌چال ولایت تاریخی لفور از توابع شهرستان سوادکوه در دل روستای جنگلی در دامنه شمالی البرز مرکزی در خانواده ای که با حرفه کشاورزی امرار معاش می نمودند که چندین نسل از اجدادشان روحانی بودند کودکی چشم به جهان گشود که نام اش را اسماعیل نامیدن، پدر بزرگوارشان ملا رحمت الله از تباری پاک بودند که فرزند ملا صدوق، فرزند ملا محمد، فرزند عالم متقی ملا صالح می باشند، که اجداد بزرگوارشان همه از متوّرعین و علمای وارسته و فرهیختگان پرهیزگار بودند. معظم له در سن پنج سالگی، با هدایت پدر ارجمندشان با کتاب عزیز خدا « قرآن مجید » آشنا

شدند. پدر بزرگوارشان، قسمتی از قرآن را به ایشان آموختند، و قسمت عمده آنرا بدون نیاز به معلم فرا گرفتند، ایشان در این باره می گویند: « *به خاطر دارم که در همان دوران کودکی، آیاتی از قرآن کریم را برای بعضی از روستائیان از حفظ می خواندم و مورد تشویق آنها قرار می گرفتم* ».

پس از آموختن « قرآن کریم » و بعضی از کتب مذهبی و تاریخی و مقداری از جامع المقدمات از محضر والد معظم شان؛ در تعقیب علوم اسلامی با شوقی وافر به شهرستان بابل عزیمت نموده و در مدرسه « صدر » صرف و نحو و منطق را نزد اساتید وقت مدرسه تلمذّی نمودند؛ معظم له که عطش خاصی نسبت به فراگیری علوم مختلف و بهره برداری از اساتید متنوع داشت. عازم تهران شده، و در مجموع دو سال در تهران تحصیل نموده، آنگاه عازم شهر مقدس قم شدند، حدود هفت ماه در مدرسه فیضیّه اقامت داشتند.

آنچه تعذّرات در طریق معرفت را بر او تسهیل می نمود، اشتیاق فراوانی بود، که قاطبه وجودش را فرا گرفت، که خود از مشقّات و حوائج ایامی که بر او گذشت نقل می نمودن.

معظم له همیشه و در هر حال، مشتاقانه و مجدانه سرگرم مطالعه و تحقیق و استفاده از کتابهای علمی بوده است. به گونه ای که زمان تحصیل و تدریس شان در شبانه روز به بیست ساعت می رسید؛ دقت نظرشان به گونه ای بود که یکی از مدرسان بزرگ حوزه می فرمودند: « من در عمرم طلبه ای دقیق النظر مانند ایشان ندیدم ». و آن زمانی بود که به تحصیل درس منطق مشغول بودند و با سؤالهای پی در پی استاد را به اعجاب وا می داشت. اوائل سال تحصیلی ۱۳۳۳ هـ . ش عازم مشهد مقدس شدند. و سطح عالی و مقداری از دروس خارج فقه و اصول، را از محضر اساتید و بزرگان حوزه علمیه مشهد فرا گرفتند.

وی درس استاد بزرگوار حضرت آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی (قدس سره) که از اساتید بنام روزگار بودند را درک نموده،

### هجرت به قم

پس از شش سال تلمذّی و بهره برداری از اساتید معظم حوزه علمیّه مشهد مقدس و مجاور شدن در جوار بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج

علی ابن موسی الرضا (ع) در سال ۱۳۳۹ هـ . ق این شهر را جهت عزیمت به حوزه مقدّسه قم و ادامه تحصیل و تدریس ترک گفتند.

معظم له در حوزه مقدس قم نیز از محضر آیات عظام بهره مند شدند. که به ذکر نام بعضی از آن بزرگواران می پردازم:

۱. حضرت آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره)
۲. حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره)
۳. حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی (قدس سره)
۴. حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی (قدس سره)
۵. علامه بزرگوار حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسین طباطبایی (قدس سره)
۶. حضرت آیت الله العظمی محقق داماد (قدس سره)



ایشان حضرت آیت الله صالحی مازندرانی مدت ۴۰ سال در حوزه علمیه قم به تربیت طلاب و تدریس فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی اشتغال داشتند.

بزرگوار به مدت ۱۷ سال به تدریس " کفایه الاصول " آخوند خراسانی (قدس سره) پرداختند لازم به ذکر است که تمام درسهای کفایه الاصول ایشان بر روی نوار ضبط شده و موجود است، و از سنه ۱۳۵۸ هـ . ش تا پایان عمر مبارکشان به تدریس خارج فقه و اصول مشغول بودند. در این ایام در خلال وقت ها تفسیر قرآن و درس اخلاق را هم تدریس می نمودند.

حضرت آیت الله العظمی صالحی مازندرانی ضمن پرداختن به امر تدریس اموری چون تدریس و تبلیغی و اجتماعی و مبارزاتی دوران ستم شاهی توجه نموده و سایر خدمات را با جدیّت و نشاط فراوان انجام داده، یافته های علمی و دقیق خود را در زمینه های گوناگون با موضوعات متنوع به شیوه ای رسا و روان به رشته تحریر در آورده و به زیور طبع آراسته گردانیده عبارتند از:

۱. رساله توضیح المسائل
۲. مفتاح البصیره فی فقه الشریفه ( شرح عروه الوثقی ) جلد اول، موضوع طهارت
۳. مناسک حج
۴. استفتاآت جلد اول و دوم
۵. احکام جوانان و نوجوانان

۶. لیکن بعضی از تألیفات معظم له به زیر چاپ نرفته عبارتند از مجموعه تحقیقات وی بعد از سالیان متمادی تحصیل و تدریس و مطالعه:

۷. یک دوره خارج طهارت
۸. یک دوره کامل، خارج اصول فقه
۹. رساله ای در « ولایت فقیه » که قبل از پیروزی انقلاب تألیف شده است
۱۰. حواشی و تعلیقه بر کتاب اسفار و شرح منظومه
۱۱. رساله ای مبسوط و استدلالی در « انفال و ثروت های عمومی
۱۲. رساله ای در « ولایت جدّ و پدر بر دختر بالغ »
۱۳. یک دوره خارج قضا، خمس، وکالت، کفالت، از کتاب تحریر الوسیله
۱۴. یک دوره خارج بیع و خیارات از کتاب مکاسب

مرحوم آیت الله العظمی صالحی مازندرانی با تأسی از نطق معروف سید شهید مرحوم مدرس که دیانت عین سیاست و سیاست عین دیانت است در کنار تحصیل و تألیف و تدریس در امور سیاسی حضور چشمگیر داشته و آن را برخود فرض می دانست؛ و این جوشش در همان ایام شبابی در سنوات ۱۳۳۲ – ۱۳۳۱ هـ . ش با تردّد به منزل مرحوم حضرت آیت الله العظمی کاشانی در وجودش پدیدار شده و نسبت به مسائل سیاسی کشور در تهران معرفت پیدا نموده؛ حتی در جلسات سرّی مبارزاتی مرحوم نوّاب صفوی شرکت می کرد و نسبت به مسائل کشور انتباه فکری در او حادث شد و وقایع کودتای ننگین ۲۸ مرداد آمریکایی ها را عیناً مشاهده نمودند با شروع نهضت حضرت امام خمینی (قدس سره) در متن مبارزات اسلامی و مردمی علیه رژیم منحوس پهلوی دوم قرار گرفتند، در این مسیر آلام و تلخیهای فراوانی را لمس نمودند و اما هرگز از هدف مقدس اش کناره گیری نکرده، تا جایی که اعمال و افعال مبارزاتی اش رژیم را وادار به مقابله با معظم له نموده و در سال ۱۳۵۳ هـ . ش به همراه عده ای از مدرسان حوزه که دستگیر و تبعید می شده اند دستگیر و راهی زندان شدند، زندانهای معروف آنروز ساواک در سنّوات ۳۵۴ - ۱۳۵۳ هـ . ش زندان شهربانی قم، قزل قلعه، اوین، قصر را بصورت انفرادی و عمومی عمل کرده اند، و در سال ۱۳۵۷ جهت آگاهی مردم مناطق محروم سفرهایی به استانهای یزد، کرمان و غیره نمود. و سخنرانی هایی در راستای دفاع از نهضت حضرت امام خمینی (قدس سره) ایراد می نمودند؛ بعد از دمیدن فجر پیروزی در

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ . ش مردم مازندران سعادتمند شدند که معظم له بعنوان نماینده مردم مازندران در مجلس خبرگان رهبری در طی دو دوره حضور داشته باشند و در سمت های گوناگون که احساس تکلیف می نمودند به انجام آن اهتمام می نمودند. حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی سپس منبعد صلاح را در آن یافت که مابقی عمر شریف پربرکت شان را در حوزه مقدس قم به تدریس خارج فقه و اصول برای طلاّب سپری کنند؛ از آنجایی که معظم له در سراسر عمر شریف شان هیچوقت از فکر به موطن اصلی اش فارغ نمی شد و معمولاً با آغاز فصل گرما ( تابستان ) به ییلاق لرزنه کوه سوادکوه حضور پیدا می کردند که به همین منوال زندگی سراسر عزّت شان تا پایان عمرشان سپری می گردید. تا اینکه در روز جمعه ۹ شهریور هزار و سیصد و هشتاد مطابق دوازدهم جمادی الثانی ۱۴۲۲ هـ . ق چشم از جهان فانی فرو بست و روح ملکوتی شان به بهشت رضوان پرگشود. و این چشمه جوشان فقه و فقاهت حوزه دیگر جاری نگردید سپس با آگاه شدن مردم منطقه و خصوصاً ایران و جهان از ارتحال معظم له تشیّع با شکوهی از پیکر مطهّر معظم له در مورخ ۸۰/۶/۱۱ در مرکز استان مازندران با حضور اقشار مردم بویژه علماء و روحانیون دانشگاهیان بعمل آمده و در مسیر راه جهت انتقال پیکر مطهّر وی به شهر مقدّسه قم در شهرستان قائم شهر و سوادکوه ( شیرگاه ) مجدداً تشیع بی نظیری بعمل آمد و آنگاه به شهر مقدّس قم انتقال داده شده و در مورخ ۸۰/۶/۱۳ روز دوشنبه در شهر قم با حضور آیات عظام و علماء اعلام و اقشار کثیر مردم قم از این مجتهد عالی مقام تشیع محترم و بزرگی بعمل آوردند سپس در حیاط بارگاه ملکوتی حضرت فاطمه معصومه (ع) نماز بر پیکر مطهر و این عالم ربانی توسط حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی فیلسوف عالیقدر و از مدرسان بنام مدرسه فیضیّه قم خوانده شده و در زاویه حضرت فاطمه معصومه بخاک سپرده شده. او اسوه صبر و بردباری بود و مظهر عشق، سرمشق صداقت بود و سنبل استقامت، او که نگاهش شیرین بود و صدایش پر از مهر، او که درستکار بود قدمش پر زخیر، او که دلسوز بود و یاور مظلومان، عاشق و محب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود او که سازنده پرتلاش بود خدمتگزار، او که برادر بود هم پدر آه! که چه ناگهانی و مظلومانه و عارفانهٔ رخت بربست و بسوی معبودش شتافت و شیعیان را در ماتم اش به سوگ نشاند.

## ۲- تقی نوروزی چاشتخورانی:

تقی نوروزی از فرزندان نوروز و محل سکونت اش در چاشتخوران لفور بوده و برادر مشهدی حسن معروف به نوروزی می باشد.

تقی بدلیل عشق به دختری به نام معصومه معروف به باکر ( باغ کربه احتمال ) اهل لِدار بندپی که به جهت تعلیف دام به همراه برادرانش به حوالی چاشتخوران آمد و رفت داشتند شروع به سرودن ترانه های محلی کرد.

تاریخ تولد تقی را حدود ۱۱۰ سال قبل ذکر کردند، با توجه به اینکه عمر این فرد در هنگام فوت حدود ۷۵ سال بود بنابراین باید تاریخ تولدش اواخر قرن دوازدهم هـ.ش و اوائل قرن سیزدهم هـ. ش بوده باشد[۱].

آنچه از اشعار تقی در دست است مربوط به محفوظات مشهدی محمد علی تافنه کفاکی می باشد که ایشان از محفوظات پدرش نقل می کنند. و خود آقای مشهدی محمد علی حدود ۷۸ سال دارند. و این شعر را در سن ۶۷ سالگی قرائت کرد. و ضبط نمودم. خط سیر شعر بدست آمده تقی نوروزی منطقه بندپی و سوادکوه است[۲]، حسب معمول زمان که طوایف القابی را بر می گزیدن لقب تقی را جنگجو ذکر کردند[۳].



از آنجایی که تقی از روح آزادگی برخوردار بوده در غالب شعر خوانین زورگو منطقه را به استهزاء می گرفت و اعمال شان را مورد حمله قرار می داد و قبیح می دانست تا جایی که این عمل او باعث دلخوری خوانین از او شده از ایام تقی را به بابل کنار گذر افتاد، میرزا محمد خان پدر منوچهر خان و سرهنگ علیمردان خان که ساکن إلاشت بودند برادر خانم امیر اکرم برادر گلون خانم بود . و شغل مباشر بابل کنار را داشته از ناحیه امیر اکرم؛ تقی ناخواسته به هنگام عبور بر میرزا محمد خان وارد شده میرزا محمد خان وقتی تقی را در چنگ اش دید فوراً او را محبوس ساخته تا پس از خاتمه دادن به کارها او را تنبیه سازد در ازاء سرودهایش که بی باکانه عمل می کرد. و نگهبانی را بر او گمارد، اما نگهبان اشعاری را نقل کرده که تقی در محبوسگاه‌اش سروده از این قرار است:

---

۱- یادداشتهای تحقیقاتی استادامین رزمجوکه نسبت نسبی باتقی نوروزی چاشتخورانی دارد.

۲- یادداشتهای تحقیقاتی حجت الله حیدری سوادکوهی.

۳- از مشهدی جان نوروزی خواهرزاده تقی با ۷۸ سال سن.

ای داد و بیداد ای پروردگار | میرزا محمد خان وجود برقرار
مقصر بیتی در بابل کنار | نُخسه بیرم این چهار کُنج دیوار
میرزا محمد خان ته وجود برقرار | ته مِن خان آ مِن تِه کاکُل دار
تره سه تیغ بکشم به مثل نجّار | دِ تا دست دارمه تره کنبه شِتمال
میرزا محمّد خان ملا دردیوُن | زین قاش طلا بو راه دار زنون
اِلاشت گته شهر نکنه میون | صد تا خان درنه به غیر سلطون
ابوالحسن خان مسکن در تهرون | صاحبخانه داشته وِهْ هیفده تا نشون
میرزا محمد خان ته وجود بر قرار | ته مِ باغ شاه و مِنْ ته سَردار
ته مِنْ خانم و مِنْ ته کاکل دار | اون عرش و کرسی بینه خوانی تبار

این اشعار سروده شد در محبوسگاه باعث شد که قراول میرزا محمد خان که گمارده شده بود بر تقی هم استماع کند و متأثر شد. به میرزا محمد خان گفت به همین مقدار اشعاری که او در استهزاء شما سروده بسنده کن و او را رهایی ده.

در یکی از جشن عروسی که عروسی پسر حاجی محمد قلی دایی صمصام سلطان پدر خانم فضل الله خان دعوت شده بود که خیاط جشن در خصوص اشعار تقی به او اهانت نموده که تقی با اشعاری رسا و دقیق و موزون جوابش را داده؛ در جایی دیگر در خصوص به جان هم انداختن دو گاو نر توسط ملا صالح که باعث زخمی شدن گاو رزی خان گردید که دو گاوچران اش به گریه افتادن و به اِلاشت برای بازگویی حکایت نزد رزی خان رفتند که باجی خانم از شرح ماجرا آنها را مانع شده که تقی در این خصوص اینگونه سروده:

اسا ایی بمو کوفه عید ماه | خروج ها کرده آن شیخ عبیدالله
کمر شش لول و سر ماهوت کلا | هِر خال پشت مِ گو ره سربداه
کچل شاخ بزوئه دِشمنِ له بداه | برمه بمونه اون شر خان و عیسی
انده بردنه تا شِ آقا جا | اون سر مأمور بیه برخوردار شوکا
اون باجی خانم ته وجود بی بلا | دارنی بزرگی چه نکندی صدا
ایوون شش دری درها کن وا | اون آقا رزی خان اِلاشت اعلی
اون شمر ملعون صحرای کربلا | نسل امامان کرده سر جدا

اعقاب تقی چاشت خوارانی نوروزی ها هستند که آخرین بازماند که موفق شده او را ببیند درسنین کهولت بسر می برد آن هم هنگام مرگ تقی و شست شوی او را

توسط غسال به یاد می آورد و امروزه ابیات او توسط علا قه مندان و محققین صاحب قلم و صاحب فن شناسایی می شود و بسیار از آوازخوانان خوش صدا به قرائت می پردازند متأسفانه در تاریخ تولد و مدت عمر و سال وفات اش سندی دقیق در دست نمی باشد امیدوارم در آتی رهپویان این طریق موشکافانه تر عمل نمایند.

### ۳- ملا صادق لفوری:

حدود سال ۱۲۰۰ هـ . ش یعنی اوائل قرن سیزدهم هجری در روستای نفت چال لفور متولد شد، پدرش ملا گلعلی اهل مطالعه و سواد و ایمان بود، از این رو فرزندش را به مکتب سپرد صادق پس از آموختن قرآن به بارفروش و سپس به نجف اشرف برای تکمیل دانش خود مسافرت کرد و به اخذ درجه اجتهاد نائل شد، وی به نوشتن و مطاله علا قه مند بود گویند خطی نسبتاً خوش داشت بسیار نکته سنج دقیق و با استعداد بود. آثار زیادی را به او نسبت می دهند مرحوم پدر ( حاج ملا یعقوب حیدری) به نقل از عمّ خود مرحوم ( ملا صادق ) فرزند حیدر علی میزان کتاب های ملا صادق را در حدّ یک اطاق ذکر کرده و آثار قلمی شخصی ایشان ( تألیف و تصنیف) را بالغ بر ۱۲ جلد دیده است، آخوند ملا صادق از حافظه ای قوی و هوش سرشار برخوردار بود و از سرآمدان زمان به شمار می رفت طبع متواضع و خوی انزوا طلبی داشت، شاید به علت این که به مطالعه و نوشتن می پرداخت.مرحوم ملا جعفر آلاشتی برای استفاده از محضر ملا صادق لفوری در روستای دهکلان لفور متوطّن شد، اسنادی که در معاملات فرزندش حاج ملا حیدر علی در دست است از ملا صادق چنین یاد کردند: *« . . . بر عالیجناب ملا حیدر خلف مرحوم عالیجناب مقدس القاب ملا صادق لفوری»*.

ملا صادق به استناد همین سند قبل از سال ۱۲۷۶ به دیار رحمت حق سفر کردند. *«این سند در سنه شعبان المعظم ۱۲۷۶ هـ . ق نوشته شد»*.

یاد این نکته ضروری است که دختر مرحوم ملا جعفر ( شاه خواهر ) عروس مرحوم ملا صادق لفوری بود. یعنی شاه خواهر ( شاخاخر ) همسر مرحوم حاج ملا حیدر علی بود، روحشان شاد، این مطالب به نقل از استاد حجت الله حیدری فرزند ملا یعقوب شاعر و نویسنده توانا که از اعقاب ملا صادق لفوری و ملا جعفر آلاشتی بود در

اختیار حقیر قرار داده می باشدو حدود سه جلد از کتابهای مرحوم ملا صادق لفوری را که به زبان عربی کتابت گردیده در زمینه احکام فقهی است همچنان تحت الحفظ در اختیار دارد که رؤیت نموده ام.

## ۴- مرحوم سید آقا کوچک حسینی:

مرحوم سید آقا کوچک حسینی فرزند سید عبدالله در حدود ۱۲۵۸ هـ . ق در شیاده بخش بندپی غربی شهرستان بابل متولّد شده که با سی و یک پشت واسطه به امام سجاد (ع) می رسند، سید تحصیلات ابتدایی اش را در منطقه هزار جریب شهرستان نکاء در محضر علماء آن دیار گذراند آنگاه مراحل بالا تحصیلات اش را در محضر عالم بزرگوار ملا محمد اشرفی صاحب تألیف نفیس « شعائر الاسلام » تکمیل نموده و به اخذ درجه اجتهاد از سوی این فرزانه بزرگوار سعادتمند گردیده، عمده علوم متداوله آنروز را اعم از معقول و منقول را فرا گرفت؛ از معظم له رسائلی در علم هیئت، اصول، فلسفه، شعر، مداحی و مراثی ائمه اطهار و همچنین اشعاری نیز به حروف ابجد در مدح حضرت حجّت (عج) باقی مانده، از « الف » تا « ی » به سبک حافظ:

الا یـا ایها الحـــامد    آدَم حمداً لذی الا

فهُوَ مُستَحِقُ الحَمد    والحَــمدُ لَــهُ اولا

تو چون همرنگ توحیدی    که رنگ صبغه الله ای

تو را زیبـد که بشـــناسی    صفات ذات بی همتا

سید بزرگوار روحانی عالم، عابدی زاهد، و عارفی وارسته در تقوا بوده که هنوز هم زبانزد خاص و عام در بندپی، لفور، آلاشت، بابل کنار هست، در حیات مبارک اش دو بار ازدواج نمودند بار اول در شیاده بندپی غربی و برای مرتبه دوم در منطقه لفور آبادی گالش کلاه با خانمی به نام خیرالنساء این عمل را انجام داده مجموعاً هشت نفر از اولادش ملبس به لباس مقدس روحانیت گردیدند تا ادامه دهنده طریق حد معظم شان باشند، فرجام کار که سید در سنه ۱۳۴۸ هـ . ق در سن ۹۰ سالگی در همان آبادی شیاده بندپی غربی دار فانی را وداع گفت. در سراسر مدت عمرش به

تحقیق و تحصیل تربیتِ شاگردان اشتغال داشت و فرزند این عالم زاهد بنام سید عبدالوهاب حسینی تاریخ وفات اش را با این بیت بیان نموده:

سال تاریخ وفات کوچک جنت مکین هـذهِ جناتٌ عدنن فادخلوها خالدین

این سید بزرگوار صاحب کتابخانه ای مهم در شیاده بودند که تا مدت ۴۰ سال قبل موجود بوده و فعلاً به سرقت رفته است، از آنجایی که دارای طبع شعری بالا بوده اشعار مراثی سرایی و مدیحه سرایی مکتوب از خود به یادگار گذاشت. زمانی که خانم دومّ اش خیرالنساء جده محترمه آقایان ادیانی لفور قبل از شوی مکرم اش از دار دنیا رفته وی ابیاتی را در مرگ اش سرود و بدین قرار است:

بود یک زوجه ام خیرالنساء در لفور بـود هـمدم مرا در غم و در سرور

اجـل از حق رسید برده او را به گور رحـمت حـق بر او باد تا نفخ صور

کوچـکا بـی بقاست این سرای غرور

یا در مرثیه حضرت قاسم (ع) چنین می گوید:

مصباح حسن سحر حسین قاسم نالان شد عازم میدان

شـد عـازم جـانبازی کوی شه خوبان بـا دیـده نالان

عامل مهمی که سبب گردیده سید را جزء نام آوران سواد کوه ذکر کنم علا قمندی زیاد فرزندان معظم که به سواد کوه است که همگی از زن دوم اش می باشند که خود اهل سوادکوه بوده علاقهٔ زائد الوصوفی به سواد کوهی بودن شان نشان می دهند و همگی از رهپویان پدر بزرگوارشان در دین و علم می باشند کما اینکه طریق سید آقا کوچک در بین شان سنت شده است.

**۵- ملا خانجان حیدری ( عاشق شاه باجی و سراینده ی منظومه ی شاه باجی ):**

ملا خانجان حیدری در سال ۱۲۵۸ هـ . ش از پدری به نام حاجی خانگل و مادری به نام ابومار متولد می‌شود. پدرش گاودار بود و گالشی می کرد. ملا خانجان هم از بدو تولد با این زندگی خو گرفت و خود نیز در کار رسیدگی به گاو و مرتع به پدر خود کمک می کرد. به قول معروف خودش هم یک پا گالش شده بود. گاو وبنه آنها نیز ییلاق و قشلاق می کردند. آنها ییلاق در میّمن mayyemen در زیر روستای لرزنه

سکونت داشتند. در جایی که درختان حومه ی آن زیاد بلند نبودند و بیشتر درختچه بودند تا درخت.

مازندران [ قشلاق ] آنها کاردیکلای بابل کنار در حومه ی قرآن کلا [ قارن نپار ] بابل کنار بوده است. دیدار شاه باجی و ملا خانجان باید در لرزنه کوه روی داده باشد چرا که ییلاق پدر شاه باجی لرزنه کوه بوده و گاو وبنه پدر ملا خانجان هم درزیر مرتعی زیر لرزنه کوه بوده است. آنچه از اشعار منظومه‌ی شاه باجی در این خصوص به دست می آید این دیدار را تأیید می کند. آنجا که می گوید:

اتاروزدهیمه کجب گو پلی اونجه هنیشتمه پلنگ دسّوری

نــظــر بــهشتمه میّمن سی کیجائون دیشین فکشون تلی

شواش هدانه مه دل بیّه پلی پیشاپیش دهیه جان شاه باجی

حاجی خانگل ( پدر ملا خانجان ) دلش می خواست خواهر زاده‌ی خود فاطمه جان کبیری را عروس خود کند، از طرفی مادر ملا خانجان، ابومار، هم راضی نبود که در منظومه به خوبی نمایان است:

برسّن بیارن مه مار و حــاجی مه مــار کج نــظرا پر ننه هچی

بنا بر گفته‌ی خانم ها: فاطمه جان پهلوان و حاجیه آغا دوستی، عروس های شاه باجی، خود شاه باجی نیز تمایلی به این ازدواج نداشت. سرانجام ملا خانجان حیدری علی رغم میل باطنی خود با دختر عمه‌ی خود فاطمه جان کبیری ازدواج می کند. از این ازدواج صاحب سه فرزند می شود دو پسر و یک دختر که دو نفر از آنها فوت شدند. ملا خانجان اشعار شاه باجی را چندین بار بعد از ازدواج در مجالس خواند، حتی در حضور عبدلعلی خان ( شوهر شاه باجی ) نیز اشعار این منظومه را خواند. پسران ملا خانجان نیز اشعار پدر را حفظ کردند و گاه و بیگاه زمزمه می کردند. هم اکنون نواری در إلاشت از صدای پسران ملا خانجان موجود است. ( که حقیر موفق به استماع این صوت نگردیدم ).

ملاخانجان حدود ۱۳ سال قبل از وفات شاه باجی دار فانی را وداع گفت. یعنی سال ۱۳۲۱ هـ . ش. او و همسرش فاطمه جان کبیری هر دو در قبرستان إلاشت دفن شده اند که الان قبرشان موجود نیست و به وسیله جاده محو گردیده است. خدا بیامرزدشان.

منظومه بدون نقص این بچه گالش نگارنده را بر آن داشت چون او را نامی نمایانم. اگر چه چون لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین وتقی چاشتخوارانی و معصومه باکر و داداش قلی و جانمار دیگر عاشقان ناکام، بهم نرسیده اند سخن عشق شعله یافته‌ی ملاخانجان نسبت به شاه باجی در ذهن اهالی مازندران خاصّه سوادکوه جاودان خواهد ماند.

ای داد وبیدادا هـا کنم چتی اتّاقصر بسازم من چهل دری
دله هنیشه مه جان شاه باجی ته تن دپـو شم مخمل و زری[1]

## ۶- دکتر آقا محمد گودرزی:

دکتر محمد گودرزی فرزند کربلایی علی جان متولد حدود سال ۱۲۵۴ هـ. ش در روستای نفت چال لفور است، وی پس از ختم قرآن و خواندن مقدمات و دروس قدیم در محل و اطرا ف آبادی و شهر بارفروش و ... به تهران عزیمت نمود و در مدرسه دارالفنون تهران موفق به اخذ مدرک دکترا در طب شد، دکتر در زمینه‌های تاریخی، دینی به خصوص تاریخ تباری اطلاعات وسیعی داشت در طبابت و نکته سنجی نه تنها در مناطق لفور بابل کنار و سوادکوه، بند پی شهرت داشت بلکه در بسیاری دیگر از مناطق مازندران نامی بوده وی علاوه بر طبابت خود، دارای مراتع و مزارع وسیعی بوده و از دامداران معروف به شمار می‌آمد مرحوم دکتر حیدری به مرحوم حاج یعقوب حیدری علاقه فراوان داشت وبیشتر اوقات را از مجالست با وی صرف می‌کرد پس از اینکه مردم اندک اندک به طرف لفور کوچ می کردند تنها مصاحب ایشان آقای حجت الله حیدری بود که به اتفاق در ( په کش ) گورستان لاکوم برای فاتحه اهل قبور می‌رفتند همراه وی بود و از بیانات ایشان درزمینه‌های فوق‌الذکر به خاطرش سپرد و بسیار نکته آموخت به نقل از ( سمردون جار ) اثر استاد حجت الله حیدر ی به زبان مازندرانی دست نوشته.

---

۱- ادبیات فولکور مازندران، منظومه شاه باجی ـ عارف کمر پشتی –ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ که مؤلف در اختیار استاد حجت الله حیدری قرار داده بودند به دست نگارنده رسیده و بهره برداری به عمل آمده.

## ۷- دکتر قدرت الله حیدری

آقای قدرت الله حیدری در اول تیر ماه سال ۱۳۲۸ در روستای نفتچال متولد شد و دوران تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود را در دبستان گنج افروز شیرگاه و دبیرستانهای سپهر و رازی قائم شهر سپری نموده است. سپس در سال ۱۳۴۶ وارد دانشگاه صنعتی امیر کبیر (پلی تکنیک تهران) شد و پس از اخذ مدرک مهندسی برق از این دانشگاه کار خود را در صنعت برق کشور آغاز و در ادامه تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه سنت پیترزبرگ تکمیل و موفق به اخذ درجه دکترای مهندسی برق در گرایش انتقال انرژی شده است. ایشان فعالیتهای شغلی خود را در شرکت توانیر (وابسته به وزارت نیرو) آغاز و طول مدت ۲۸ سال خدمت خود درصنعت برق، در فعالیتهای پژوهشی و علمی مختلفی در سطح داخل وخارج کشور نیز مشارکت دا شته اند که برخی از آنها بشرح زیر می باشند:



۱. دوره های آموزشی
۲. دوره برنامه ریزی ومطالعات سیستم: SSPB متولد ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ ( آموزش حین کار در ایران )
۳. دوره پستهای فشار قوی – ایالت کلرادو آمریکا – ۱۹۷۵ (سال ۱۳۵۴ )
۴. دوره طراحی شبکه های برقرسانی –ژاپن ۱۹۷۷ (سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۶)
۵. دوره عالی مهندسی برق: آمریکا– دانشگاه پنسیلوا نیا و شرکت وستیگهاوس ( ۱۳۵۷ )
۶. ناظر تست تجهیزات الکتریکی در بسیاری از کشورهای اروپائی ( در سالهای مختلف )
۷. مقالات و تحقیقات
۸. انتشار بیش از ۶۰ مقاله علمی و پژوهشی در کنفرانس داخلی و خارجی از جمله کشورهای آمریکا، کانادا، روسیه، رومانی،هندوستان، مالزی، مصر، سنگال، سوریه
۹. انتشار سه کتاب در زمینه مهندسی برق
۱۰. انتشار دهها مقاله و نشریه وجزوه های آموزشی در سطح کشور
۱۱. انجام چندین پروژه پژوهشی و تحقیقاتی
۱۲. فعالیتهای علمی در سطح ملی

۱۳. عضو هیئت موسس و هیئت مدیره انجمن مهندسین برق و الکترونیک ایران ( از سال ۱۳۷۰ تا حال )
۱۴. دبیر انجمن مهندسین برق و الکترونیک ایران (از سال ۱۳۷۷ تا حال )
۱۵. عضو هیئت موسس وهئیت امنای انجمن فارغ التحصیلا ن دانشکده برق و دانشگاه صنعتی امیر کبیر ( از سال ۱۳۷۱ تا حال )
۱۶. عضو اجرائی شورای تحقیقات برق (از سال ۱۳۷۰ تا حال )
۱۷. عضو کمیته برق ـ شورای پژوهشهای علمی کشور ( از سا ل ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ )
۱۸. رئیس کمیته ارزشیابی آثار علمی کارشناسان صنعت برق ( از سال ۱۳۷۷ تا حال)
۱۹. عضو هیئت مؤ سس ومسؤل هماهنگی کمیته های تحصصی، کمیته ملی مطا لعات برق ایران
۲۰. عضو کمیته مطا لعات خطوط انتقال نیرو وابسته به کمیته مل مطا لعات برق و انجمن مهندسین برق و الکترونیک ایران
۲۱. عضو کمیته مطالعات تلفات الکتریکی وابسته به کمیته ملی مطالعات برق و انجمن مهندسین برق و الکترونیک ایران
۲۲. عضو کمیته مطا لعات برنامه ریزی و توسعه شبکه و ا بسته به کمیته ملی مطا لعات برق و انجمن مهندسین برق والکترونیک ایران
۲۳. فعالیت آموزشی
۲۴. عضو هیئت علمی پاره وقت دانشکده صنعت آب و برق
۲۵. همکاری آموزشی تعدادی از دانشکده های مهندسی
۲۶. استاد راهنمای تعدادی از پروژه های کارشناسی و کار شناسی ارشد
۲۷. مدرس دوره های آموزشی برخی از مؤسسات علمی از جمله پژوهشهای نیرو، مرکز تحقیقات نیرو، مؤسسه تحقیقات و آموزش مدیریت و بسیاری از شرکتهای برق منطقه ای
۲۸. برگزاری دوره های آموزشی ویژه در سطح کشور
۲۹. برگزاری قریب یکصد سمینار و سخنرنی علمی
۳۰. فعالیت ها ی علمی وتخصصی در سطح بین المللی

۳۱. -اولین ایرانی عضو کمیته مطا لعات جهانی برنامه ریزی و توسعه شبکه (SG. 37 ) وابسته به کنفرانس شبکه های فشار قوی، سیگرد فرانسه از سال ای۹۹۶ تا حا ل

۳۲. عضو برجسته (CLGRE Distguished Membet) کنفرانس سیگره فرانسه از سا ل ۱۹۹۸ تا حال

۳۳. مسؤ ل هماهنگی کمیته های تخصصی CIGRE شاخه ایران

۳۴. دبیر و مدیر اجرائی دهمین سپمور یوم بین المللی برجهای خنک کننده نیروگا هها ـ و ا بسته به مؤسسه

۳۵. بین المللی تحقیقات هیدرولیک اروپا ( LAHR) ـ می ۱۹۹۶

۳۶. دبیر ایرانی، کنفرانس مشترک ایران و روسیه (Power System Confernce) سنت پیتر زبرگ، جولای ۱۹۹۴

۳۷. یکی از کارشناسان فنی شرکت توانیر در هیئت اعزامی به دادگاه لاهه (هلند)، سالهای ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱

۳۸. تقدیر نامه های آموزشی و پژوهشی

۳۹. دارنده لوح پژوهش درجه یک به عنوان یکی ار بهترین پژوهشگران صنعت برق در سال ۱۳۶۸

۴۰. دارندهٔ بیش از دهها لوح تقدیر در زمینه علمی وپژوهشی

۴۱. دارهدهٔ تندیس چهار دهمین کنفرانس بین المللی برق در سال ۱۳۷۸

۴۲. دارنده لوح تقدیر از دانشگاه صنعتی امیر کبیر در سال ۱۳۷۸

۴۳. استاد نمونه، منتخب دانشجویان دانشکده صنعت آب و برق در سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹

۴۴. فعالیت های علمی در کنفرانس

۴۵. پایه گذار کنفرانس بین المللی برق ( از سال ۱۳۶۴ تا حال )

۴۶. دبیر ( تا سال ۱۳۵۷ ) و عضو هیئت مؤسسه وکمیته بر گزاری کنندهٔ کنفرانسهای توزیع نیرو

۴۷. یکی از پایه گذارن سمینارهای تحصصی در صنعت برق

۴۸. عضو کمیته برگزارکننده کنفرانس بین المللی کاربرد فازی سیستم (ICAFS. 94)ـ تبریزـ دانشگاه تبریز شهریور ۱۳۷۳

۴۹. عضو کمیته علمی کنفرانس مهندسی برق ایران وابسته به دانشگاههای کشور
۵۰. عضو هیئت علمی بیش از دهها کنفرانس مهندسی برق
۵۱. عضو هیئت رئیسه دهها کنفرانس علمی کشور

## ۸- دکتر بهزاد حیدری:

در بیستم تیرماه ۱۳۲۵ در نفت چال شیرگاه سوادکوه متولد شد در میان روستا قرآن را فرا گرفت و سپس در سال ۱۳۳۱ وارد دبستان گنج افروز شیرگاه شد. پس از تحصیلات ابتدایی برای ادامهٔ تحصیل دیپلم طبیعی را در دبیرستان سپهر شاهی (قائمشهر) به پایان رسانید یعنی در خرداد ۱۳۴۲ با بالاترین نمره موفق به اخذ دیپلم شد. بهزاد در تمام دورهٔ تحصیل از شاگردان اوّل بود.سپس در دانشکده پزشکی دانشگاه پزشکی تهران، طب عمومی را اخذ و در سال ۱۳۵۸ با درجه تخصصی داخلی و روماتولوژی فارغ التحصیل شد. بهزاد پزشکی است حاذق و دلسوز وروی مطالعه وتحقیق، همواره در مطالعه و افزایش معلومات است. و تا کنون مقالات علمی فراوانی در سمینارهای مختلف پزشکی ارائه داده و بعنوان دانشیار دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی بابل همچنان به خدمتگذاری مشغول می باشد.

# منابع و مآخذ

## منابع ومآخذ

۱. بهاء الدین محمد بن حسن اسفندریار - تاریخ طبرستان - ترجمه عباس اقبال تهران - انتشارات پدیده «خاور»

۲. میر سید ظهر الدین مرعشی - تاریخ طبرستان، رویان، مازندران - به کوشش دکتر حسین تسبیحی - تهران انتشارات شرق - ۱۳۶۱

۳. محمد حسن خان اعتماد السلطنه - التدوین فی احوال جباری شروین - به کوشش میترا مهرآبادی - تهران - انتشارات دنیای کتاب - ۱۳۷۳

۴. مسعود میرزاظل السلطان - تاریخ سرگذشت مسعودی - تهران - انتشارات دنیای کتاب - ۱۳۶۲

۵. عباس شایان - تاریخ مازندران - تهران - انتشارات علمی - ۱۳۶۴

۶. دکتر سیدحسن حجازی کناری - یادگارهای دینی وتاریخی مازندران - تهران انتشارات روشنگران - ۱۳۷۳

۷. اسماعیل هجوزی - دانشمندان ورجال مازندران - انتشارات شرق

۸. حسن صمدی - در قلمرو مازندران - قائم شهر - انتشارات حسن حاجی طلایی بهار ۱۳۷۴ - قائمشهر

۹. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت - تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته، میرزاحسین خان سپهسالار ناشر مؤسسه فرهنگی قدر ولایت. چاپ دوم سال۱۳۷۷

۱۰. خاطرات دو سفیر، ویلیلم سولیوان - سرآنتونی پارسوتر - ترجمه محمود طلوعی انتشارات علم - چاپ سوم ۱۳۷۵

۱۱. منظومه هژبرسلطان - زین العالدین درگاهی - نشررسانش - چاپ اول زمستان ۱۳۷۹

۱۲. آشنایی با فرزانگان بابل - عبدالرحمن باقرزاده - انتشارات بعثت - چاپ اول پاییز ۱۳۷۷

۱۳. سیمای بزرگان - مرتضی مدرسی - انتشارات شرق - چاپ دوم - تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

۱۴. اماکن دینی و تاریخی مازندران - محمد تقی لطیفی شیردار - بابل چاپ نشر سینا - آبان ۱۳۷۵

۱۵. استفتاآت - حضرت آیت الله حاجی شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی - ناشر دفترمعظم له - چاپ اول - زمستان ۱۳۷۷ هجری . شمسی

۱۶. فرهنگ و آداب و رسوم سوادکوه - فریده یوسفی - ساری - انتشارات پژوهشهای فرهنگی - چاپ اول ۱۳۸۰

۱۷. همایش دانشجویان سوادکوه - سال ۱۳۷۸ - ناشر به کوشش دانشجویان سوادکوهی

۱۸. ماسونی ترک - محمد بیک پاشا - لر چاپ - استانبول - نقل از فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد اوّل

۱۹. مرجعیت در عر صه اجتماع و سیاست - به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد - چاپ ۱۳۷۹

۲۰. نگاهی به زندگینامه عالم ربانی آیت اله حاج شیخ یعقوب ابوالحسنی - به کوشش حجه الاسلام والمسلمین حاج آقا حسینی وشورای اسلامی و پایگاه مقاومت روستای گاوزن محلّه

۲۱. نقباء البشر - آقا بزرگ تهرانی - جلد دوّم

۲۲. یادداشتهای آقای جلال وحرانی - بر اساس اسناد و مدارک موجود حیات امیر اکرم با ثبت تاریخ

۲۳. یادداشتهای حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی دیانی

۲۴. وهومن - مقاله‌ای تحت عنوان آفتالی در دل ارفکوه غروب کرد - نور بخش رحیم‌زاده - شماره پنجم پائیز ۱۳۷۲

۲۵. گشتی بر گذشته - طهمورث آدمیت - تهران - انتشارات شرکت کتاب چاپ اول بهار ۱۳۶۸

۲۶. سفر مازندران و وقایع مشروطه ( رکن الا السفار ) به کوشش حسین صمدی قائم شهر - ۱۳۷۳

۲۷. اسدالله خان هژبر سلطان باوند - مقاله سودابه مهدوی - در قلمرو مازندران حسین صمدی - جلد دوم

۲۸. گلستان محمدی - حاج عبدالعظیم سوادکوهی - انتشارات شفق ساری چاپ اول - ۱۳۷۲

۲۹. شیخ محمد عشقی الاشتی - براساس یادداشتهای حجت الله حیدری سوادکوهی

۳۰. شیخ مصطفی ملکی، ملا شیخ علی سواد کوهی برنتی، میرزا عبدالوهاب ملکی سوادکوهی، حاج میرزا غلامحسین سوادکوهی - براساس یادداشتهای آقای مهندس ملکی

۳۱. فرهنگ مردم سوادکوه - فریده یوسفی